

درباره ترجمه

نبشته هایی از :

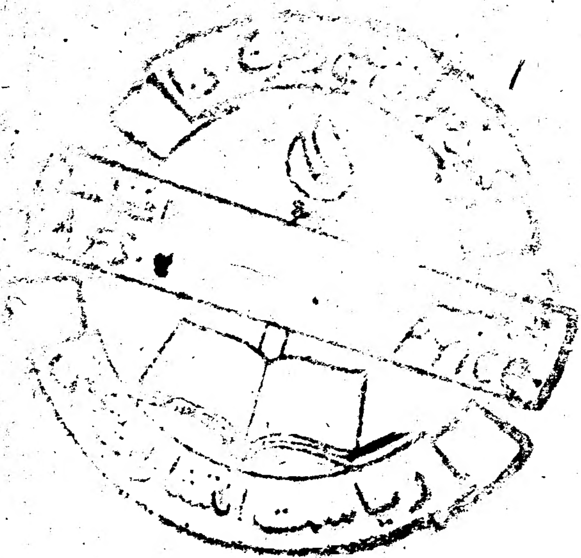
استاد عبدالحی حبیبی
داکتر پرویز ناتل خانلری
احمد آرام
منوچهر بزرگمهر
نجف دریابندری
جلال اکرامی

نشر کرده اتحادیه نویسنده گان ج.د.ا.

۲۷

درین مجموعه میخوانید

۱ـوسایل و شرایـــــط ترجمه وتاریخچه آن
نوشته استاد عبدالحی حبیبـی
(ج.د.ا.)
۲ـترجمه شعر
نوشته داکتر پرویز ناتل خانلری
(ایران)
۳ـ ترجمهٔ خوب
نوشته احمدآرام (ایران)
٤ـ بحثی در باره ترجمه آثارو متون فلسفی غربی به زبان فارسی
نوشتهٔ منو چهر بزرگمهر (ایران)
٥ـ ترجمهٔ داستان
نوشتهٔ نجف در یا بندری (ایران)
٦ـترجمهٔ و ادبیات ملی
نوشتهٔ جلال اگرامی (تا جیکستان شوروی)





وسایل و شرایط ترجمه و تاریخچهٔ آن

یک نگاه تاریخی:

ترجمه از لوازم حیات مدنی و علمی ملل است. هنگامی که ملتی از مراتب حیات ابتدایی گذشته و برشد و تکامل اجتماعی و عقلی آغاز میکند، لابد از معلومات و تجارب و فراهم آورده های دانش و بینش دیگران که در سیر ارتقای علمی از ایشان پیشقدم اند، سود می برد و استفاده میکند و این مرحله مهم و دشوار را بوسیله ترجمه آثار علمی و ذخایر دانش دیگران سپری می سازد. و بنابرین ترجمه در هر زبان و برای هر ملت یکی از مراحل ارتقای فکری و عقلیست. ترجمه در ملل اسلامی در قسمت دوم قرن اول هجری آغاز یافته بود باین معنی که بقول ابن ندیم:

حکیم آل مروان خالد بن معاویه (متوفی ۸۵ هـ - ۷۰۴م) جمعی از دانشمندان یونانی را از مصر خواست و بوسیله ایشان از زبانهای یونانی و قبطی در صنعت کیمیا کتابها را بعربی ترجمه نمود .

فن ترجمه در ملل مجاور افغانستان نیز در ازمنه قدیمه وجود داشت، وبزرگ بن شهریار در عجایب الهند گوید که در سنه (۲۷۰هـ ۸۸۳م) پادشاه کشمیر وپنجاب مرد مسلمانی را که زبانهای هندرا می فهمید، بدربار خویش خواست و بوسیلهٔ او قرآن عظیم را بزبان هندی ترجمه نمود .

دردورهٔ عباسیان بغداد بسا کتب علمی از السنهٔ یونانی، پهلوی وهندی بعربی ترجمه شد که درین حرکت علمی تشویق وعلم پروری یک خاندان قدیم بلخی یعنی برمکیان سهم بارزی داشت و بعدازآن هم در عصر سامانیان بلخی وغزنویان درخراسان وافغانستان آنوقت ترجمهٔ آثارعلمی جریان داشت وماآنرا در کتب ابن سینا و بوریحان بیرونی و بوعبید جوزجانی و دیگران دیده میتوانیم .

ترجمه در زبان دری از زبان عربی یا هندی وپهلوی نیز سوابق هزارساله دارد وما وقتی که آثارعلمی دری ابن سینا والبیرونی وابو یعقوب سجزی ناصرخسرو رامیخوانیم، می بینیم که ایشان مطالب مهمه کتب منطق و فلسفه وطب والهیات وفلکیات راازروی کتب یونانی ویا دانشمندان مدرسه نو افلاطونی اسکندریه ویامنابع هندی بزبان دری بسیارشرین ومطبوع ترجمه کرده و یانوشته اند .

این کتب اگر ترجمهٔ مستقیم آثار علمی یونانی و یاهندی نباشد، بازی مطالب آن کتب بزبان دری سلیس و روشن وگوارا دراورده شده و اصطلاحات علمی راحتی المقدور ازتازی به دری تبدیل کرده اند.

میدانیم که ازعصر صفاریان سیستان وحدود ۲۵۰ ه حرکت احیای زبان دری ازدربار یعقوب لیث وآل صفار آغازشد و به امروی بزبان دری شعر گفتند و بعداز آن درحدود سال ۳۰۰ ه سامانیان بلخی باین امرمهم ملی توجه کردندو حتی عملاً بحرکت ترجمه دردربارسامانیان دست زدند. واینک ترجمهٔ دری تفسیر طبری بوسیله علمای خراسانی وترجمه و تکمله تاریخ طبری بقلم ابوعلی محمدبن محمدبلعمی وزیر سامانیان وهم ترجمهٔ دری سواد اعظم از همین دوره در دست است که کتاب مو خرالذکر را اسحاق بن محمد مشهور به حکیم سمرقندی درسنه ۲۹۰ ه به تازی نوشت ودرحدود ۳۷۰ ه بامر نوح بن منصور سامانی به دری ترجمه شد.

بعد از این درعصر غزنویان وشاهان دیگر آن زمان در خراسان و عراق کار ترجمه و یاترتیب و تالیف کتب دری درعلوم مختلفه توسعه یافت.

در ترجمه هاو نوشته های عصر سامانی و غزنوی خاصیت مهمی بنظر می آید و آن اینست که نویسنده گان دری زبان این عصر می کوشیدند که اصطلاحات علمی و فنی را حتی المقدور به زبان دری درآورندوحتی گاهی درترجمه اینگونه کلمات علمی و مصطلحات خاص، از زیاده روی و افراط نیز کار گرفته اند. در ترجمهٔ آثار دینی عربی نیز همین روحیه دیده میشود. در تفسیر طبری که

بین ۳۵۰و۳٦٥ ه ترجمه شده ، کوشش کرده اند که حتی المقدور کلمات وعبارات و اصطلاحات دری را در مقابل تازی بکار برند ؛ مثلاً درمقابل جناح ، قیامت، لعنت، دابه، صبر ، خاشعین ، عالمین و مهتدون بزه، رستخیز ، نفرین ، جنبنده، شکیبایی، ترسکاران، جهانیان و راه‌یافتگان که کلمات خاص دریست، بکار رفته و در ترجمۀ تاریخ بلعمی نیز کلمات سرۀ دری مانند مزگت درمقابل مسجد و افتابگاه‌درمقابل‌مشرق و دیگ ابزارها‌درمقابل توابل و دیگر الفاظ شسته ،وسرۀ دری بکار رفته که تاکنون هم درموارد خاص بدرد ما میخورند .

درحقیقت دورۀ ترجمۀ علمی زبان دری ازعصر غزنویان و حدود ۴۰۰ه آغاز یافته؛ زیرادر دورۀ سامانیان کتابهای تاریخی ، دینی وعقیده‌یی را ترجمه میکردند؛ ولی دراواخر قرن‌چهارم و نیمۀ اول قرن پنجم هجری، مخصوصاً دو نفر دانشمند بزرگ و جلیل عصر ،ابن سیناو بوریحان‌بیرونی،در نوشتن آثار علمی و یاترجمۀ آن بزبان دری همت گماشتند . بوریحان درترجمه کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم ،لغات و اصطلاحات خاص نجومی‌وریاضی را بزبان دری وضع و تطبیق کردو درین ترجمه درتمام مصطلحات‌مستعمل خویش فقط صدی پنج لغات تازی رابکار برد و درحدود هزار تعبیر وترم‌نجومی رابه دری خالص برگردانید که بر استادی و مهارت بوریحان در دوزبان‌دری وعربی و هم خودعلم نجوم و فلکیات دلالت داردو رهنمای بسیار خوبی‌برای مجامع علمی و مترجمان شده میتواند . ازآنجمله چند مثال آن‌اینست :

گوی- کره، گوی آرمیده - کرهٔ ساکنه، گوی بسته - کرهٔ مصمت، گوی راست - کرهٔ منتصبه، گوی گردنده - کره، گوی - کرهٔ متحرکه، روندگان آسمانی - سیارات، از بر سوی فرو سوی - از صعود به هبوط، بدیدار - مرئی، برین - علوی، بهایی - بقمیت، پسودن - لمس، پاسیدن - رصد کردن، پتیاره - وبال کوکب، ناراست پهلو - مختلف الاضلاع، گرفتن - کسوف و خسوف، گردش آسیایی - حرکت رحوی، کنارشبی - مغرب یعنی کوکبی که نزدیک صبح دیده شود، کاسته - تفریق، برافزوده - جمع و امثال آن.

ابن سینا نیز در آثار دری خود در مقابل مصطلحات علمی وفلسفی عربی کلمات بسیار جالب و مرغوبی را وضع و تطبیق کرده و درین مورد ذوق نفیسی را را بکار برده است؛ مثلاً: چندی - کمیت، چگونگی - کیفیت، علم برین - علم اعلی و الهی، کنش - فعل، این جهانی - دنیوی، آن جهانی - اخروی، اندر یافت - ادراك، هستی - وجود، چیستی - ماهیت، درازنا - طول، پهنا - عرض، ستبرا - حجم، پیدا کردن - تشریح، ایستاده بخود - قائم بالذات پساوش - لمس و غیره که عدداین گونه کلمات و تطبیقات بسیار دلپذیر علمی او به صدها میرسد.

در ترجمهٔ رساله حی بن یقظان ابن سینا که به بوعبید جوزجانی شاگردش منسوب است نیز از همین ذوق نفیس و حسن تطبیق و مهارت ترجمه و تعبیر کار گرفته شده و از آن پدید می‌آید که در نویسندگان و مترجمان آن عصر دو قوهٔ خاصی وجود داشت. یکی احاطهٔ کامل بر موضوع و دیگر نیروی فراوان افاده

در زبان؛ ولی چنین بنظر می‌آید که درآغاز قرن ششم و انحطاط غزنویان و خروج سلاجقه رفته رفته این ذوق استعمال کلمات سره و تطبیق آن در موارد علمی رو به کمی و ناچیزی گذاشته و بعد از این در استعمال لغات تازی و آوردن عین مصطلحات علمی آن در ترجمه ها و نوشته هایی مبالاتی و حتی گاهی افراط نیز کرده‌اند.

مثلاً عمر خیام در سنه ۴۷۲ هـ یک خطبهٔ توحیدیهٔ شیخ الرئیس را بزبان دری در آورده که هیچگونه اراده و ذوق خاص استعمال کلمات سرهٔ دری دران بنظر نمی آید وحتی نوروز نامهٔ منسوب به خیام نیز چنین است و ترجمه های پس ازین عصر رفته رفته آنقدر مقهور تعرب شده اند که ناصح بن ظفر منشی جرفاذقانی بعد از ۶۰۲ هـ ترجمه تاریخ یمینی را بزبانی نموده که آنرا نیمه فارسی و نیمه عربی توان گفت؛ یعنی فارسی ممسوخ متعرب. و در قرن نهم هجری، هنگامکه افضل الدین کتاب الملل والنحل شهرستانی را بفارسی ترجمه میکرد به همان نسبت معکوس کار ابوریحان فیصده و مصطلحات علمی را از عربی آورد و کتابش فارسی تازی گونه ایست که از ذوق و استعداد متعرب نویسندگان این عصر حکایت نماید.

ترجمه درین عصر:

ترجمه از السنهٔ اروپایی مخصوصاً انگلیسی و فرانسوی و هم عربی و ترکی بعد از ۱۲۵۰ هـ در افغانستان و ایران بزبانهای دری و پښتو آغاز شده‌است. تاجایی که میدانیم، درعصر امیر شیر علی خان درحدود ۱۲۹۰ هـ بود که

قاضی عبدالقادر قوای عسکری رااز انگلیسی به پښتو ودری ترجمه ودر کابل طبع کرد . و همچنین درین عصر نورمحمد قندهاری کتاب اقوام المسالک فی معرفة احوال الممالک خیرالدین پاشاتونسی(۱۸۱۰-۱۸۹۰م)رااز عربی به زبان دری ترجمه کرده وآنرا بحضور امیر شیرعلی خان تقدیم داشت .

درعصر امیر عبدالرحمن خان‌هم‌درحدود . ۱۳۰ ه ترجمه های متعددی از عربی و انگلیسی بعمل آمد تابعد از ۱۳۲۳ قمری که اولین شمارهٔ سراج الاخبار افغانستان بمدیریت مولوی‌عبدالروف‌خان قندهاری مدرس مدرسه شاهی در کابل نشر شد. مترجمان این عصر که خود مولوی موصوف و مولوی‌محمدسرور واصف قندهاری ازعربی وحاجی باشی غلام نقشبندازترکی وعبدالرحمن بیگ وعبدالرحیم بیگ ومنشی حیدرعلی ازارد وبودند، ازسه زبان شرقی بزبان دری ترجمه ها کرده‌اند وبتمم این کارمرحوم محمود طرزی فرزند سردارغلام محمدخان طرزی قندهاری‌ست که‌سراج‌الاخبار افغانیه را درسنه ۱۳۲۹ قمری تجدید حیات داد وچندین کتاب خورد و بزرگ را اززبان تورکی‌به‌زبان‌دری کابلی ترجمه وطبع کرد وازبزرگترین وپرکارترین مترجمان ونویسندگان افغانیست .

درین ترجمه ها که ازعصر امیر شیرعلی خان آغاز یافته کوشش مترجمان در این بود که مطالب موضوع را بزبان عام فهم دری کابل بدون التزام ویا نظر خاصی دراستعمال لغات سره دری ترجمه کنند.بنابرین دراکثر موارد و مصطلحات‌علمي واداری یااجتماعي ازلغات مروجهٔ عربی که درارد وتورکي

نیز ریشه د واینده بود، کار میگرفتند. ولی فرق درین بود که مترجمان قرون ۸، ۹ و ۱۰ ه بعضاً در استعمال لغات تازی عامد آو قاصداً افراط و زیاده روی میکردند. اما این مترجمان پیش قدم عصر مادرین کار تعمد و نظر افراطی خاصی نداشته اند و تا کنون هم ترجمه در افغانستان بزبانهای پښتو و دری بر همین وتیره جاریست؛ ولی باید گفت که فساد تعبیر و عدم فصاحت وتعقید وابهام روزمره بر ترجمه های هردو زبان چیره میشود و اگر باین کار توجهی نشود هر دو زبان پښتو و دری رابه فساد سوق خواهد داد.

برای مثال باید گفته شود که در حدود هفتاد سال قبل ازین، منشی احمدجان پشاوری تاریخ افغانستان را از متن انگلیسی و تاریخ سلطان محمود را از تاریخ فرشته بزبان پښتو ترجمه کرد که این ترجمه بسیار سلیس، روشن، روان و گوار است و غلام محمد پوپلزایی مدوجز اسلام مولانا حالی هندی را از اردو به پښتو ترجمهٔ منظوم نمود که در روانی وسلاست مانند نثر منشی است. وهکذا، لطافت و روشنی که در ترجمه های محمود طرزی از ترکی دیده میشود، اکنون نظایر آن در پښتو و دری کم است وبنابرین درآینده از فساد ادبی هردو زبان باید شکوهید و مخصوصاً پښتو که تاکنون بنیهٔ ادبی نثر آن نیرو مند نگشته مستعد هرگونه رخاوت وفساد و بیماریست.

اکنون باید دید که مادر ترجمه چه مراحلی را طی میکنیم و درکدام مسایل به تدقیق وغور نیاز سندیم.

تکامل و زبان:

زبان نیز مانند موجودات حیه و دیگر مظاهر اجتماعی در تحت قواعد ناموس تکامل سیری دارد و هر زبان با اجتماع انسانی مطابق نیازمندیهای زندگانی و تکامل عقلی و فکری و اجتماعی، مواد جدیدی را در خود می پذیرد و یا احیاناً طرد و نفی مینماید و بقول گوستاو لوابون در کتاب تمدن های ابتدایی، هر ملت در کار تغییر زبان خود است، زیرا زبان آن ملت همواره با ارتقای معنوی وی پیش میرود و بهر مقداری که افکار و آمال ملتی بلند میرود، زبان او هم بهمان اندازه ارتقا میکند. در قرون اخیره که روابط بازرگانی و اجتماعی و سیاسی ملل فراوان گردیده و علم جدید و سایل سریع رفت و آمد را به بشر داده، با مدنیت جدید اروپایی سیلاب عظیم کلمات و الفاظ السنهٔ اروپایی از راه تخنیك و ماشین و لوازم نوین زندگانی به شرق سرازیر گردیده و تمام السنهٔ این سرزمین را شدیداً تحت تاثیر عمیق قرار داده است.

ازهمین روست که در ملل عربی، دری زبان، هند و غیره مجامع لغوی و فرهنگستانها و پوهنتون ها باین فکر افتاده اند که زبانهای خود را چگونه از تخریب کاری این سیلاب مدهش باز دارند. و ما می بینیم که درین نیمهٔ قرن اخیر المجمع اللغوی در مصر و کشورهای عربی زبان و فرهنگستان ایران و جامعهٔ عثمانیه، هند و دیگران برای تکمیل زبان و تطابق و قبول لغات دخیل اجنبی و یا وضع و تخصیص لغات خود السنهٔ شرقی در مقابل آن قدمهایی برداشته و در السنهٔ عربی، فارسی، اردو و غیره کتابها و مجموعه های لغات را نشر کرده اند.

درین مورد مردمان راعموماً برسه مکتب فکری بخش توان کرد :

نخست ، کسانی که در استعمال لغات السنهٔ اروپایی کمال تسامح راروا داشته و آنهاییدریغ بزبان خود درمی آورند وحتی اگر درمقابل آن لغتی درخود زبان موجود هم باشد، ،ایشان برای اظهار کمال تفریح خویش استعمال لغت اروپایی رابر آنچه از آن خودشانست ترجیح میدهند که ما این وضع را بایدیك «جنون فرنگی مآبی »بگوییم .

این مجانین فرنگی مآب همواره خوش دارند بجای نژاد و نسل «جنریشن» بگویند و بعوض سده یاقرن «سنچری» بزبان آرند. وگاهی هم دیده میشود که در عین جریان کلام بزبان دری یا پښتو یا اردو چند کلمهٔ انگلسیی یافرانسوی را میگویند و زبانی راکه معجون مرکب عجیبی است، بوجود آوردن میخواهند.

دیگر ، درمقابل این دسته کسانی نیز وجود دارند که برای زبان خود تعصب و تصلب رابدرجهٔ افراط رسانیده اند و نمیخواهند از لبان مبارك خویش الفاظی رابکشند که اجنبی و خارجی باشد ،

این دسته نیز جنون عجیبی به وضع و تخلیق کلمات دارند ودر مقابل هر چیز نو وارد کلمه یی را می تراشند که از انجمله است استعمال سری علیه السلام بجای آدم عربی و وضع «اخل» برای گلاس آبخوری. وچون از واضع آن پرسیده شد که ریشهٔ این کلمه چیست و از کجاست، فرمود: الف از او به (آب) وخ از شکل (نوشیدن) ولام از لوښی (ظرف) گرفته شده و مقصد از آن داو بوشکلو لوښی . (ظرف آب نوشی) باشد . اینست منطق مضحك ادبی و اضعان جدید ما .

سه‌دیگر ، دربین دو دسته منزلتی بین المترلتین و صراط مستقیم هم موجود است و ارباب این مکتب فکری برین عقیده اند که زبان رابا ناموس نشو و ارتقاً وایولوشن و شرایط علمی آن پیش برند و حد اعتدال را نگهدارند که اقرب به تقوای ادبیست .

اگر ما بچنین فکری دو زبان داخلی مملکت پشتو و دری را تقویه کنیم و در قبول و تطبیق و یاوضع مصطلحات علمی ا زشرایط ذیل کار بگیریم، نه بنیهٔ زبانهای خود را به خلط و امتزاج مواد بیگانه بی لزوم پندیده باشیم و نه زبان را از تطابق بامحیط و زمان لوازم عصری محروم کرده خواهیم بود.

شرایط قبول لغات در زبان :

در ترجمه و تالیف آثار علمی و اجتماعی معضلاتی پیش روی داریم که یکنفر مترجم و نویسنده را حتماً بخود مشغول میسازد و از آنجمله اختیار لغات و کلماتیست که درایضاح مطالب علمی بکار میرود در السنهٔ شرقی معادل آن موجود و یا مشهور نیست .

هنگامی که مامجموع کلمات جدیدی را درمتون ترجمه یاتألیف شدهٔ علمی و اجتماعی در زبانهای پښتو و دری و اردو و عربی درنظر میگیریم، عدهٔ زیاد این کلمات را به شکل یامعانی نو می یابیم که این مطالب درمباحث زیرین ترتیب و توضیح میشود :

۱ - هجرت لغات و تابعیت جدید آنها :

در روابط اجتماعی جوامع انسانی و داد و ستد و رفت‌آمد بازرگانی و جنگی و دیگر رشته های بشری که ملل مختلف را به همدیگر ربطه میدهد، لغات و کلمات نیز هجرت میکنند و جزء زندگانی و ثقافت ملل دیگر میشوند. مثلاً زبان انگلیسی باتسلط و استیلای سیاسی انگلیسی به برعظم هند هجرت کرد و اکنون بعد از صد سال ملاحظه میکنیم که الفاظ و کلمات انگلیسی وحتی خود آن زبان جزء ثقافت این برعظم گردیده‌است .

در قوانین اجتماعی ملل برای انسانانی که از یك سر زمین به کشور دیگر هجرت کنند ، بعد از ادپتیشن یعنی تطابق بامحیط، حق تابعیت کشور جدید داده میشود. لغات و کلمات نیز عیناً درتحت همین مبدأ حقوقی اند .

کلماتی که باتسلط سیاسی عرب و در مدت یکهزار سال اخیر از کشور های تازی شرقاً هجرت و در زبانهای مادخیل شدند، بعداز مدتی که بامحیط جدید سازگاری یافتند ، به آنها حق تابعیت کشور های جدید نیز داده شد.

این لغات سازگار و تابعیت یافته از هر زبانی که باشند، اکنون درزبانهای ما حق کامل تابعیت و اهلیت را یافته اند و مترجم و نویسنده میتواند بی دغدغهٔ خاطر آنهارا بکار برد .در این لغات مهاجر طبیعت کار انتخاب و برگزیده گی را بخوبی انجام داده است باین معنی که اگر در السنهٔ مقامی، کلمهٔ زیبنده‌تری موجود بود، همین کلمهٔ بومی با کلمهٔ مهاجر مقاومت کرده وحق دوام زندگانی خودرا ثابت کرده است .مثلاً بادین اسلام یك کاروان بزرگ کلمات عربی مربوط به دین

واحکام فقه بدین سرزمین آمدند که برخی ازآنها حق تابعیت کامل یافتند؛ ولی درمقابل جمعی ازآنها ،لغات محلی مقاومت کردند، صلات وزکات و صوم و حج ازارکان دینی اسلامی یکجا و دریك حرکت دینی باین سرزمین رسیدند ودرمقابل زکات وحج کلمات بومی وجود نداشت تامقاومت کنند ؛ولی در مقابل صلات نماز و درمقابل صوم روزه بانیروی مقاومتی خود موجود بودند و هرد و مقاومت کردند و مهاجران عربی را درمحاورهٔ اکثریت حق مداوله و استعمال ندادند.

پس ماميتوانیم درینجا قواعد کلی را دراین مهاجرت واستعمال حق تابعیت لغات بدین و تیره خلاصه کنیم :

۱ الف: از کلمات دخیل و مهاجر زبان دیگر آنهاحق تابعیت دارند که درمقابل آن کلمه موزون و شایسته بومی موجود نباشد؛ مثلا درمقابل قرآن ومصحف عربی در دری کلمهٔ نبی سربوطبه کلمه (Nipek) پهلوی بمعنی نامه و نوشته موجود بود، ولی این کلمهٔ بومی درمقابل قرآن مقاومت نکرد وجز خواص دیگران استعمال نکردند، زیرا مفهوم قدیم آن عامتر بود کلام منزل من الله رابکلی افاده نمیکرد بنا بران قرآن برآن غالب آمدو درافواه عوام افتاد.

ولی چنانچه گفتیم ، نمازبردن دردری نیایش واحترام موجود بودو بحکم انتخاب طبیعت و بقای صلح وشایستگی خود بر کلمهٔ صلات غالب آمدو در دری نمازو در پښتو لمونځ ازهمین ریشه و مصدر لمانځل یانماځل بجای صلات علم دینی عربی ایستاد .

ا

برای این کار اگر در زبان کنونی خود مثالی را می آوریم ، باید بگوییم که در قرن نوزدهم باآمدن فرنگیان از هند بعد از ۱۸۰۰ م انواع اسلحه جدید بنام گن (Gun) آمد، ولی همین سلاح قبلاً در بن سر زمین بنام توپك یاتفنگ بقسم ابتدایی باروتی و چقماقی رواج داشت. بنابرین کلمهٔ فرنگی گن ابداً و اصلاً با این سلاح ناری قدمی بدین سر زمین نگذاشت و چون کلمهٔ بومی مستحق وشایسته یی در مقابل آن وجود داشت باوجودی که در خانه افغان، انواع بسیار عصری وجدید این سلاح موجود باشد، باز هم آنرا بانهای خود توپك یاتفنگ گویند. درحالی که همین کلمه در نام ما شیگن مستعمل است .

ب : در استعمال کلمات از عمل تولید نیز کار توان گرفت بدین معنی که برخی از مواد قدیم زبان را در موارد جدید تقریبی اتلاق نموده نیازمندیهای امروزی خود رابدان تکافو کنیم. درین مورد بسا مواد مغتنم در کتب قدیم و محاوره مردم موجود است که آنرا بشرط وجود قرینه در موارد جدید علمی و ترجمه فني و ادبی تخصیص داده میتوانیم. مثلاً در زبان دری اژدر همان مار افسانوی بود که از دهانش شعله های آتش بر می آمد و اکنون در هنگستان ایران آنرا برای موشك بحری مخرب زیر دریایی بجای (Torpedo) تخصیص داده و همچنین هزینه که در ادب قدیم دری بمعانی متعدد مستعمل بود بجای (Expense) قرار گرفت .اعراب در زمان قدیم آلهٔ حربی بنام دبابه داشتند. بلاذری در فتوح البلدان گوید :

«فاتخذالمسلمون الدبابات وقاتلو اقتالا» ولی مجامع لغوی جدید عربی این کلمه را مولد ساخته و بجای تانك (Tank) جنگی استعمال کردند و حضارت که در قدیم معنای سکونت درشهر را داشت ، به معنای تمدن درمقابل «سویلا یزیشن» مروج گشت.

درپښتو نیز این کار را بسهولت توان کرد. مثلاً گوند راکه مجموعهٔ مردم قبیلوی دارای یك محاذو یك سرام قبیلوی بودند ،اکنون به مفهوم سیاسی پارتی (Party) یاحزب عربی تخصیص توان داد. یامثلاًدرپښتو بنډارمجمع جوانان برای بازی و میله و یامقاصد خاص بودکه اکنون همین لغت رادرمورد جلسهٔ عربی یا (Meeting) انگلیسی بامفاهیم جدید اجتماعی آن استعمال و تعین کرده‌میتوانیم واز همین دستهٔ مولدات کلمات پرك، کندك وغوند پښتو است که ازمدت یکصد سال درمصطلحات عسکری مولد گردیده‌اند و اکنون ثانیه رادرمقابل تاریخ ، گنه را درمقابل نمره مولد ساخته ایم .

در مولدات لسانی کلماتی نیز داریم که ریشهٔ اصلی آن بومی نبوده بلکه از زبان دیگری آمده در پښتو و دری باصول این زبانها اشتقاق و لغت سازی شده باشد.

در زبان عرب امثال این نوع مولد کهربه (برقیت) است که از کهربای دری اخذ شده و هرطقه یعنی الحاد از ریشه هرطوقی یونانی و شلبنه «اصلاح» از شلبی تورکی و قرصنه (دزدی بحری) از قرصان هسپانوی گرفته شده است .

زبان پښتو برای این گونه تولد استعداد خاصی دارد پښتو زبانان برای توسیع زبان، کلمات عربی و دری و هندی را بزبان خود آورده زیر اصول پښتو از ان اشتقاقها و لغت سازیها کرده اند. مثلاً خرج عربی را او لامفعن و خرڅ ساخته از آن مصدر خرڅول را ترکیب کردند که خرڅونکی و خرڅښت وخرڅلاوه خرڅاو وخرڅید ونکی و خرڅووني وصد ها اسم و فعل را ازین ریشه براورده اند و باوجودی که در خود زبان مصدر مخصوصی به همین معنی و شکل پلورل موجود است.

همچنین است سازول وسازیدل وسازونکی وسازیدونکی و ناسازه و ناسازی ازماده ساز و سدری ازسدرهٔ زردشتی وانسانتوب یعنی آدمیت از انسان که درخود زبان کلمات معادل آن جوړول و روغول وتمری سړیتوب داریم

در زبان دری نیز این نوع تولید لغوی بوده است .مانند حاکمی از حاکم و قاضیی از قاضی وطبیبی از طبیب که معانی اسم فعل را دارند . چون این گونه مولدات زبان را وسعت و تعبیر را نیرو میدهند، بنابرین باید آنها را مغتنم و مال خود شمرد.

ج: برخی مواد مهجور و دور ماندهٔ متروکی که درگوشه و کنارا فتاده وازدهان گویندگان زبان فراموش گردیده و یادر کتب قدیم باقی مانده، باید فراهم آیدودرموارد لازمهٔ ترجمه و نوشته بکار افتد. و درسطور سابق به بسااز ین گونه مواد مغتنم در کتب عهد سامانیان و غزنویان اشارت رفت. مثلاً تاجنگ استقلال افغانستان ، دردو ایر پولیسی و امنیهٔ مامر کزی بنام کوتوالی وجود داشت که آمر آنرا کوتوال میگفتند. این اصطلاح اداری از عصر غزنویان سابقه هزار سالهٔ تاریخی دارد که وظیفهٔ کوتوال حفاظت شهر و امنیت و حفظ نظم و آرامش عمومی بود.

این کلمه ریشهٔ مقامی قدیمی دارد. کوت و کوته در پښتو و دری موجود و مستعمل بود و وال از ادات نسبت و حفاظت است. پس معنای کوتوال عینت همین شهربان موضوع و مبحث فرهنگستانیست ،چون کلمهٔ قدیم و موزون و مستعمل تاریخی و ادبی موجود باشد، بجای آن نظمیه یا امنیه یاشهربانی را وضع واحداث کردن انصاف نباشد.

برخی این کلمهٔ بومی و قدیم هزارسالهٔ دری و پښتو را ترکی یا هندی پنداشته و بطر دآن همت گماشتند. در حالی که این کلمهٔ بیچاره مظلوم واقع شد و بدون سبب و جهت طر دگر دید. و اگر فرضاً ریشهٔ آنرا که درپښتو و دری هردو موجود زنده است انکار کنیم و آنر بیگانه پنداریم ، بازهم حق تابعیت و اهلیت و قدامت تاریخی آن از نظمیه و امنیه سابق تر است.

د: برای وسعت زبان و تعیین کلمات داخلی درمقابل لغات اجنبی از

محاورهٔ عامه و مواد مستعملهٔ لهجات میانه نیز استفادهٔ کلی ممکن است. زیرا مردم همواره برای توضیح مقاصد روزمرهٔ زندگی و بیان مشاهدات و احساسات خویش لغات و کلماتی را استعمال میکنند که در تحت کتابت و ضبط ادبی نیامده و در سینهٔ عامه محفوظ مانده اند و بقول دا رمستتر مجموعهٔ لغات عامیانه شامل عده یی از کلمات و الفاظیست که در کتابهای نویسندهگان قدیم وجود ندارد.

از ین گنجینه ثرو تمند لهجه های عامه اگر کار گرفته شود، ممکن است بسا از نیازمندیهای مارا در ترجمه و توضیح مطالب مغلق و دشوار مرفوع گرداند.
برای مثال کلمهٔ عامیانهٔ «ترناو» راکه درمیان دری زبانان اطراف کابل مستعمل است، می آورم واین همان چیزیست که درپښتو آنرا «بیله» گویند و چوبیست مابین شگافته مانندجوی که آنرا بالای جوی کلان دیگر ازیك زمین بزمین دیگرمیگذارند و این کلمه رامیتوان در موارد آبرسانی جدید زراعتی یابرق گیری وغیره بکاربرد.

برای ضبط و فراهم آوری این گونه کلمات و مصطلحات عامیانه جستجو و استقرار فراوان لازمست که در صورت ضبط لهجه هاو اطلس ها زبان شناسی و ترتیب قوامیس خاص مواد ازآن برای استعمال درترجمه بدست خواهد آمد.

ه : مرحلهٔ دیگر این حرکت تکمیل زبان به قبول عینی لغات و کلمات بین المللی میرسد و درین مورد باید گفت که برخی ازنامها که موقع بین المللی تام را یافته اند، حق قبول عینی آنرا دارند. مثلاً در برابر رادیو، تلگراف، تلویزیون، پست، تخنیك، ماشین، اتوم و صدها کلمهٔ دیگر بین المللی نمی توان از کلمات موضع محلی کارگرفت وباید عین آن هارابمفهوم بین المللی آنها پذیرفت.

درینجا بازسوالی وارد میشود که تلفظ و ادای این کلمات بین المللی نیز در بین ملل وزبانهای بزرگ علمی مانند انگلیسی، فرانسوی، جرمنی و روسی تفاوتی دارد و آیا کدام یکی ازآن راباید گرفت؟

پاسخ این پرسش برای هرملتی جداست: مثلا مردمی که دربرعظیم هند سکونت دارند، این کلمات جدید را از راه زبان انگلیسی فراگرفته اندو طبعاً همان ادای انگلیسی برای ایشان معتبر تر است باید بجای تلویزیون تلفظ فرانسوی، تیلی ویژن انگلیسی بگویند و اتوم راهم ایتم بنویسند. ولی اکثریت دری زبانان و عرب تلفظ فرانسوی کلمات راگرفته و پسندیده اندو بنابرین طرز ادای فرانسوی برای ایشان سهل و مدار اعتبار تواند بود.

۴- تعریب و تفغین:

گفتیم که زبانها عیناً چون توده های بشر مزایاو آثار یکدیگر را اقتباس میکنند.

اقوام دنیا با وجودی که درممالك و حدود جغرافی خویش بسرمی برند، ولی درنتیجهٔ مجاورت و تجارت و سیاست و گاهی هم دراثنای لشکر کشی هاو کشمکش های جنگی و استعماری کلمات زبان یك ملت به دیگر ملت انتقال می یابد وچنانکه شرح داده شد، بعد ازمدتی این کلمات نو وارد حق تابعیت را کسب کرده جزو کلمات همان زبان میگردند.

عرب این کیفیت راد خول و تعریب گویند درعصر های متوالی بسا کلمات اجنبی ازاین راه بزبان عربی داخل و جزو مهم آنزبان گردید که ائمهٔ لغت عرب مانند خوارزمی درمفاتیح العلوم وعلامه جوالیقی درالمعرب من

الکلام الاعجمی و خفاجی در شفأ العلیل وحریری دردرة الغواص وسیوطی درالمزهر واخیراً استاد مغربی درالاشتقاق والتعریب وديگران این معربات را تحت تحقیق وکاوش وضبطه در آورده اند . همین کار ادخال وتعریب اکنون هم نزد عربی زبانان بشدت وسرعت جاریست وهزاران کلمهٔ اروپایی را معرب ساخته اند .

درالبیان والتبیین جاحظ (۱ . ۷)آمده که عرب خربوزه راخربزو چهارسو (سربع) راوخیار را عیناً بزبان خوددخیل کرده اند.در درقرآن عظیم نیز کلمات دخیل معرب مانندابار یق وسجیل فارسی ،فسطاس وشیطان رومی، جهتدری حبشی وسرادق وطورسریانی، حصب وسری زنگی فوم عبری ، غساق تورکی ، مشکاة هندی، و هیتلك قبطی موجوداست که عدد آن بقول سیوطی درالمزهر بصد کلمه میرسد وصولی درادب الکاتب تصریح میکند که روزنامه (معرب روزنامه) وسکنجبین وغیر فارسیست .

اعراب از زمان قدیم درکار تعریب وسعت نظر وحسن پذیرایی رانشان داده اند یك کلمه رامعرب ساخته اندوازآن دهها کلمه برآورده اند .

که دامنهٔ زبان ایشان رافراخی دادو برثروت زبان افزود . مثلاً هنگامیکه به اراضی سردسیر وگرم سیر کرمان و سیستان ومجاری هلمند وارغنداب رسیدند، سردرامعرب کرده وصردوگرم راجرم گفتند. ازان جموع صرود (سردسیر) وجروم (گرم سیر)راساختند .وحتی اسمای حالت راهم ازهمین ماده

معربه پدیدآوردند، سرودت(سردی) جرومت « گرمی» باشدوبرهمین وتیره بسا کلمات عجمی را معرب ساخته از آن اشتقاق های وسیع کردند ، مانندگزنهٔ آر یایی که ازآن خزانه ومخزون وخازن ومخزون واقسام صفات وافعال ساختند. هکذا اکثر از گنج معرب کرده و از ان کنوز و مکنوز و افعال ابواب مختلف صرفی را اشتقاق ودیگر علمای عربی بدخیل بودن این کلمات اشارت کرده اند .

همین اکنون کلمه بانك(Bank)فرنگی رابشکل بنك وجمع آن بنوك معرب کردند و ده ها کلمهٔ دیگر رامانندبناك، متبنك و مستبنك وابناك وبانك و مبنوك وغیره ازآن تراشیدند که درموارد مختلف بانکی واقتصادی و معامله یی بکار می روند .

زبان دری نیز کلمات دخیل مفرس فراوان دارد و تفریس را از زمان قدیم پذیرفته بود و حتی درالسنهٔ هندی کلمات مهم که این عمل راتهنید میگفتند مثلاً شاهد درعربی ازمادهٔ شهدو شهود بمعنی حاضر و بیننده بود. ولی درادب دری بمعنی محبوب و معشوق نیکروی مفرس معنوی گشت که درادب پښتو و اردوهم بهمین معانی آنرا گرفته اند.

کلمات دخیل عربی یاتورکی در زبانهای دری و پښتو و اردوبه وفرت شامل شده اند و اگر مادر مقابل آن کملهٔ مروج و شناختهٔ شدهٔ بومی مهذبی ر انداشته باشیم، همان کلمات تازی دخیل و یامفرس و مفغن را بیدریغ استعمال کنیم و تعصب و تردیدی را درمقابل آن نشان ندهیم. زیرا این گونه کلمات هردو زبان ساراقوی وغنی ساخته اند.

انتقال لغات و کلمات از زبانی به دو گونه صورت میگیرد:

اول: آنکه لغات اجنبی به تغییر حروف و تبدیل حرکات و تشکیل قیافت وصورت نوی داخل گردند و یا به تغییر معنوی در قالب زبان منقول الیها ریخته شوند.

دوم: اینکه بدون کدام تغییر معنوی یاما دی بیایند و عین کلمه به عین گرفته شود که ما قسم نخستین را مفغنات و مفرسات یا مهندات گوییم. و نوع دیگر را تنها دخیل می‌شماریم که در دری دخیلات عینی و در پښتو مفغنات تغییر یافته فراوانند.

مثلاً از ماده خبر عربی، دری خبر و اخبار و خبر کردن و خبر شدن و مخبر راگرفت و در پښتو هم ازآن خبر، خبر ونه، خبر ول، خبر یدل، خبر و نکی وغیره را ساختند اما یك کلمهٔ دیگر را هم ازان بر اوردند که خبره بمعنی سخن باشد و باز ازین ماده خبری جمع وخبر یال صفتی را ساختند.

در زبانهای افغانستان اگر کسی قلم ترجمه یا تألیف بر میدارد، در دری از کلمات دخیل عربی و تورکی و اروپایی و احیاناً هندی بشرطکه حق ملیت و تابعیت را یافته و بامحیط تطابق کرده باشند، با کمال وسعت نظر استفاده کرده میتواند. به همین صورت پښتو از بسا مفغنات و کلمات دخیل ملی شده و سازگار بامحیط برخور دار است. مثلاً در پښتو برای پیراهن وانگور و سیب کلمات خاص خت، کور، مڼه موجود اند، ولی در پهلوی این کلمات مهجور داخلی کمیس مفغن دخیل هم شهرت تام دارد. و بنابرین ما میتوانیم از همین کلمات دخیل هم کار

بگیریم. زیرا در پهلوی نامهای اصلی پښتو حق اهلیت و تابعیت پښتو را کاملاً یافته اند و احیاناً از همان کلمات مفغن مشتقات و سیغی نیز بمیان آمده است که درین خاصیت باعربی شباهتی دارد. مثلاً رقص عربی رخس شدو ازان رخسیدل و رخبسول و رخسیدونکی و رخسونکی و رخسنده و ده‌ها افعال و تصریفات براو ردند. باوجودی که درخود پښتو برای آن ناځ، نڅا، نڅیدل و ګډاګډ و ذلی بامشتقات آن موجود بود. اکنون هم ماشین کاران و کسانی که درشعب تخنیکی و تعمیری کار سیکنند، هر روز از کلمات فرنګی، کلمات و مشتقات جدیده را در پښتو سی سازند. مثل دیزاینول، پلانول و ماشینول از دیزاین، پلان وماشین که هر یکی ده‌ها مشتقات دیگر هم دارد.

۳- وضع و کلمه سازي:

اکنون میرویم به مبحث سوم ما که عبارت از وضع لغات جدید و کلمه سازیست: اگر نادر ادب و محاوره و ذخیرهٔ لهجه های عامیانه و سخنان مردم کلمهٔ اصیل و یامولدی را درمقابل کلمات اجنبی نیابیم و هم مفغن یامفرس آن بدست نیاید و همان لغت بیگانه هویت و تشخص بین المللی نداشته باشد که عین آنرا بگیریم آنگاه ممکن است بوضع کلمات جدیدی اقدام کنیم.

بازمیگوییم که قبل از اقدام بوضع جستجوی کامل باید ذکر کرد تا ذخایر لغوی زبان از هر گوشه و کنار فراهم آید و قبل ازین جستجو به وضع اقدامی نشود زیرا ممکن است درمواد مهجور زبان بسا کلمات اصیل را بیابیم که درمقابل کلمات اجنبی بوجه احسن استعمال شوند مثلاً وقتی خواستند درمقابل اتومو



کلمهٔ پښتو رایابند، چون بصورت فوری انرا نیافتند، درمقابل موضوع محدثي را وضع کردن خواستند و آنرلبس نغری گفتندیعنی جای خوردن کاه .
ولی وضع قبل از تحقیق موجه ومعقول نبود. بدلیل اینکه اولاً آخور د کلمه آخور در پښتو از دری آمده و حق کامل اهلیت را یافته بود ثانیا ممکن است درآخورغیرازکاه،جو یاگیاسبز هم بخورد دستوران داده شودوبنابرین آخورمخصوص خوردن بس یعنی کاهنیست . ثالثاً هنگامیکه جستجو کردیم درمحاورهٔ پښتو زبانان سروت برای آخور کلمه قدیم واصیل بومی موجود بود که حق قدامت واصالت رادلشت وبنابرین این وضع معقول وصحیح نبود و رواجی نیافت .
درلباسوکمر بند لشکریان آلهٔ کوچک آهنی یابرنجی لستعمال میشود که، دری زبانان آنرا سگک گویند.
باری خواستنددرمقابل آن کلمهٔ پښتو راوضع کنند چون این کلمه رامقصور 'سگ کوچک' پند اشتند و در پښتو سگ کوچک راکوتری گویند' بنابرین خواستند سگک راکوتری بگویند. ولی این تولید مضحک وبیجا نیزمقبول نگشت زیرا بعد از جستجوی اندک دریافتیم که برخی از پښتو زبان برای کلمه قدیم غربی دارند واین اصیل‌تر و نجیب‌تر از تولید مکروه ومستهجن کوتری است.
جای شک وتردیدنیست کهمادرآینده‌به انکشاف تعمیم معارف وعلوم نیازمندی تام داریم و این کار بدون ترجمه ممکن نیست و اگر خواسته باشیم

که افراد ملت خود را با علم و دانش جدید اشنایی دهیم، باید کتابهای فراوان را در علم بزبانهای خود این مردم بدسترس ایشان گذاریم.

هنگامی که این حرکت را برای نشر و تعمیم دانش میکنیم، حتماً بصدها و هزاران لغات و کلمات و مصطلحات علمی از السنهٔ مترقی جهان بزبانهای ما وارد میشوند که در این مرحله یک قسمت کلمات و اصطلاحات بین المللی را چنانچه گفتیم، حتماً و عیناً میگیریم. ولی انجمن های علمی و ادبی ما باید با مترجمان نویسنده‌گان و ناقلان علم کمک کنند و مواد و اصطلاحات علمی را در دسترس ایشان بگذارند تا در کار ترجمه و انتقال علم به السنهٔ ما مواجه به مشکلات نشوند. برای وضع دو اصل مهم و اساسی موجوداست:

۱- انجمن های وضع باید از لغت و گرامر و فقه اللغه و فقه الصوت و ریشه‌شناسی و تاریخ تطور و تحول زبانهای داخلی بخوبی واقف باشند تا موضوعات ایشان بر اساسها و عناصر اصلی زبان منطبق باشد.

۲- قواعد و ملاحظات و اصولی که ملل پیشرفته دیگر در مراحل توسیع زبان و وضع اصطلاحات علمی مسلم داشته اند باید مشعل راه و رهنمای این انجمن های علمی باشد تا از اصل «رهچنان رو که رهروان رفتند» منحرف نشوند.

شرایط عمومی وضع:

اکنون برخی از اصول کلی وضع را می آوریم:

۱- چنانکه گفته شد، عمل تولید میتواند در بسا موارد علمی و تعبیری به‌درد ما بخورد و اگر کلماتی در زبان موجود باشند که آنرا به اندک انحراف

مفهوم درمعانی نوین و مفاهیم علمی و ادبی جدید بکار بریم ، باید آنرا رسماً بامفاهیم جدید بشناسیم .ازین جمله در پښتو و دری کلمات فروان موجود اند که باارتباط قرینه آنرا درنیازمندیهای علمی و ادبی خویش بکار برده میتوانیم که ما امثلهٔ آنرادرسابق گفتیم .

۲ـالحاق: چسپانیدن علایم مخصوصیست به اول و آخر کلمات که بدین وسیله میتوانیم کلماتی را برای مفاهیم جدید بدست آوریم واین خاصیت قدیم السنهٔ آریاییست که به الحاق پیش وند (Prefix) (سابقه) و یاسفکس (Suffix) یعنی پس وند (لاحقه) مفاهیم جدیدی رابکلمات میدهند .

مثلاً انتی (Anti)سابقه یونانیست بمعنی نقیض و مخالف که درآغاز بسا کلمات می آید مانند انتی موکرات (Anti democrate) وانتی لیتهک(Antitithnic) یعنی نقیض تحجر (ادو یه طبی ضدسنگ مثانه) وازهمین مقوله است آتو (Auto)دراتولوجی (معرفة النفس)اتوماتیک (خودکار) اتوموبیل (خودرفتار) اتوگراف (دستخط) اتونومی (خود مختاری) .

دردری و پښتو بسا ازین پیش وندها موجود اند مانند: برجسته و برآمد و برآورد و برداشت و برخاست .

پس درپسخورده وپس انداز و پسمانده و پسپاه و پس وند وخودر خودکار ، خودستاوخود مختاروخودپسند که درپښتوهم مثال آنرادرخپل

خلپواوک وخپل چاروکی ونادرنارو غه وناوړه ونا سیاله وناپیینه وتول
درتولسشرو وتولواک گفته میتوانیم .
اماپس وند یالاحقه مانند گراف (Graph) یونانی یعنی نوشتن در :
تیلی (دور) +گراف ـتیلی گراف یعنی دور نویس درپښتو لیرلیک
فون(آواز)+ گراف ـفونوگراف یعنی آوازنویس درپښتو ژغ لیک
فوتو(تصویر)+ گراف ـ فوتوگراف یعنی چهره نویس درپښتو بشرلیک
توپو (جای)+گراف ـتوپوگراف یعنی زمین نویس درپښتو ځمک لیک
بیو (زندگی)+گراف ـ بیوگراف یعنی زندگی نویس درپښتو ژوندلیک
دراواخر بساناسهای علوم لاحقهٔ یونانی لوجی (Logy)آمده که‌آنرادردری
به (شناسی) ودرپښتو به (پوهنه یاپیژند نه ترجمه توان کرد مانند :
ببا +لوجی (Biolog) شناسی ـژوند پوهنه یا ژوند پیژند نه .
جیو+لوجی (Geology) زمین شناسی ـځمک پوهنه ،ځمک پیژندنه .
دراواخر اسمای الات واوزارلواحق میتر وسکوپ را می‌اورند مانند :
ترماس(گرمی) +میتر درعربی مقیاس الحراره در دری گرما سنج،
درپښتو تودوخ میچ .
الکترو (برق) +میتر درعربی مقایس البرق در دری برق سنج‌در پښتو
برینښنا میچ .
تیلی (دور) +سکوپ (نما) دردری دورنما ـدرپښتو لیرښود .
بیا(زندگی) +سکوپ (نما) دردری زندگی نما ـ در پښتو ژوند ښود ـ

که از ین جمله بسالو احق دری از قبیل شناس، مدار، بان، سار و در پښتو امثال تز ب، ست، تون، تیا، وال و غیره موجود اند که در تشکیل کلمات و رفع نیاز-مندیهای علمی ما کمک کرده میتوانند.

۳-ارتباط: در السنه آریایی دو کلمه رابهم آورده از آن مرکب امتزاجی میسازند که در معانی و مفاهیم جدید بکار میرود مانند (Pastime) پاس تایم و هارس ریس (Harserece) و جابون (Jaw-bona) انگلیس که در دری سا تیری و تماشا و اسپ پس و استخوان الاشه باشد وما در دری و پښتو مطابق این اصل کلمات زیادی داریم مانند پرانګ پش (گربه صحرایی) و خواخوږی (دلسوز) سترګ توری (گرسنه چشم) پښتو و دلاویز و قالی باف و بوریاباف و برف پاک و هیزم شکن دری و برهمین اساس بسا نامهای ماشین باب و آلات جدید رادر فن و تخنیک ساخته میتوانیم که مترجمان رادر ترجمه بکار آید.

این کار راپیش ازما دیگران هم کرده اند. در جرمنی نایتروجن راکه جزوی از هوا است ستک ستاف (Stick-stoff) گفتند. یعنی ماده شوره که در عربی مولد الحموضه شد. جاپانیان هایدروجن راکه در عربی مولد الماء است بزبان خود سوی-سو گویند. که سوی آب + سو (عنصر) است و دردری درمقابل هرد و ترشی زاوآب زا را گفته اند.

هایدرو دینامیکس (Hydro dynamics) علم قوهٔ حرکت آب است که

جاپانیان برای آن (سوی -رایو کو-گاکو) را ساخته اند. یعنی علم قوه آب که جز و اول آن معنی آب و دوم قوت وسوم دانش رادارد.

در همین زبان برای علم آثار عتیقه و باستان شناسی (کوب برتسو گاکو) راساخته اند کو بمعنی قدیم + بو تسو یعنی چیز + گاکو یعنی علم که در پښتو برای آن لرغون + پیژندنه داریم.

از ین امثله دریافته میتوانیم که ملل پیش قدم شرقی از امتزاج و ارتباط چند کلمه یك نام راساخته ورواج داده اندوما هم میتوانیم برین راه برو یم بشرطی که:

الف: کلمات بدست آمده از امتزاج و ارتباط بسیار طویل و ثقیل نبوده و در تلفظ هم سهل و گواراباشند .

ب: درحین امتزاج میتوان برای سهولت تلفظ وحسن ادا از ترخیم و نحت هم کارگرفت .

در عربی این کار رافراوان کرده اند و نحت جمل هم بود. مانند حمدله (قال الحمدالله) وسمعل (قال سلام علیکم) و طلبق (قال اطال الله بقاك) که بقول سیوطی در المزهر جمل منحوته باشند وگاهی منحوت اسمی و وصفی هم بود. مانند: شفعنفی (منسوب به شافعی و حنفی) حنفلتی (منسوب به معتزله و حنفیون) و منحو و تیملی (منسوب به قبیله تیم الله) و خمقری منسوب به پنجده- خمس قری که در انگلیسی نیز این گونه نحت مخصوصا در مصطلحات علمی موجود است مثلا در حجریات فیمك (Femik) مرکب است از (Fe) گرفته شده از (Ferum) وحرف M مختصراز میگنیشم و ic لاحقهٔ نسبی است. وهکذا

از s سلیکان و al از الوسینیم گرفته شده که د راخیرآن همان لاحقه نسبی است.

پښتو د رعنصر خو د بسا کلمات منحوت دار د، مانند خداخه، نیخه، بن ر یژ (کر یز) لاغو ل، (ژ غ +ار و یدل خدسکه سر یسنه (سو ری+ شنه) پیاو ړي (پو هه +تو ري) ژ باړه (ژ به +ار و ل یعنی تر جمه) پر تو گاس (پر تو گ+و اس) گر و نج (گر ي+و نج)لستو نی (لاس+تو نی) و ا کنو ن هم بر همین اساس گفته میتو انیم: ژ بـا+ پو هنه (ز بان شناسی) و لیري لید (دو ر بین)و غیر ه.

اشتقاق :

ـ ـ ود ر پښتو و دری الفاظی از ر اه اشتقاق نیز بو جو دآمده و در و سعت این ز بانها کمك خوبی کر ده است. اشتقاق د ر السنهٔ ار یایی وسامی همو اره ر و اج داشته و حتی از اسمای جامده نیز اشتقاق میکر دند. از ناقه استنو ق و از سیف سافه و غیر ه ساخته اند.

د ر انگلیسی اور یجن بمعنی(origin) آغاز واصل ومخرج است که از آن اور گنایز(organise)ساختند. بمعنی ترتیب وتلفیق و از(simple) یعنی ساده و صاف سمپلیفای (simplify) یعنی آسانی رامشتق کر دند. از پتر ا(Petra) که کلمهٔ یونانیست (petrify) بمیان آمد که تحجر باشد .

د ر ز بان پښتو از ین ر یشه مشقات فر او انی وجود دارد، مثلاً دم به فتحهٔ مماله او ل اسم صو تیست که بر آو از دهل و امثال اطلاق میشد. بعد از آن همین کلمه بر دهل نو از اطلاق شدوچو ن این شخص در قبیله وظایف حجامی و آشپزی را نیز انجام میداد، این نام عامتر گر دید و مو نث آن که ډمه بو د، و ظایف مشاطگی دو شیزگان قبیله را نیز بجای می آو ر د، پس ډمه د ر ادب پښتو مشاطه شد.

بازاز این کلمه دمبك و دما مه وائید که یکنوع دهل است. اجتماع و البوه این گروه را دمو گفتند. ابن خرداذبه درحدود ۲۵۰ ه درجمله طبقات مردم هند ذنب رانیز نگاشته که همین دم پښتو است و هندیان دوم گویند وجغرافیه نگار مذکور نیز پیشه اذنب رامطربی و خنیاگری نوشته است.

همچنین از ماده بیل یعنی جدا بیله، و یله، و یاله مشتق شدو از ږغ (صدا) ږغږغه (درا) ږغږغی (غوزه پنبه به مشابهت باد را) و ږغږل (ږغ او ریدل) وازتور (سیاه) تیاره و از بر یښ بریښنا بر امده است که ماستیو انیم بعد از ین هم درسو ار د علمی ازاین خاصیت زبان کار بگیریم. مثلاً عرب اجسام برقنده را مکهرب گفتند و ما کهر به را بریښندول و احسام مکهرب را بریښندوی گفته میتوانیم. هکذا وړانگه شعاع است وړانگن متشعشع و وړانگن توب تشعشع خواهد بود.

فساد زبان و ضعف ترجمه:

باتأسف باید گفت که زبان دری درین سیر هزارساله خود از در بار سامانی و غزنوی گرفته تا کنون بجایی نرسیده که تمام علوم جدید را در آن بدون دیغدغهٔ خاطر و زحمت خاصی ترجمه کرد. مترجمان امروزی مجبوراند ترجمه های خود را به کلمات فراوان و اصطلاحات علمی السنهٔ فرنگی انباشته گردانند و حتی در برخی ترجمه ها فساد تعبیر و رخاوت کلام و ضعف خاصی دیده میشود که در ترجمه های متقدمان بنظر نمی امد.

علل این فساد فراوانند که از انجمله دو علت مهم آنرا ذکر باید کرد:

یکی: نویسندگان ما که السنه خارجی را باعلوم جدید در داخل و خارج کشور

فرا میگیرند، در السنهٔ خود دارای ذخیرهٔ کافی معلومات و تمرین انشا و نوشتن نیستند تا مطالب علمی را از السنهٔ خارجی بزبان عام فهم روان و شسته و سهلی دراورند.

دوم : گاهي باضعف ادبی نویسنده که در زبان خود دارد نقص معلومات او در زبان منقول عنها نیز توام میشود. و درین هنگا مست که ترجمه صورت مضحک مبهم نامفهومی رابخود میگیرد. یکهزارسال قبل در عصر غزنویان که زبان دری پرورش ندیده و آثار فراونی نداشت استاد ابوریحان بیرونی در سال ۴۲۰ هـ خامه بکف گرفت و کتاب التفهیم را که کتاب علمیست بزبان دری ترجمه و یا تألیف کرد. این کتاب هزاران لغت و تعبیر علمی دشواری دارد، و لی استاد هم بر موضوع چیرگی کامل داشت و هم در زبان خود ماهر بود، بنابرین باشیوه شایسته از عهدهٔ کار خود بر آمد که ما در اینجا یك نمونه عبارات او را میدهیم:

«جسم چه چیز است ؟ آن چیز است که یافته شود پسودن و قائم بودن خویش و جایگاه خویش پر کرده دارد و چیزی دیگر از انک مانند او بود باوی اندر جایگاه او نتواند بودن. بعد های جایگاه چه چیزاند ؟ سه گونه اند یکی دراز ادیگر پهنا و سه دیگر ژرفا و چنان نیست که تام دراز بر بعدی او فتد و بر دیگران نتواند اوفتادن ولیکن این نامها باضافت نهاده اند. هر که یکی را از آن بعدی ها طول نام کنی آند یگر که بر او گردد عرض نام شود وآن سه دیگر که بر هر دو گردد آنرا عمق خوانند. و عادت مردمان چنان رفته است که دهٔ دراز ترین بعد را طول نام کنند ای دراز و آنکه از و کمتر است او را عرض

نام کنندا ی پهناوسه دیگرراعمق نام کنندای ژرفاو اگر بلندی بود سمک گویندا ی بالا (کتاب التفهیم ص۴) این مطالب و تعابیر علمی را ابوریحان مستقیماً به دری و یااز روی ترجمهٔعربی نوشته است که از خواندن‌آن انسان حظ می برد ودرآن روشنی وحسن تعبیر و رشاقت عبارت و قدرت بیان موجود است . امادرپهلوی آن اکنون یک ترجمه جدید علمی رامیگذاریم که دردایرة المعارف افغانستان ازکدام زبان خارجی ترجمه کرده وماخذراهم نشان نداده اند :

« پنوموباسیل(فریدلاندر)بنامهای کلیبسی ئیلاپنومونیا- و یا-باکتر یوم -پنومونیاهم یاد میشود .پنوموباسیل فریدلاندر بشکل‌چوبک های کثیر الشکل بوده‌و دراکثر موارد بقسم‌دیپلوباسیل های محفظوی میباشند اینها محفظ خود رادراواسط زرعیه عادی ازدست‌داده ودرسیروم خرگوش‌آنرا دوباره حاصل میدارد . اینها گرام منفی بوده ودرژیلاتین کولونی های‌میخ مانند که رأس آنها بزرگتر می باشد ،بمشاهده میرسد . این پنوموباسیل گلوکوزرا تخمر میکند وبرای موشهانهایت مواد مرض پتوژن میباشد .

(دایرة ۴-۴۹۴۳).

ازخواندان این سطور فهمیده نمیشود که مقصد نویسنده ومترجم چه بوده یک سلسله کلمات فرنگی را در ضمن جملات مبهم پیچانده وطبع کرده‌اند . اگر مقصد ازین کتاب بنام دایرة المعارف استفاده عامهٔ مردم وآشنا ساختن ایشان به علم باشداین مقصدازین نوع بیان حاصل

نیست و اگر بگویند که این مطالب را جز متخصصان و دانشمندان این علوم کسی درک کرده نمیتواند، پس مقصداز ترجمه، نشر و چاپ آن چیست آیا زبان قابل فهم دانشمندان و عامهٔ مردم باید اینقدر بون بعیدداشته باشد؟ من که نیمه سوادی دردری دارم نمیتوانم بفهم که مقصداین سطور چیست و از چه گپ میزند ترجمهٔ مقاصد علمی جدید نبایدزبان رااز فهم و درک مردم بالاتر بردو فسادترجمه وسیله ضعف زبان و نقاهت بیان نگردد. و اگر این سیر دوام کند، بعدازمدتی زبان جن و پری که قابل درک و رسایی بشر نباشدبوجود خواهد آمد که «اگر تو بینی نشناسیش باز»

انجام:

باری درین مقالت آنچه راجع به وسایل واوزار ترجمه و مسایل استعمال کلمات ویافتن تعابیر گفتنی بنظر آمد، گفته شد. ودرپایان سخن باید افزود که ما تا کنون به ترجمه علوم درالسنهٔ داخلی خود آغاز نکرده ایم وهنگامیکه مجامع ادبی مابدین کار دست زنند، البته مشکلات و لوازم و شروط کار بایشان روشن خواهد شد آنگاه ممکن است این ملاحظات ابتدایی مابه درد بخورد و یا هر یکی ازین سخنان مطرح غور و مداقهٔ سزیدو اقع گردد. ودر نتیجه فحص و امعان عمیق راهی معقولتر و عملی مثمرتر برای این مرحلهٔ دشوار علمی وادبی مملکت سنجیده شود ویاشاید ارباب دانش و زبانشناسان ما درپرتو علم و دانش برخی ازین مطالعات ما را قبول ویارد نمایند.

باری مقصدما ازین نوشته جلب نظر ارباب دانش و مطرح ساختن این موضوع دقیق است که باحیات علمی آیندهٔ ما ربط شدید و وابستگی تام دارد.

ترجمهٔ شعر

بحث ما درباره ترجمه شعر است:

- ترجمهٔ شعر با ترجمهٔ مطالب دیگر یك فرق اساسی داردو این تفاوت از ماهیت شعر حاصل می شود. درهمه مطالب علمی و فلسفی وحتی در رشته های مختلف ادبیات، زبان فقط وسیلهٔ بیان معنی است. دراین امور کلمه جز به عنوان نشانه ودلالتی برای القأ معنی به ذهن شنونده یاخواننده بکار نمی رود. یعنی لفظ وظیفه یی ندارد جز این که حامل معنی باشد. پس ترجمه عبارت است از تبدیل علامت و نشانه یی که میان قومی معهود ذهن نیست به نشانهٔ دیگری که معهود ذهن ایشان هست: هرگاه این علامت، یا باصطلاح اهل منطق تبدیل دلالت

لفظی، درست انجام بگیرد، مترجم در کار خود توفیق یافته است.

اما در شعر ارزش کلمه تنها به اعتبار دلالت بر معنی نیست، بلکه صورت ملفوظ آن نیز ارزش واعتباري جداگانه دارد. شعر هنری است که مادهٔ آن لفظ است. همچنانکه مادهٔ هنر موسیقی اصوات خوشایند و مادهٔ نقاشی خط و رنگ و ماده پیکرسازي جسم سخت است.

شعر را به این اعتبار «موسیقی کلام» می توان خواند. شاعر الفاظ را بحسب سلیقه خود مرتب می کند چنانکه از این نظم و ترتیب اهنگی دلاویز متناسب با نچه در ذهن خود اوست، حاصل شود. اما این صورت ملفوظ کلمه بر معناي خاصی نیز دلالت می کند و همهٔ هنر شاعر ي در منطبق کردن معناي مقصود با موسیقی کلام است. چنانکه حالت انفعالی خاصی که مراد شاعر بوده است در نفس شنونده نیز هرچه بیشتر و شدید تر حاصل شود. پس شعر هنر انتخاب و تنظیم الفاظ است از دو جنبهٔ مختلف، یکی جنبه صوری و دیگر جنبه معنوی آن.

در انتخاب و تألیف الفاظ نخستین نکته هایی که مورد نظر شاعر است وزن و قافیه است؛ اما چنانکه می دانیم مبانی وزن شعر در همهٔ زبانها یکسان نیست و وزنهای متداول و مأنوس در هر زبان نیز باهم متفاوت است.

در شعر رسمی فارسی و عربی و اردو بنای وزن بر نظم هجاهاست از حیث تفاوت امتداد، یعنی کوتاهی و بلندی آنها یا به قول ابن سینا و خواجه نصیر طوسی «ترتیب قطعات ممدوده و مقصوره» یا به تعبیر عروضیان عرب و ایرانی نظم متحرکات و سواکن.

درشعر انگلیسی وروسی نظم‌هجاها ازجهت شدت‌وخفت، ایجاد وزن می‌کند ودرشعر فرانسوی شمارهٔ‌هجاها و تقسیم آنها به قطعات متساوی‌مبنای وزن است.

منظور ازذکراین نکته‌های ساده‌آن است که گفته شود کار مترجم درترجمهٔ شعرچقدر دشوار است.

نقل معانی یک قطعه‌شعر از زبانی به‌زبان دیگر نیمی ازکار است. نیم دیگرو نیمهٔ بسیار مشکل، نقل‌صورت شعر یعنی موسیقی الفاظ است.

این موسیقی را بسبب همان نکاتی که گفتیم، هرگز نمی توان عیناً از زبانی بزبان دیگر نقل کرد، مگردر موارد معدودی که مبانی وزن و انواع اوزان متداول دردوزبان یکسان یا بسیار به‌هم نزدیک باشد مانند‌شعر رسمی عربی، فارسی، ترکی‌واردو. درمواردديگر مترجم اگر بخواهدشعری راباهمهٔ لطایفی که درزبان اصلی دارد، به‌زبان دیگر منتقل کند، ناگزیر باید در زبان دوم قالبی بجوید که اگر درست مطابق‌قالب شعراصلی نیست، لااقل به‌آن بسیارنزدیک باشد.

برای این منظور لازم می‌آید که مترجم خودشاعر باشدو این قیدوشرطی است که‌حصول آن‌همیشه‌ممکن نیست. اما موسیقی الفاظ‌تنها به‌وزن وقافیه‌محدود و منحصر نیست. گاهی، خاصه درآثار شاعران بزرگ، تالیف صوتهای ملفوظ خود آهنگی بوجودمی‌آورد که‌می توان آن‌را «نغمهٔ‌حروف» خواند. برای‌هر فارسی زبانی ازشنیدن یک بیت‌دلاویز حافظ لذتی، مانند لذت یک نغمهٔ زیبای‌موسیقی، دست‌می دهد که غالباً نتیجهٔ همین حسن تألیف صوتهای ملفوظ است :

جان بی‌جمال جانان ذوق جهان ندارد
هر کسی که این ندارد حقا که جان ندارد

* * *

شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر
کاین سر پر هوس شود خاک در سرای تو

* * *

رسم عاشق کشی و شیوهٔ شهرآشوبی
جامه‌یی بود که بر قامت او دوخته بود

بسیاری از صنایع لفظی نیز از مقولهٔ همین الفاظ شمرده می‌شود، از جملهٔ انواع جناس و اشتقاق و شبه اشتقاق و مانند آنها!

ز مشرق سر کوی آفتاب طلعت تو
اگر طلوع کند طالعم همایون است

* * *

مستور و مست هر دو چو از یک قبیله‌اند
ما دل به عشوهٔ که دهیم، اختیار چیست؟

* * *

حکم مستوری و مستی همه بر عاقبت است
کس ندانست که آخر بچه حالت برود

پیداست که نقل این ظرایف و لطایف از زبانی به زبان دیگر بسیار دشوار و گاهی ممتنع و محال است، اما نقل بعضی از نکاتی که از جملهٔ «صنایع معنوی» شمرده میشود و گاهی اساس هنر بعضی از شاعران

بزرگ است، نیز بهمین اندازه و گاهی بیشتر دشوار است «ایهام» برای مثال ذکر می کنم، که بیش از همهٔ نازک اندیشی ها و نازک کاری ها مورد توجه غزلسرای بزرگوار شیراز است. این هنر عبارت از آن است که همه جنبه های مختلف یک کلمه در شعر مورد استفاده قرار بگیرد و برای القای هر یک از آن جنبه ها به ذهن خواننده، قرینه یی در کلام باشد. استاد بزرگ غزل فارسی حافظ شیرازی می گوید:

قلب بی حاصل ما را بزن اکسیر مراد

یعنی از خاک در دوست نشانی به من آر

در اینجا مراد اصلی شاعر از کلمه «قلب» دل است، که با صفت «بیحاصل» محرومی و نومیدی آن را بیان می کند، اما ضمناً به معنای دیگر این کلمه که «سکه ناروا یا فلزپست و بی بها» باشد، نیز توجه دارد و برای آنکه شنونده را نیز با این معنای ثانوی متوجه کند، کلمه «اکسیر» را می آورد. همچنانکه «اکسیر» فلز کم بها را زر می کند، «مراد» هم اگر حاصل شود، دل نومید و محروم را امیدوار و کامروا می سازد. و این «اکسیر» نشان خاک در دوست است.

برای آنکه مترجم بتواند همهٔ این معانی را به زبانی دیگر منتقل کند و باید که در آن زبان کلمه بیابد که در عین حال معنای «دل» و معنای «سکه قلب» از آن برآید. آیا در همه زبانها این دو معنی که بکلی متفاوت است با یک لفظ ادا می شود؟

مشکل دیگر در ترجمه شعر آن است که غالباً در همه زبانها شعر با

عادات و آداب ملی و عقاید دینی وحتی خرافات و همچنین با اندوخته‌های ذهن هر ملت، از داستانهای دینی و افسانه های ملی و قصه ها و معتقدات عامیانه و مانند آنها بستگی نزدیک دارد . به عبارت دیگر قسمتی از خیال انگیزی شعر نتیجهٔ اشاره به این امور و القای این نکته ها بذهن خواننده است . در شعر حافظ ، که همیشه مثال خوبی برای دشواری ترجمه شعر می تواند باشد، نمونه‌های فراوان از این نکات می توان ذکر کرد:

بوی پیراهن یوسف ز صبا می شنوم
شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد

* * *

پیراهن که آید از و بوی یوسفم
ترسم برادران غیورش قبا کنند

برای مسلمانان که داستان یوسف را در قرآن و تفسیرهای متعدد خوانده‌اند وذهن ایشان با همهٔ نکات ودقایق «احسن القصص» آشنایی دارد، این شعر خیال انگیز و دلنشین است، اما به افرادی که اصل قصه در ذهن ایشان نیست، جز با توضیحات مفصل نمی توان مقصود گوینده را فهمانید و می دانیم که تأثیر شعر باید آنی باشد و اگر پای توضیح وتفسیر درمیان بیاید، دیگر آن تأثیر در نفس که قدمای ما از آن به «تخیل» تعبیر می کردند، حاصل نمی شود .

همچنین است داستان‌های ملی مانند داستانهای شاهنامه ، که

نزد همهٔ فارسی زبانان معروف است و کوچکترین اشاره به آنها همهٔ خیالات و تأثیراتی را که از شنیدن و خواندن آن داستانها در ذهن هر فرد حاصل شده است، بر می انگیزد. مانند اشاره به داستان منیژه و بیژن در این شعر حافظ:

شاه ترکان بپسندید و به چاهم انداخت

دستگیر ار نشود لطف تهمتن چه کنم؟

و اشاره به داستان افراسیاب و سیاوش در این بیت:

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود

شرمی از مظلمهٔ خون سیاوشش باد!

یا آنجا که به عقیده خرافی دربارهٔ خاصیت پزشکی جواهر اشاره می کنند:

علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن

که این مفرح یا قوت در خزانهٔ توست

در شعر ملتهای دیگر هم نمونه‌های بسیار برای این مورد وجود دارد. شعر غالب شاعران بزرگ اروپا پر است، از اشاره ها و کنایه هایی به اساطیر یونان که برای ملتهای شرقی به کلی ناآشنا و بیگانه است. برای مثال به یك شعر معروف شارل بودلر فرانسوی اشاره می کنیم که عنوان آن «شکوه‌های ایکار» است ترجمه این شعر برای خوانندهٔ فارسی زبان وقتی قابل ادراك و التذاذ است که با اساطیر یونان آشنایی تام داشته یا هدود استان «ایکاروس» را خوانده

و از آن متأثر شده باشد. تا بتوا ند اشاره‌یی را که در این شعر به آن پهلوان و عاقبت حزن انگیز او شده است دریابد و مقصود شاعر را از این تمثیل به همان اندازه که از اشاره و تمثیل شاه ترکان، یعنی افراسیاب، و تهمتن و سیاوش درمی‌یابد، ادراک کند.

شاید همین دشواری‌ها موجب شده است که از قدیمترین زمانها و میان ملتهای مختلفی که با هم رابطه فرهنگی داشته‌اند، شعر از همه مطالب و موضوعهای دیگر کمتر مورد ترجمه و اقتباس واقع شده است.

علوم و معارف بابلی و آشوری و مصری و فنیقی از قدیمترین زمانها به یونان منتقل شد. فرهنگ یونانی از علم و فلسفه و صنعت و جز اینها مدتها پیش از اسلام در مشرق زمین نفوذ یافت. بسیاری از کتب علمی و فلسفی یونانی نخست بزبان سریانی و سپس در دورهٔ اسلام به عربی ترجمه شد. قسمتی از این معارف نیز از عربی به فارسی راه یافت، اما در این میان آنچه هیچ در فرهنگ اسلامی مؤثر نشد یا تأثیر آن چنان اندك بود که به حساب نمی‌آید، ادبیات و خاصه شعر یونانی بود. ابوعلی سینا که وارث و مروج حکمت یونانی و انتقال دهندهٔ این حکمت به اروپاست، در آثار عظیم و شگفت انگیز خود یك جا ضعف شدید نشان می‌دهد و آن در باب شعر است. پیداست که ترجمه‌هایی از کتاب ارسطو در این مبحث داشته که مترجمان آنها به سبب آشنا نبودن با شعر یونانی، درست مقصود نویسنده را درنیافته نقل الفاظ اکتفا کرده بودند. خود او هم که طبعاً با زبان یونانی

آشنا نبوده شعر یونانی را درک نمی کرده است. با ین نکته اشارتی دارد.

علم و حکمت و فلسفهٔ یونان را فیلسوفان و حکیمان عالم اسلام به بهترین وجه دریافتند و بزبان خود نقل کردند، اما تأثیر شعر یونانی در ادبیات اسلامی به قدری اندک بود که به حساب نمی توان آورد.

شاید تأثیر به خلاصهٔ چند داستان که اصل آنها هم از میان رفته است و بعضی امثال و حکم محدود شود که هیچیک از آنها را هم از مقولهٔ شعر نمی توان شمرد.

آنجا که فارابی، ابن سینا و دیگران به تبع ایشان، از «تراغوذیا» و «کوموذیا» و «اخذ بوجوه» یعنی حرکات چهره و اندام با زیگران در صحنهٔ نمایش گفتگو می کنند، پیداست که تصور صریحی از این امور در ذهن ایشان مرتسم نشده است، زیرا که درعالم اسلام نمایشنامه نویسی و نمایشگری که از جملهٔ انواع مهم ادبی و هنری یونان بوده، رواج نیافته است.

شاید مثالهای معدودی از ترجمه و نقل موفقانهٔ شعر از زبانی به زبان دیگر بتوان یافت، اما اگر در این موارد در استی شعری از ملتی بیگانه در زبان ملتی دیگر رواج و انتشار یافته، به سبب آن بوده است که مترجم خود قریحه یی عالی داشته و توانسته است به عمق هنر شاعر بیگانه پی ببرد و سپس نظیر و معادل ظریف طبع او را چنانکه مورد پسند ملت خود باشد، بزبان ایشان بیان کند. کار «فیتزجرالد» انگلیسی در ترجمهٔ رباعیات خیام از این قبیل است.

اما در ادبیات جدید فارسی، ترجمهٔ شعر از زبانهای اروپایی مانند ترجمهٔ مطالب دیگر رواج یافته است. پیشرفت کشورهای مغرب زمین و تحسین وحتی اعجابی که مردم مشرق نسبت به ایشان حس کردند، موجب شد که به همهٔ مظاهر فرهنگ و تمدن ایشان با کنجکاوی و احترام بنگرند و همینکه بر اثر آشنایی با فرهنگ غربی فکر تجدد و تنوع در ادبیات فارسی ایجاد شد، ترجمهٔ شعر از زبانهای اروپایی نیز در ایران رواج یافت. البته ابتدا به ترجمهٔ قطعاتی که به ادبیات کهن سال فارسی متناسب تر بود و بذهن خوانندهٔ فارسی زبان مأنوس تر مینمود، پرداختند. شعرهای داستانی و تمثیلی از جملهٔ نخستین انواع شعر اروپایی بود که به فارسی ترجمه شد.

مجلهٔ بهار که در سال ۱۳۳۰ هجری قمری انتشار یافت، قطعاتی از شاعران آلمانی مانند شیلر و شاعران فرانسوی مانند ویکتور هوگو منتشر کرد. غالب این ترجمه‌ها موضوع سخن سرایی شاعران معاصر فارسی زبان واقع شد. منظومه «شاه و جام» ایرج اقتباس از منظومهٔ شیلر است که ترجمهٔ آن در مجلهٔ بهار نشر یافته بود. بعضی از قطعات منظوم بانوی سخنور پروین اعتصامی نیز از این نوع است.

سپس «مجلهٔ دانشکده» در سال ۱۳۳۶ و مجلهٔ «سپیده‌دم» که در شیراز منتشر میشد، نیز به نشر ترجمهٔ شعرهای اروپایی پرداختند. غالب این ترجمه‌ها از شعرهای تمثیلی و داستانی بود و خوانندگان به آنها توجه بسیار داشتند. منظومهٔ «زهره و منوچهر» ایرج اقتباسی از

ترجمه شعر «ونوس وادونیس» اثر شکسپیر است که ظاهراً نخستین بار در مجلهٔ «سپیده‌دم» شیراز انتشار یافت. از شاعران فرانسوی نیز ابتدا شعرهای تمثیلی و داستانی ترجمه‌شد. از آن جمله ترجمه منثور منظومه (Ierpanarergener) و یکتور هوگو و منظومه «تیره بختان» را که از آن مقتبس بود، باید ذکر کرد که هرد و از آثار «نصرالله فلسفی» است.

در این اقتباس‌ها بیشتر اصل داستان و نکات اصلی شعر مورد نظر بود و کسانی که این ترجمه‌ها را به نظم‌ دری آوردند، همیشه میکوشیدند که موضوع و مضامین را در قالب شعر رسمی و معمول فارسی بریزند.

پس از آن ترجمهٔ اشعار تغزلی متداول شد. مضامین و معانی شاعران رمانتیک فرانسوی با طبع فارسی زبانان در آمد. این اشعار احساساتی ساده با شیوه غزلسرایی فارسی در قرنهای یازدهم و دوازدهم هجری نزدیکی بسیار داشت و چون گاهی متضمن تشبیهات و مضمونهای تازه از همین مقوله بود، مورد توجه واقع میشد و بسیاری از شاعران و نویسندگان ایران میکوشیدند که از آن مضامین در غزل و مثنوی استفاده کنند.

اما همینکه ترجمهٔ این قطعات و همچنین آثار شاعران جدیدتر فرانسوی و سپس شاعران انگلیسی و آلمانی در فارسی فراوان شد و مورد توجه و علاقهٔ خوانندگان قرار گرفت، نوع تازه‌یی در ادبیات فارسی به تقلید آنها پیدا شد که باید آن را «شعر منثور» خواند. در این کار یعنی ترجمهٔ

اشعار شاعران جدید و اخیر اروپایی شاید مجلهٔ «سخن» را یکی از مقصران اصلی بتوان خواند.

مبنای این نوع تازه، همان صورت ترجمه شده شعرهای اروپایی بود. بسیاری از خوانندگان که خود با زبان خارجی آشنا نبودند یا آشنایی ایشان به آن حد نبود که ساختمان و قالب شعری آن زبانها را درک کنند، پنداشتند که قالب اصلی شعر همان صورت ترجمهٔ فارسی است. و چون طبعاً در این قالب وزن و قافیه و دقایق دیگر مراعات نشده بود و صورت شعر جز جمله های بریده که به پیروی از اصل، زیر یکدیگر نوشته می شد، خصوصیتی در بر نداشت، گروهی از جوانان صاحب ذوق و مفتون مغرب زمین کوشیدند که شعرهایی به پیروی و تقلید از این ترجمه ها بسرایند یا بنویسند.

حاصل این امر در فارسی امروز پیدا شدن گروه کثیری از جوانان با ذوق است که هنر و کوششهای ذهنی خود را در ساختن جمله های بریده که زیر هم قرار گرفته باشد نشان میدهند. قالب شعر فارسی که هزار سال برقرار مانده بود، اکنون متزلزل میشود. اکنون کم کم شعرهای زیبای سخنوران قدیم را هم باید تکه تکه کرد و نظم طبیعی و اصلی آنها را برهم زد تا مورد توجه جوانان واقع گردد و با ذوق زمانه متناسب شود.

اما طبیعی است که این تمایل آنی و زودگذر است. مبانی شعر فارسی بیش از آن مستحکم است که با این آسانی از هم فرو ریزد. مردمی که هزار سال عالیترین و زیباترین نمونه های شعر بشری را به ادبیات جهان هدیه

کرده‌اند، یکباره از پا نخواهند نشست و با تقلید جاهلانه همهٔ محاسن و مزایای هنر شاعری خود را از دست نخواهند داد.

از طرف دیگر، یقین است که آشنایی با شعر کشورهای دیگر جهان اگرچه سطحی و جزئی باشد، در تحول و تکامل شعر فارسی تأثیر عمیق و اساسی خواهد داشت و انحطاطی که از چند قرن اخیر در شعر فارسی پدید آمده است با این تحول از میان خواهد رفت.

شعر فارسی دیر زمانی به سبب قطع ارتباط با دنیای خارج، مانند آب در آبدان راکد مانده بود. این سخن همیشه صادق است که:

چو آب اندر شمر بسیار ماند زخومت گیرد از آرام بسیار

اکنون این آب راکد به تلاطم درآمده است. آن زخومت دوران اخیر از میان رفته و آشفتگی و شوریدگی جای آن را گرفته است. چون این شوریدگی به آرامش بدل شود، باز عکس خورشید و ماه را در این آبدان خواهیم دید.

ترجمهٔ خوب

ظاهراً این انجمن محترم برای آن تشکیل شده است که کسانی که در کار ترجمهٔ کتابها از زبانهای خارجی به زبان فارسی سابقه یی یا علاقه یی دارند، نتیجهٔ تجربیات خویش را با یکدیگر درمیان نهندو نقصهایی را که دراین کار دیده میشودورا هنهایی را که برای رفع این نقایص به نظر میرسد، مورد بحث قرار دهند

چون کار فرهنگی من تا پیش از آنکه از خدمت باز نشسته شوم معلمی و بیشتر معلمی علوم بوده و نیز چون کتابهای فراوانی دررشته‌های مختلف علوم از ریاضی و فزیك ترجمه و تاءلیف کرده ام ،همراهان تهرانی بهتر آن دیدند که سهم بنده بحث دربارهٔ ترجمه کتابهای علمی بوده باشد، ولی خود چنان احساس میکنم که چون تجربه های فراوانی در ترجمه از اقسام مختلف کتابهای علمی، وادبی و اجتماعی اززبانهای عربی، فرانسوی وانگلیسی دارم ، شایسته است که نتیجهٔ این تجربه ها را با همکاران این انجمن محترم درمیان نهم واز رهنمایی هایی که خواهند فرمود، بهره مند شوم .

نزدیک یک قرن پیش در تهران مدرسه یی برای تدریس علوم جدید تاءسیس شد که آن را دارالفنون نام نهادند و درواقع برنامهٔ آن بر پایهٔ پولی تکنیکهای خارجی ریخته شده بود. برای آن مدرسه معلمانی از خارج ایران آوردند که بزبان فرانسه تدریس میکردند ودستیارانی ایرانی داشتند که آن درسها را بزبان فارسی برای شاگردان ترجمه میکردند ونخستین کلمات فارسی، معادل با مفاهیم علمی جدید، که تا آن زمان در ایران بیسابقه بود، در کتابهای درسی دایرةالمعارف مانند فلسفه وطب عربی وفارسی متداول در مدارس قدیمهٔ ایرانی نظایری برای آن کلمات یافت نمی‌شد، توسط همین دستیاران وضع شدوالبته ازکسانی که درخارج ایران درس علوم جدیدرا خوانده بودند، وسواد فارسی حسابی داشتند نیز کمک میگرفتند.

هرچه بود، خوانندگان آن گونه کتابها ودرس‌های ترجمه شده که خوانندگان محدودداشت ؛ وبه کلاسهای درس دارالفنون محدودبود، با توضیحات معلمان خارجی و داخلی وخواندن درس بصورتی که لازمهٔ درس‌خواندن است، آن کلمات فارسی تازه‌وارد و احیاناً عین کلمات خارجی راکه به‌همان‌صورت که زبان فارسی نوشته میشد، فهم میکردند وبااستعانت ازآنها درمسایل علمی، با یکدیگر به مباحثه میپرداختند. عصر نهضت فراوانی مدارس ابتدایی و متوسطه در

ایران هنوز به نیم‌قرن نمیرسد و پیداشدن دانشگاه‌های جدید تهران ودیگر شهرستانهاي ایران از این هم کمتر است .

درمدرسهٔ دارالفنون ، فی المثل ، درس فزیکی تدریس میشد که براي خود کتابی داشت ، شاید آن کتاب برای نسلی و بیش از آن کافی بود ، زیرا در آن زمان علم تقریباً حالت سکونی داشت و مانند امروز نبود که برق آسا هر روزی تغییرات تازهٔ در نظریه‌هاي علمی پیدا شود و در پی آن موارد استعمالی پیش آید و این همه آلات و ادوات و اعمالی از این آلات و ادوات پیدا شود که هر یك برای خود نامی دارد و در ترجمهٔ کتابهای مربوط به آن ها لازم است که کلمات خارجی نماند و آنها به فارسی برگردانده شود . تا همگان آنها را بفهمد . در کلمه همگان هیچ گرافی نیست ، چه اگر از اصطلاحهاي الکتریسیته وشیمی وقانون ارشمیدس و نظایر آنها در کتابهاي درسی دارالفنون تنها و منحصراً در کلاسهاي درس گفته و شنیده میشود ، اکنون چنان است که اوتوموبیل و یخچال برقی و رادیو گرام و رادیوترانزیستور و هزاران وسیله زندگی دیگر را همگان دارند و از اجزاي آنها و عمل آنها با یکدیگر سخن می گویند .

دیگر علم مانند گذشته عنوان تجمل و تفنن و اظهار فضیلت ندارد بلکه اساسی‌ترین رکن زندگی را تشکیل میدهد . از صنایع گذشته ، کشاورزي ، مرغداری ، بچه‌داری و خانه‌داري و خانه‌سازي و گرم وسرد نگاهداري خانه و اخلاق و کشورداري و هرچه دیگر از فروع زندگی که فرض شود ، اکنون چنان به پایهٔ اصول علمي استوار شده که بی دانستن آن ها زیستن

به زیستن جانوران می‌مانند و شایسته کسانی نیست که بخواهند در این دوره روزگار به صورت آبرومند زندگی کنند و همهٔ باز پسمانده گیهای کشورهای در حال توسعه از آن جهت است که کمتر و دیرتر به مبانی علم وسیع کنونی جهان دست یافته‌اند و در واقع دورهٔ رنسانس آنها تازه شروع شده و اکنون که علم با سرعت برق آسا پیش میرود و زود به زود تغییر میکند، اگر چنین کشورها فکری به حال خود نکنند، این پسمانده گی روز افزون خواهد شد.

حسن علم در این است که با روش منطقی خاص خود پیش می رود و اگر این راه و روش دانسته شود، آنچه دیگران در ظرف سالها کردند در اندك مدتی میسر خواهد بود.

اوتوموبیل و حسابگر الکترونی و تراکتور و وسایل آسایش زندگی دیگر فراوان به همه جا میرسد؛ ولی باید بدانند که هر یك از اجزا این دستگاهها چگونه کار میکنند و اگر از کار افتاد، چه بکنند تا رفع عیب شود و این جز از راه آموختن میسر نمی شود و نخستین وسیله آموختن کتاب است و محتوای کتاب یعنی علم و دانش دیگر چیزی نیست که مانند خودا و توموبیل قابل خریدن باشد؛ بلکه باید با خواندن کتاب فراهم شود.

اینك میرسیم به این مطلب که برای بهبود زنده گی و رسیدن به پای ملتهایی که در جهان علم و ادب و صنعت پیش رفته اند، چاره جز آن نیست که اقسام کتابهای گوناگون را که در مبانی علوم

مختلف نوشته شده ، بزبان خود بر گردانیم و موضوع تعلیم و تعلم قرار دهیم و از این راه آن اندازه پیش برویم تا به راه اصلی آنان برسیم و آن وقت با آنان همراه شویم و در پیشرفت فرهنگی کلی جهان سهیم باشیم.

برای آنکه کتاب یا نوشته یی خوب ترجمه شده باشد ، شرایط چندی ضرورت دارد که اجمالا به آنها اشاره خواهد شد .

۱ـ آگاهی به موضوع :

واضح است که تا کسی از علم و دانش آگاهی نداشته باشد، یا با داشتن اطلاع مختصر درصدد کسب اطلاعات بیشتر از آن برنیاید، نباید حق این را داشته باشد که به ترجمهٔ کتاب یا مقاله یی درباره آن بپردازد؛ ولی از آنجا که اکنون در آمد از راه ترجمه چندان زیاد نیست که گذشته از مشتی دلسوختگان را که برای سیر کردن خلای علمی با قصد قربت به این کار سخت و کمسود میپردازند، دیگر دانشمندانی را نیز به این خط بیندازد. بسیار دیده میشود که کمسوادان و کسانی که الفبایی از علوم را میدانند ، غالباً به ترجمه و انتشار متنهای علمی یا مقالات علمی می پردازند و خود پیداست که نادانیهای این گروه که به صورت نوشتهٔ چاپ در می آید، با توجه به اینکه عموم مردم نادانسته هر نوشته چاپ شده را مورد اعتماد میدانند چه اندازه در انحراف مردمان از خط علم صحیح تأثیر سوء خواهد داشت. باید ترتیبی داده شود که مثلا همان گونه که کسی که درس پزشکی نخوانده حق طبابت ندارد، آنکس نیز که مثلا از فزیك الکترونی خبری ندارد حق نداشته باشد که کتابی یا مقاله یی درباره

ماشینهای حساب الکترونی منتشر سازد. در اینجا مخصوصاً اشاره باین مطلب لازم است که در مورد ترجمه متون معتبر که ترجمهٔ آنها به زبان فارسی لازم بنظر میرسد، حتماً نه باید این کار بدست نا اهلان صورت بگیرد. چه اگر متن معتبری به این صورت بدانتشار یافت، از آنجا که هنوز همگان خوب و بد را از یکدیگر تمیز نمیتوانند داد، مدتها طول خواهد کشید تا مردمعتبری میل یا حوصلهٔ آن را پیدا کند که با دیگران متن را به فارسی برگرداند و اغلاط فاحشی را که غالباً نازدودنی میشود، از ذهن کسانی که از آن منبع غلط الهام گرفته اند، بزداید.

۲- مطابقت ترجمه با روش درست فارسی نویسی:

بسیار اتفاق می افتد کسانی که از علمی سررشته دارند و همهٔ شرایط در ایشان جمع است، کتابی را ترجمه می کنند، که نمیتوان به ان نام ترجمهٔ خوبی داد و سودجستن دیگران از آن ترجمه بسیار اندک مایه میشود. شاید یک سبب چنین پیشآمد آن باشد که این گونه کسان به شیوهٔ درست فارسی نویسی آشنایی ندارند و از آنجا که در کشورهای غیر فارسی زبان تحصیل کرده اند، در واقع کارشان جز آن نیست که کلمات خارجی را از نوشته بر دارند و بجای آنها کلمات فارسی بگذارند. از چنین کسان باید خواست که نوشته‌های خود را به‌دست کسانی بسپارند که با داشتن آگاهی مختصری از علم مورد نظر در زبان فارسی مسلط باشند و کتاب را به اسلوب زبان فارسی در آورند. ترجمه های نخستین متنهای یونانی به سریانی و عربی وتحریر های متعددی

که بعد از هریك از آنها شده وهر یك بهتر از آنکه پیشتر بوده از آب درامده است، همه به همین منظور بوده است .

۴- لزوم اطلاع کامل بر زبان مورد ترجمه:

دیگر اینکه مترجم دانشمند و فارسی نویس صحیح باید زبان نوشته یی را که از ان ترجمه می کند، نیکو بداند تا مثلاً درمورد کلمهٔ واحدي که معانی متعدد قابل بارشدن بران است، آنرا براي ترجمه انتخاب کند که منظور از نویسندهٔ اصلی هم همان بوده است . من خودراهی براي فهمیدن بعضی از ترجمه های بد دارم و آن این است که هرجا مطلبی برمن مشکل می شود، درصورتی که از زبان اصلی کتاب آگاهی داشته باشم، کلمهٔ خارجی معادل کلمهٔ ترجمه شده رادرمتن قرارمی دهم وآنگاه معانی دیگروسور داستناد مؤلف اصلی را به آن می دهم . برچنین مترجمان واجب است که ترجمهٔ خودرا پیش از چاپ به دست کسی بسپارند که بدقت آن را بخواند وهرجا نامفهوم است، از مترجم توضیح بخواهند تا درهمین ضمن تاریکیهاي ترجمه از میان برود .

مثال آشکاري از این نوع ترجمهٔ نادرست انتخاب اصطلاح «فلات قاره» است براي اصطلاح فرانسوي (Plateau continental) یا اصطلاح انگلیسی (continental shell) کلمهٔ «پلاتو» در جغرافیا را مترجمان قدیم به «فلات» ترجمه کرده اند که اکنون به درستی یا نادرستی این ترجمه کاري نداریم و فعلاً کلمه یی است که جاي خودرا درزبان فارسی بازکرده و باید باقی بماند . مترجم این اصطلاح

به این ترجمه قدیمی نظر داشته که معادل آن را «فلات قاره» آورده و این تعبیر غلط را در زبان فارسی رسمیت داده است. اگر روز اول اسمان بیشتری می‌شد و معنی اولی «پلاتو» که «کفه» و «پهنه» و «صفحه» است، در نظر گرفته می‌شد، هرگز «پلاتو کونتینانتال» را که هیچ نسبتی با فلات ندارد، به این صورت غلط ترجمه نمی کردند وهمان گونه که در «فرهنگ» اصطلاحات جغرافیایی» آمده آن به صورت «کفه قاره یی» یا چیزی شبیه آن ترجمه می کردند.

۴-از مترادفات دوری جستن :

در نوشته های قدیم که لفظ بازی و عبارت پردازی ازمحسنات نوشته به‌شمار میرفت، غالباً مترادفات یك کلمه را دنبال یک دیگر می آوردند وشاید این کاردر زمان خود روش پسندیده یی بود، ولی امروز که سیل کلمات خارجی به زبان فارسی سرازیرشده وبرای معانی و مفاهیم تازه کلمات خاصی موردنیاز است، حتماً باید از استعمال مترادفات خودداری شود تا استعمال هر کلمه در معنای خاص قطعیت پیدا کند ومثلاً معلوم باشد که در مقابل کلمهٔ (Attitude) کدام یك از کلمات «وضع» و «موقف» و «حالت» «کیفیت» ونظایر آنها قرار گرفته است وهمیشه آن کلمهٔ فارسی آن معنای صریح مطابق با کلمهٔ خارجی رادرذهن پدیدار سازد وتاچنین نشود، هرگز نمی‌توان گفت علم درفارسی زبان خاصی برای خود پیدا کرده و نوشته‌های خارجی قابل ترجمه شده است. درترجمهٔ

مقالات علمی در روزنامه‌ها مراعات این مطلب ضروری تر است. چه مثلاً «تعبیرات «کارآمدی»، «قدرت»، «توان»، «توانایی»، «نیرو» و نظایر دیگر اینها را که در محاورات عادی می‌توان بجای یکدیگر استعمال کرد، هرگز در فزیک و مکانیک نمی‌توان با یکدیگر مبادله کرد و هر کدام مقابل یک کلمه خارجی قرار گرفته یا باید قرار بیگرد و تنها در همان مورد به کار رود.

۵- خالی بودن از کلمات وحشی بیگانه:

کلمات اوتوموبیل و اتوم و سپوتنیک و نظایر آنها چنان وارد زبان شده است که همهٔ آن کسانی که کتاب و روزنامه می‌خوانند، هر یک به نحوی معنای این کلمات را می‌شناسند. بسیاری از کسان هستند که یا از بیحوصلگی یا از بی اطلاعی، به هر کلمهٔ خارجی که می‌رسند، عین آن کلمه را به همان صورت که هست و گاهی آنکه به الفبای فارسی بنویسند با املای فرنگی آنها در متن کتاب می‌آورند و البته کسانی که با آن علم و آن زبان آشنایی نداشته باشند، چیزی از آن نوشته مفهومشان نخواهد شد.

بسیاری از کلمات هست و از قبیل ایده و ایدال و اوسا لیسم و دینامیسم و دینامیک و آبژکتیف و نظایر آنها که چون معانی متعدد دارند و هنوز بر کلمه واحدی معادل آنها اتفاق نشده باز غالبا به همین صورتهای خارجی یا معادلهای گوناگون فارسی آنها نوشته می‌شوند. از این راه هرج و مرج بزرگی پیش آمده است. که جز با پیدا شدن کتاب لغت

معتبری که محل رجوع همگان باشد، جلوگیری از آن ممکن نیست.
در اینجا باید از اسلاییی که اسامی خاص خارجی باید با آن نوشته شود چیزی بگویم. اینشتاین را که مرد معتبری بوده و بسیار از مترجمان با اشاره به نام او خواسته‌اند برای خود کسب شهرتی کنند، هر کدام برحسب اینکه منبع اطلاعاتشان از وی از چه زبانی بوده به صورتهای گوناگون (انشتین) (انتین). (اینشتین) «انشتاین» وغیره به فارسی درآورده‌اند و کمتر نام صحیح او در نوشته های فارسی به چشم می‌خورد و از این قبیل است بسیاری از نامهای خاص دیگر. لازم است در جنب فرهنگ معمولی زبان خارجی فرهنگی از اسامی خاص نیز تهیه و در دسترس همگان گذاشته شود و یکباره همهٔ این بی‌ترتیبی‌ها خاتمه پذیرد.

۶ـ مراعات علامات نقط گذاری:

زبانهای خارجی که روی آنها کار شده و برای هریك از اجزای جمله و مقامی که در آن دارند، جای مشخص معلوم گردیده و برای جدا کردن قسمتهای مختلف جمله از یکدیگر علامات خاصی گذاشته شده، وقتی به خوبی قابل ترجمه، بزبان فارسی می‌شوند که در ترجمه نیز مراعات نقطه گذاری و قطع و وصلهای متعدد بشود و هر کدام محل و معنای خاصی پیدا کند. شاید اینجانب نخستین کسی است که از سی و چند سال پیش به این کار پرداخته است و نیز شاید اولین کسی است که چند صفحه یی درباره قواعد نقط گذاری در یکی از مجلات تهران انتشار داده است. این کار باید توسط مرکز معتبری به صورت رسمی انجام شود و راه و رسم نقطه گذاری ـ

که سهم بزرگی در تسهیل بیان و فهم مطالب علمی دارد، به صورت قطعی معین شود و در مدارس به درس بخوانند وهمگان که نیاز خود را به آن احساس کرده اند آن را مورد استفاده قرار دهند.

۷- پرهیز از شتاب و بیدقتی:

هر وقت بیاد می آورم که در ترجمه کتاب انگلیسی در تاریخ علم، در آنجا که از مطالب مربوط به مکانیک بحث می شد، کلمهٔ Level را که به معنای تراز است با کلمهٔ Lever که به معنی اهرم است با یکدیگر اشتباه کرده ام و به چاپ رسیده است، پیش خود شرمنده می شوم. این قبیل شتابزدگیها برای همهٔ مترجمان جامع الشرایط وخوب هم فراهم می شود. این که پیشتر گفتم وهر ترجمه باید پیش از انتشار توسط مرد صاحبنظر پرحوصله یی خوانده شود، این منظور را نیز تأمین میکند.

شخصی که یکی از متون تاریخی اسلامی خارجی را از روی ترجمهٔ عربی آن به فارسی برگردانده، در ترجمهٔ عبارت بلادالسودان الذین یعنی «سرزمین سیاهانی که...» نوشته است بلاد سودان کسانی که ... که البته بسیار مهمل است. سوادن در عربی هم به معنی سرزمین «سیاهان» است وهم به معنی «سرزمین سیاهان» ودر فارسی جز در معنای دوم مصطلح نیست وآن آقای مترجم گول همین شکل فارسی را خورده وعبارت را به آن صورت مستهجن ترجمه کرده است. مترجم دیگري

ازیك کتاب تاریخ عرب بازهم از روی شتاب حمیر (۱) را با حمیر (۲) اشتباه کرده وترجمهٔ بسیار خنده‌داری از آب درآورده بود . در دایرة المعارف اسلام ضمن مادهٔ «بیرجند» نوشته است که آن از نیکوترین دهکده های قهستان است ومنبع راسعجم البلدان یاقوت نشان داده است. با مراجعه به یاقوت معلوم میشود که آن مترجم «احسبها» راکه معنای گمان می کنم دارد « احسنها » که به معنی نیکوترین آنها است ، خوانده واین اشتباه با بیسوادی عربی او ضمیمه شده و ترجمه به آن صورت غلط درآمده است ونیزچنین است درهمان کتاب درمادهٔ (شفق) که مترجم کمسواد عربی بادرست نفهمیدن عبارت «قانون مسعودی» وبرخلاف همهٔ قاموسهای عربی به آن معنای شفق وفجر هردو راداده است والبته دراین اشتباه مشترك بودن لفظ فرانسه وانگلیسی (Crepuscule) دراین هردو معنی مدد کرده است.

دراینجا لازم است اشاره به این نکته نیز بشود . که اکثریت مستشرقان خارجی که درمسایل اسلامی چیز نوشته اند نتوانسته اندروح صلیبیت راازجان خود بیرون کنندوهرجا که بمسایل اساسی اسلام از قبیل آغازوحی و حقانیت اسلام ونظایر آنها برخورده اند، شاید نادانسته از پیش خود چیزهایی بافته اندکه باروح مدارکی مورداستناد آنها هیچ

(۱) حمیر بکسر حا سکون میم وفتح یا (۲) حمیر بفتح حا، کسر میم و وسکون یا

سازگاري ندارد. ومن براستی در حیرتم که آن سردمان سوشکاف چگونه درچنین سواردي عنان قلم را بر ضمیر خفتهٔ خویش داده وازروش پسندیدهٔ علمی عدول جسته اند. درترجمهٔ این قبیل متون که از لحاظ تحقیقات خارجی بسیار سود سنداست، باید کمال احتیاط بشود.

درترجمه یی از کتاب «چگونه علم یونانی به اعراب انتقال یافت» تالیف «دلیسی اولیري» بهجایی بر خوردم که بهمطالبی از قرآن استناد جسته وآنهارا ترجمه کرده وبهآیات و سورقرآنی ارجاع کرده بود. بعضی از آنها نادرست بودوسایهٔ تعجب است کهدونفر از نویسندگان عراقی آن کتاب را ترجمه کرده وآیاتی مطابق نظر نویسنده ازترکیب جاهای مختلف قرآن با یکدیگر تراشیده اند.

یك راه جلوگیری از این قبیل اشتباهات این است کهدولتها بهترجمه هاي بسیار خوب جایزه های کلان بدهندوخود بانیء ترجمههای خوب باحق الترجمهٔ قابل بشوند. دیگراین کهازروی کمال بیغرضی کمیسیونی خاص از سردمان دانشمند خالی از حب ذات وجاه تشکیل دهند وتا ترجمه یی ازصحهٔ آن کمیسیون نگذشت، اجازهٔ چاپ وانتشار آن داده نشود چنین، سانسورمطبوعاتی برای کتابهای سهم نه تنها حرام نیست بلکهواجب است.

۸ـ۱ انتخاب کلمات عربی یا فارسی:

زبان عربی بیشتر توسط ساکنان سرزمینهای واقع در مشرق دجله و فرات توسعه پیدا کرد وقواعد آن نوشته شد وسورد بحث قرار گرفت.

این زبان، زبان سراسر ممالک اسلامی در قرنهای متمادی بود و چنین است که هنوز هم در شهر تهران کلمه «اخوی» را محترمانه‌تر از «برادرم» می‌دانند. در اوایل ورود علوم جدید به ممالک مشرق زمین از همان کتابهای فلسفی قدیم که در آن واحد کتابهای علم به معنای امروز زمان خود نیز بودند، استفاده میکردند و کلماتی مانند حرکت و جسم و جرم و جنس نوع و منحنی و منکسر و مثلث و نظایر آنها از همان کتابها وارد کتابهای فارسی شد. یعنی در واقع این کلمات را که بعضی اساساً، ساخته خود فارسی زبانان بود، مردم فارسی زبان همچو زبان فارسی می‌شناختند و به کار می‌بردند. به تدریج که مفاهیم تازه‌تر علوم به سرزمین های ما می‌رسید، متوجه منابع عربی بودیم و آنجا که مثلا از شفا و دانشنامه چیزی بدست نمی آمد، به مطبوعات مصری متوسل می‌شدیم. این اشتباه پیدا شده بود که تنها عربی بودن برای پذیرفته‌شدن کلمات کافی است و شکر خدا را که مدتی است که این اشتباه رفع شده است. نزدیک چهل سال پیش که کتاب فزیکی ترجمه و تألیف میکردم، برای معادل فارسی کلمهٔ Moment فرانسه از کتابی مصری اصطلاح «عزم» را به عاریت گرفتم، ولی این کلمه به‌هیچ وجه نمی‌توانست آیینهٔ تمام‌نمای مفهوم فرنگی باشد و به همین جهت هم بزودی از میان رفت. بعدها کم کم این اندیشه نیرو گرفت که ساختمان زبان فارسی که از ریشهٔ زبانهای هندواروپایی است، به ساختمان زبانهای فرانسه و انگلیسی شباهت دارد و مانند آنها میتوان در این زبان هم اصطلاحات

را با ترکیب ریشه‌ها و پیشوندها و پسوندها ساخت و هم اکنون بسیاری از اصطلاحات علمی با این صورت ساخته شد. و رواج کامل پیدا کرده است. برای این کار باید در ریشه‌ها و پیشوندها و پسوندها به‌صورت علمی تحقیقی صورت بگیرد و گروهی از دانشمندان معادل‌های فرنگی هر یک از آن ها را با ذکر امثله در موارد متعدد نشان دهند، تا راه ساختن لغات هموار شود. بدیهی است که هرچه بشود نمی توان دجا نشین فرهنگستانی شود، که مطابق موازین علمی دنیایی باید تاءسیس شود و به کار بپردازد. از لحاظ این که فعلاء فرهنگستانی وجود ندارد و نیز از لحاظ احتیاجی که ساختن معادلهایی برای بسیاری از کلمات خارجی احساس می شد، گروهی که بنده هم افتخار همراه بودن با ایشان را دارم، مدتی است گرد یکدیگر نشسته‌ایم و با ملاحظهٔ همه جوانب، البته تا آنجا که مقدور است، لغتهایی می‌سازیم و دفتر اول که بیشتر مربوط به جغرافیا و زمینشناسی است، چندسالی است از چاپ بیرون آمده و در دایرة‌ـ المعارف فارسی که در دست تهیه است، به کار میرود و مایهٔ خوشوقتی است که بسیاری از نویسندگان نیز لغات این کتابچه را به کار می برند. پنج لغت اول این دفتر یعنی لغات آبباره، آبپخشان، آبتاز، آبتل و آبدره به‌خوبی نشان میدهد که زبان فارسی چگونه طاقت ساختن ترکیب هایی معادل ترکیب‌های یونانی ولاتینی لغات علمی، موجود در زبانهای خارجی رادارد و به‌چه‌آسانی می‌توان برای هرچه که مورد نیاز است، کلمه یی وضع کرد و آن را در دسترس خواستاران قرارداد.

البته باید این کار همه‌جانبه صورت بگیرد و گروههای متعددی از دانشمندان در رشته‌های مختلف علوم طبیعی و انسانی به فراهم کردن چنین دفترها بپردازند و راه را برای ترجمهٔ کتابهای خارجی هرچه زودتر هموار سازند. اگر چنین نشود، هر مترجمی که لغتی نیافت، کیف اتفق، به فرهنگی فرانسه یا انگلیسی. یا روسی یا آلمانی به فارسی یا عربی مراجعه می‌کند و لفظی را که ظاهراً با حروفی شبیه فارسی نوشته می‌شود و در واقع فهم آن دشوارتر از کلمهٔ خارجی است، به‌جای آن می‌گذارند. نمونهٔ برجستهٔ این گونه کلمات را در ترجمهٔ کتابی متضمن گلچینی از نوشته‌های فلسفی قرن نوزدهم می‌توان یافت که در کنار کلمهٔ بسیار زیبای «گلچینان» کلمات عربی نامأنوس و قلمبه و نامفهوم برای فارسی زبان از این قبیل دیده می‌شود:

سائر (جای کلمهٔ عربی رایج در فارسی «جاری» یا به‌جای خود کلمهٔ فارسی روان)، مصارعات (به‌جای مبارزات رایج عربی یا به‌جای کلمهٔ فارسی کشمکشها)، اکفاء (به‌جای امثال عربی یا به‌مانند آن فارسی)، انتعاش، متواصل (به‌جای پیوسته)، تقررات، آگاهانه یا بلاوقوف (به جای ناآگاه یا ناآگاهانه)، لاحقانش (به‌جای پیروانش)، تقرر مطلق چیزی (؟)، التحام (؟) وجهة النظر (؟) (به‌جای دیدگاه؟)، اخطائات (به‌جای خطاها؟) تجدیفات و نظایر اینها.

مردم عرب زبان سوریه و مصر خود اکنون از این اند وهنالک اند که چرا

با نشان تحمل آن گونه ترکیبرا که درزبانهای فارسی واروپایی دیده می‌شود، ندارد و بسیاری از لغتسازان اکنون لغتهای سختی از این قبیل ساخته‌اند که هیچ با زبان عربی سازگاری ندارد، ولی از ناچاری باید آنها را بپذیرند و البته این مطلب در زمان حاضر مورد بحثها و مشاجره های شدیدی است وطرفداران سبکهای کهنه که پاك از علم و پیشرفت سریع آن ناآگاه اند، سخت به مخالفت برخاسته‌اند همان گونه که در ایران هم کهنه پرستان، که چرخیدن و رقصیدن و فهمیدن را پذیرفته‌اند و استعمال میکنند، استعمال برقش را بجای Electrification یا آبیدن را بجای Hydratir و نظایر آنها را جایز نمی‌دانند. ولی چاره جز آن نیست، که، درست بدان گونه که بی هیچ شرمی خرسواری را کنار گذاشته و اتوموبیل سواری و هواپیماسواری را بجای آن برگزیده اند، در ساختن و استعمال لغات نیز روش زمان خرسواری را رها کنند و روشی را که با زمان حاضر سازگار است بپذیرند.

البته برای این منظور ضرورت دارد که همهٔ لغات محلی گردآوری شود و بصورتی دقیق آنها را تعریف کنند. تا آن وقت مثلاً بتوان برای یکی از اقسام شاخابه‌های گوناگونی که همهٔ آنها را به نام کلی خیج می‌نامیم کلمهٔ «خور» مستعمل در جنوب ایران را قرارداد و همیشه در مقابل یکی از کلمات خارجی خلیج همین کلمهٔ فارسی را به کار برد.

درضمن مطالعه ترجمه‌یی از جناب آقای دکتر محمد ناصرخان وزیر فرهنگ افغانستان به کلمهٔ «آبناء» برخوردم که جای خلیج استعمال شده

بودواز کجا که درپاکستان واز بکستان وتاجکستان هم برای همین مفهوم کلمات دیگری نباشد که هریك بتوانند جانشین یکی از اصطلاحات خارجی متعدد خلیج بشود. (۱)

تا زمانی که یك فرهنگستان جامع الشرایط فراهم نشود، وظیفهٔ کسانی که درصدد غنی کردن زبانهای مختلف فارسی هستند. این است که یکی از فرهنگهای معتبرخارجی را که بنده پیشنهاد می کنم بهتر است فرهنگ انگلیسی بزرگ و بستر باشد، به فارسی ترجمه کنند واین ترجمه ملاك عمل مترجمان باشد.

این کار با اداره یی که تشکیل می شود از یك رئیس و پنج نفر مترجم جامع الفنون وسه نفر بررس زبانشناس خارجی و داخلی که هیچ کاری جز پرداختن به کار ترجمهٔ و بستر نداشته باشند و حقوق خوبی بگیرند و زندگی خود و زن و فرزند انشان درمحل خوب و پاکیزه یی از هرجهت تامین شده باشد میسر است. اینان به مدد کمیسیونهای متعددی که روزانه با کارشناسان درمقابل پرداخت حق الزحمه یی به ایشان تشکیل می دهند و باچاپخانه یی که دراختیار دارند و لغات فارسی شده را به معادل انگلیسی انها به هراندازه بیشتر دانشمندان علاقه مند به اطراف واکناف کشورهای فارسی زبان می فرستند و باخواندن نظریات

---

(۱) ظاهراً دانشمند گرامی دراینجا اشتباه کرده اند، زیرا کلمهٔ «آبنا» درافغانستان به معنای خلیج به کارنمیرود و دربرابر Strait انگلیسی یا تنگه استعمال میشود.

و انتقادات ایشان ، چاپ نهایی جزوه های فرهنگ را فراهم می آورند خواهند توانست در ظرف مدت ده سال آن کتاب عظیم را به صورتی به زبان فارسی برگردانند، که هرگونه رفع احتیاج را بکند و فلان گیاه جنگلی یا فلان پرنده که در فلان ناحیه موجود است و اسم خاصی برای خود دارد که مثلا مردم کابل یا سمنان یا تهران از آن بیخبرند، در مقابل تعبیر انگلیسی تعبیر مشخص فارسی پیدا کند و در موقع خود به کار رود. شرط اساسی آن است که در انتخاب کسانی که برای چنین کار بزرگی انتخاب می شوند، نهایت دقت و احتیاط بشود و گرنه تهیهٔ بودجهٔ آن که با حساب اجمالی من سالانه از نیم میلیون دولار کمتر است، چندان مطلبی نیست.

بحثی در بارهٔ ترجمهٔ آثار و متون فلسفی غربی به زبان فارسی

ترجمهٔ کتاب از زبانی دیگر همیشه حاکی از احتیاج مردم اهل زبانی است که ترجمه می‌کنند به کتابی که ترجمه میشود. این احتیاج یا از باب این است که اصلاً آن نوع از علوم و معارف که در کتاب مزبور بیان شده، در زبان قوم ترجمه‌گر وجود ندارد یا اگر به نحو کلی سابقه دارد، کتاب موضوع ترجمه اختصاصاً دارای مطالبی تازه و بکر است که ترجمهٔ آن مورد نیاز اهل علم خواهد بود.

در دورهٔ ماو در نزد ممالک مسلمان عموماً و مردم فارسی زبان خصوصاً جمیع کتابهای علمی و فنی و احیاناً، بعضی آثار ادبی از دستهٔ اول و کتب فلسفی و منطقی و علوم عقلی رابطور کلی در زمرهٔ دستهٔ ثانوی می‌توان دانست، زیرا حکمت ،منطق ، اخلاق و سیاسیات همگی در نزد مسلمین دارای سابقهٔ متشعشع و طولانی است و تعداد آثاری که در این رشته ها بزبان غربی نوشته شده بسیار زیاداست و سلسلهٔ تالیف و تحریر در این مباحث از قرن دوم تاقرن سیزدهم ادامه دارد.

آخرین کتاب مهمی که در این باب در ایران نوشته شده غرر الفوائد یا شرح منظومهٔ حاج ملاهادی سبزواری است که تاریخ تالیف آن ۱۲۷۰ قمری است.

تاریخ تالیف شرح منظومه را می‌توان مبدأ دورهٔ جدیدی دانست که به‌واسطه نفوذ معارف غربی اذهان مردم ممالک مسلمان و فارسی زبان متوجه مطالب تازه و نحوهٔ تفکر جدیدی باشد. از اواسط قرن سیزدهم هجری تا اواسط قرن چهاردهم یعنی تا شروع جنگ جهانی دوم دورهٔ تحولات فکری این کشورها بود و افکار جدید فرنگی چنان برا رواح و نفوس طبقهٔ متفکر این ممالک مسلط گردیده بود که باید حقاً آنرا دورهٔ «مرعوبیت» نام نهاد؛ اما از جنگ دوم باین طرف که انقلابات سیاسی و تغییرات اجتماعی و اقتصادی روی‌داد و استقلال و آزادی بسیاری کشورهای مسلمان نشین تحقق یافت، مثل این است که آن رعب و اعجابی که در دلهای مسلمین از تمدن و فرهنگ اروپائی راه یافته بود، کم و بیش تخفیف یافته و در دورهٔ کنونی مردم بیشتر «مجذوب» تمدن فرنگی هستند تا مرعوب از آن و آن احساس اعجاب و هراسی که داشته‌اند، از میان رفته و یا در حال رفتن است.

باید امیدوار بود که دورهٔ مجذوبیت نیز کم کم سپری گردد و دورهٔ نقد و تحلیل و «بررسی عقلایی خالی از شائبه، رعب و جذبه» جای آنرا بگیرد تا ان‌شاالله چنانکه قرآن فرموده «و اما الزبد فیذهب جفأ و اما ینفع الناس فیمکث فی الارض» آنچه نیکو و درست باشد، برگیریم و آنچه ناروا باشد، رها سازیم

وحق را بخاطر ارسطو قبول نکنیم بلکه ارسطو را تا وقتی حق بگوید، محترم شماریم.

ازسوی دیگر باید در نظر داشت که حمیت وتعصب نیز در کار علم جایز نیست وهمانگونه که گفته اند، لاحیأ فی الدین باید گفت «لاحمیة فی العلم» ورفض وترک علوم و معارف غربی را فقط از آن جهت که از خودما نیست، شیوهٔ عاقلانه نمی توان دانست .ما مسلمانان ببرکت تعالیم اسلام از حمیت جاهلیت پاك شده ایم «واصبحنا بنعمته اخوانا» پس همانطور که بین خودمان میان عرب و ترك وآریایی ،مغربی، مشرقی، سفید پوست، سیاه پوست و زردپوست فرق نمی گذاریم و همه را مسلمان و برادر دینی میدانیم، باید نسبت به سایر اقوام و امم عالم نیز چنانکه قرآن کریم تعریف فرموده است راه تساهل رابخصوص در باب علم پیش گیریم «وجعلنا کم شعوباوقبایل لتعارفوا» یعنی شمار اطایفه ها و قبیله های متعدد قرار دادیم تابایکدیگر آشنا شوید و تفاهم نیکو حاصل کنید و در صلح

وسلام بسر بریدو این همان اصل «هم بودی به آشتی» (Peaceful co-existence) است که در دورهٔ اخیر مصطلح گردیده است.

وضع عالم اسلام از لحاظ علم و فلسفه در دورهٔ حاضر، از بسیاری جهات شبیه بوضع آن در قرن دوم و سوم هجری است. در آن دوره نیز علوم و فلسفه یونانی و هندی، و فرهنگ ایرانی و رومی وارد زنده گی مسلمین شده بودو مقتضیات زنده گی متحرك و بانشاط آنها ایجاب میکرد که این علوم و فرهنگ رابزبان عربی که زبان رسمی عالم اسلام بود، ترجمه کنند. چنین کردند و یااینکه گاهی

اوقات مترجمین اولیه که سریانی ها بودند، خوب از عهدهٔ این کار بر نمی آمدند. لیکن ذوق و هوش ملل مختلفی که عالم اسلام را تشکیل می دادند، از ترک تاجیک، افغانی، عرب و مغربی، هندی، ایرانی و اقوام سامی غیر عرب از این ترجمه بنحو کامل استفاده کردو کار بجایی رسید که چراغ علم که در مغرب زمین بواسطهٔ سیطرهٔ کلیسا خاموش شده بود، در مشرق بواسطهٔ علم دوستی و هنر پروری مسلمین افروخته گردید و مدت هشتصد سال فروزان بود و آثار فارابی، بوعلی سینا، بیرونی، غزالی، ابن رشد و رازی و سایر علما و حکمای اسلامی بزبانهای فرنگی ترجمه شد و متن درسی و مبنای حکمت و کلام آنها قرار گرفت و درین دورهٔ نیز ما تقریباً بهمان وضع قرن دوم افتاده ایم و بایستی با همان شوق و نشاط متون اساسی و مهم علمی و فلسفی را بزبانهای متداول اهل اسلام ترجمه کنیم. با این تفاوت که اکنون زبان عربی دیگر منحصراً زبان رسمی و رایج نیست و ترکی و فارسی و اردو و سایر لغاتی که مردم ممالك اسلامی بدان تکلم می کنند نیز از لحاظ علمی اهمیت یافته است.

عشق به علم و حکمت در عالم اسلام بدون هیچ شك و تردیدی از قرآن سرچشمه گرفته است. اولین سورهٔ یی که بر پیامبر نازل شد، از قرائت و تعلیم و قلم سخن گفته است و قرآن پر است از آیاتی که در آن علم و حکمت را ستوده و علیم و حکیم و خبیر از اسمأ الله است. «و هو الذی بعث الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم ایاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین» تفکر در خلق سموات و ارض از نشانه های ایمان است که

آن استنباط میشود که آنها عبث خلق نشده اند« «سبحانك ماخلقت هذا باطلا»
از این گذشته بسیاری اصطلاحات که درعلوم و حکمت بکارمیرود، از قرآن
اخذ شده کلماتی ،مانندحکمت «علم نفس، تفکر ، تعقل، تدبر ، دهر ، سبب،تاویل
فطرت، عدل، حساب، منطق و غیره همگی در قرآن بهمان معانی فلسفی یاقریب
به‌آن معانی استعمال شده‌است . مثلاً لفظ حکمت که‌برخی می‌گویند اصلاً فارسی و
از کلمات دخیل است، درقران بمعنای حکمت عملی یعنی اخلاقیات و مواعظ
استعمال شده. اماتفکر و تعقل بهمان معنایی که امروز متداول است،بکار برده
شده است. لفظ دهر بمعنی زمان «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً
مذکوراً و مایهلکنا الا الدهر» استعمال شده و کلمه زمان درقرآن نیست وگویا
بعداً از زبان فارسی وارد عربی شده‌است.

در باب وجود کلمات خارجی درقرآن البته این مطلبی است که‌قدما هم به
آن‌متوجه بوده ودرباب آن بحث کرده و کتاب نوشته اند. مثلاً کلمات قسطوقسطاس
و قرطاس (Cartos)وسجل (Sigilla) و قمیص (Qamisa)و اکواب
جمع کوب (Cupea)قلم (Calanis) باتفاق همه مفسرین و لغویون
از لاتین و قبل ازاسلام وارد عربی شده است. همچنین کلمات دین و مایده و
فردوس ازفارسی رفته است و کلمهٔ مشکوهٔ اصلاً حبشی است، بنا بر این اخذو
اقتباس لغات و همچنین تعبیرات و اصطلاحات اززمان قران سابقه داردمثلاً
کلمات مثل و مثل و مثال و مثلی و تمثیل که درقرآن بارهااستعمال شده،ظن
قوی‌میرود که‌ترجمه از (Idea)و (Idaed) یونانی‌باشد،زیرا (Idea) هم‌اصلا

به معنای مثل وشبیه است و بعداً به‌معنای مفهوم کلی استعمال شده و ایده‌ال یعنی آنچه در اندیشه‌و خیال‌و از لحاظ عقلی کامل‌و مطابق به‌آن‌مثال‌اصلی یاArchtype است که هر شیئی بنابه‌فلسفه افلاطون‌درعلم علوی دارد و اعیان و اقعیه‌درعالم ناسوت تقلیدو نقش ناقصی از آن است. کلمهٔ مثلی درسوره «طه» درقصهٔ موسی آنجاکه قوم فرعون بین خود نجوی می کنند ، آمده قالوا ان هذان لساحران یریدان آن‌یخرجاکم من ارضکم بسحرهماو بذهبابطریقتکم المثلی» و بهمان معنی (Ideal)استعمال شده یعنی طریقت کامل و نیکوی شماو این درست بهمان معنای افلاطونی کلمه است .

پس باید تصدیق کرد که کارترجمه و وضع اصطلاحات جدید برای‌معانی مستحدث و معارف نوآورده شغلی شریف وعملی لازم و مهم‌است و ازصدر اسلام‌تابحال‌سابقه دارد و امروزبرای اهل اسلام به منزلهٔ واجب کفایی‌است.

پس از ذکر این مقدمه مختصر ، اکنون به‌اصل مطلب میپردازیم که‌ترجمهٔ کتابهای فلسفی است‌از زبان های بیگانه چنانکه درصدر مقال‌تذکر داده‌شد، زبان‌عربی و فارسی ازحیث اصطلاحات فلسفی نسبتاً غنی‌است‌و البته مقصود اززبان فارسی همان زبان فارسی دری‌است که‌یکی ازلهجه های‌زبان ایرانی است و زبان رسمی درفلات ایران در دورهٔ بعدازاسلام‌بوده‌و اختصاص بأیران ندارد و درپاکستان و افغانستان و ماوراالنهر (که شامل‌تاجیکستان می شود) بامختصر اختلافات محلی که لازمه هر زبانی است، رایج است‌و این زبان چنانکه همه میدانید باعربی مخلوطاست‌و اصطلاحات‌فلسفی بیشترعربی‌است

این اصطلاحات را در کتب و مؤلفات چهار دسته مختلف میتوان جستجو کرد:
اول- حکمای مشاء یعنی حکمایی که تابع ارسطو و نویسنده‌گان یونانی پیرو ارسطو بوده‌اند، ولی چنانکه می دانیم آثار ارسطو به وسیلهٔ مترجمین سریانی عیسوی بعربی ترجمه شده و آنها فرق مختلفی بوده‌اند که بیشتر ازآرا فلوطین و فلسفه نوافلاطونی وگنوستیک (عرفای مسیحی) متاثر بوده و حکمت ارسطو را باعرفان نوافلاطونی آمیخته اند. یعقوب بن اسحاق کندی وابونصر فارابی و بوعلی سیناو حتی ابن رشد که از اندلس بوده و هیچیك تعلیمات خالص ارسطو را در دست نداشته اند و از افلاطون هم جز بعضی رسایلش چیزی زیادی نمی‌دانسته اند، بیشتر اصطلاحات حکمت رسمی مشاو منطق را در کتابهای این دسته از حکمأ باید پیدا کرد.

دوم -حکمای اشراقی هستند که جزدرپاره‌یی از مسایل بادسته اول موافقند. ولی بعضی اصطلاحات خاص دارند که در کتب دستهٔ اول دیده نمی‌شود. شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی سردستهٔ این جماعت است.

سوم- متکلمین -ازاین‌دسته آنها که اهل اعتزال اند، اصطلاحات شان باحکما تقریباً یکی است. متکلمین شیعه نیز معتزله هستند لیکن متکلمین اشعری‌مذهب منجمله امام الحرمین و غزالی و امام فخر رازی و هم چنین ابن تیمیهٔ ظاهری هم، دراصول و هم اصطلاحات باحکمأ ومتکلمین تابع معتزله تفاوتهای اساسی دارند. بنظر میرسد که درخراسان و ماوراالنهر درآنروزها از همان ابتدای امر يك تمايلی به فلسفهٔ رواقی وضد ارسطویی بوده که متکلمین اشعری برای

ردو ابطال فلسفه بدان متمسك شده‌اند زیرا فلسفۀ رواقی هم در حکمت و هم درمنطق باحکمت ارسطو اختلافات بسیار داشته است. منجمله در مبحث ماده‌و صورت و جزلا یتجزی یاجوهر فرد و درمساله علت و زمان و مکان و غیره که بیشتر آنها تهافته الفلاسفۀ غزالی و مباحث المشرقیۀ امام فخرالدین رازی و هم چنین در شرح اشارات اوطرح گردیده است. کتاب « ردعلی المنطقیین» ابن تیمیه نیز دررد منطق ارسطو مباحث‌جالبی دارد که برخی ازآنها نزدیك به‌آرا منطقیان جدید است درباب متکلمین وآرأخاصه آنها مقالاتی چنداز ین بنده درمجلۀ سخن منتشر شده است.

چهارم–عرفأ و متصوفه – کتابهای اینها حاوی اصطلاحات خاص است که بواسطه اعتقاد آنها بوحدت وجود، ازطرفی شبیه بعقاید نوافلاطونی‌است‌و از دیگر متاثراز فلسفۀ هنود است.

پنجم–اصطلاحات فقها و اهل اصول است که عرف علمی خاصی ایجاد کرده است و در بعضی موارد ازآن مستغنی نیستیم.

درمیان کتابهای فارسی باید از کتب زیر مخصوصاً نام برد:

دانشنامۀ علایی‌بوعلی‌سینا، زادالمسافرین‌ناصرخسرو، درة التاج قطب الدین شیرازي، رسایل فارسی شیخ اشراق، رسایل فارسی با با افضل کاشی کیمیای سعادت غزالی، اسرارالتنزیل امام فخررازی، اساس الاقباس‌خواجه نصیرالدین طوسی که در منطق است و ازکتب بسیارمعتبراین علم بشمار می

رود، ترجمهٔ فارسی رسایل اخوان الصفا که درعهد تیمور ترجمه شده، گلشن رازشیخ محمود شبستری وشرح آن، مفاتیح الاعجاز سید محمد لاهیجی، گوهر مرادعبدالرزاق لاهیجی، اسرار الحکم حاج ملاهادي سبزواری که آخرین کتاب معتبر حکمت و کلام است بزبان فارسی در ایران.

مطالعهٔ کتابهای که ذکر شده برای مترجم آثار فلسفی از زبانهای غربی بفارسی لازم است وتااین سابقه ذهنی و تهیؤ علمی و فکری برای او فراهم نشده باشد، نباید دست بکار ترجمهٔ چنین کتابهایی بزند. می توان بقطع و جزم گفت که قدم اول درراه ترجمه آثار فلسفی غرب بررسی کافی کتب حکمت قدیم است اعم ازعربی یافارسی یاترکی یااردو، زیرادرپاکستان وافغانستان نیزازدیرباز کتابهاي بسیاري در این زمینه فارسی و پشتو وارد و نوشته شده وشروح و تعلیقات زیادی بر اغلب کتابهای فلسفی قدیم برشتهٔ تحریر درآمده است قدم دوم درکار ترجمه فراگرفتن کامل زبان خارجی است که ازآن ترجمه بعمل می آید ودراین جاباید حتماً، به نکته مهمی اشاره شود وآن این است که حتی المقدور باید سعی کرد کتاب رااز زبان اصلی ترجمه کرد نه از روی ترجمه آن بزبان دیگری. مثلاً آثارلاک وبارکلی و هیوم وراسل و وستورت میل باید ازانگلیسی و کتابهای کانت و هگل وشوپنهاو رومارکس و نتیچه از زبان آلمانی و کتابهاي دکارت و پسکال وروسو و برگسن از فرانسوي و هکذا. زیرا ترجمه ازترجمه، همیشه منشاء این خطر است که درضمن آن مفاهیم ومعانی مشتبه گرددو تعبیرات خاص زبان دوم وقتی

بزبان ثالث بر گردانده شود، معنای اصل را منحرف سازد مگر این که درهر مورد شخصی بصیری به زبان اصل آن را بامتن مقابله کند و این قبیل اشتباهات را تصحیح نماید.

آنچه دربارهٔ حصول زمینه و آمادگی فکری دربارهٔ کتب حکمت قدیم اسلامی می گفتیم، درمورد کتابهای غربی نیز صدق می کند و برای تبحر در اصطلاحات رایجه فلسفه جدید باید حتماً از فلسفه قدیم، یعنی آراء افلاطون و ارسطو و حکمت مدرسی (Scholastic) کتابهای اغسطین و توماس اکو نیاس اطلاع داشت والاّ فهم فلسفهٔ جدید امکان پذیر نخواهد بود. دراین باب شروح و تفاسیر بسیاری در دوره های جدید نوشته اند که بیشتر آنها مفید است مثل شروح (cornford) و (Taylor) بر افلاطون و (Ross) انگلیس و (Jaegar) آلمانی بر ارسطو و کتاب تاریخ فلسفه بر تراند راس و تاریخ فلسفه (Copleston) که این آخري فوق العاده اثر مفید و ممتعی است.

کتابهای (Avicenna) ازسهیل افغان، (Development of Metaphysics in Persia) از علامه اقبال و (Muslim Occasionalism) مجید فخری را نیز باید مطالعه کرد. کسی که درصدد ترجمهٔ کتاب فلسفی است، پس از اینکه هر دو زبان را خوب آموخت و با اصطلاحات فلسفی در هر دو زبان کاملاً احاطه یافت آنوقت باید متن کتاب را کاملاً مطالعه کند و شروح و تفاسیری که در زبان اصلی بر آن نوشته شده و سابقه تاریخی و سیر افکاری که منتهی به نوشتن آن

اثر در زبان اصلی گردیده است، همگی را بخواند و هضم کند و مشکلات و نکات تاریک درمتن راحل و روشن نماید و انتقادات و خرده گیریهایی را که ازجانب صاحبان‌آرای مخالف بران وارد شده است. در نظر بگیرد وسپس کتابهای راکه در این موضوع یا قریب باین موضوع بزبان عربی وفارسی نوشته شده مرور کند وآنگاه قلم بدست گیردو ترجمه راآغاز کند.

در کارترجمه شتاب جایز نیست باید بتدریج و به آهستگی پیش رفت تا کمتر دچار لغزش و خطاگردید . روزیک ساعت تحریر مرتب و دقیق و بامداقه و حوصله بهتر ازروزدوسه ساعت کار سطحی وازروی عجله است .

درباب روش‌ترجمه سیلقه ها مختلف‌است.بعضی مترجمین‌در رعایت‌امانت وحفظ معنای‌اصل متن مترجم منه‌راه افراط می‌پویند وچنان تحت الفظی ترجمه میکندکه خواننده فارسی زبان گاهی حیرت می کند که این چه زبانی است وبه هر حال اگردرترجمهٔ اصطلاحات‌گاهی‌تحت‌اللفظی‌بودن‌جایز باشد دربرگرداندن تعبیرات ونحوهٔ‌بیان‌مطالب وامثال وشواهد بهیچ روی این عمل روانیست و باید حتماًروح زبان مترجم فیه‌حفظ شود،والا ترجمه باردوگاهی‌حتی‌لایفهم‌خواهدشد.دراینجابدنیست یکی دومثال‌ازبعضی ترجمه های مشهوربیاوریم تاروشن شود مقصودچیست . سعدی گفته «اذایئس الانسان طال لسان کسنور مغلوب یصول علی الکلب» وخود او ترجمه کرده است:

وقت ضرورت چو نماند گریز   دست بگیرد سر شمشیر تیز

هم‌چنین حافظ در ترجمهٔ بیت مشهور عربی که گفته : « شربنا واهر قناهای الارض جرعه وللارض من کاءس الکرام نصیب فرموده‌است :

اگر شراب خوری جرعه‌یی فشان بر خاک   از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک

باز ترجمه مشهور دیگر :

و من العجائب و العجایب جمه   قرب الحبیب و ماالیه وصول

کالعیس فی البیداء یقتلها الظماء   و الماء فوق ظهورها

همچون که بفارسی چنین گفته اند،

در عین وصالت بتو ام نیست وصولی   هم چون شتر تشنه که بارش مه آب است

منظور این است که در ترجمه باید معنی را در نظر داشت و لفظ را بر حسب اقتضای معنی اختیار کرد و کورکورانه تابع لفظ متن نشد البته این قاعده تا حدی صحیح است که خللی به معنی وارد نیاید و اگر بیم لبس معنی، اشتباه و ابهام برود باید از حدود امانت خارج نشد و لفظ بلفظ ترجمه کرد.

در استعمال قاموس و فرهنگ باید متوجه بود که اصطلاحات فلسفی جز و منقولات علمی است و اغلب نحوهٔ استعمال آن با نحوهٔ استعمال لفظ در معنای حقیقی فرق دارد. بنابراین رجوع به کتابهای لغت معمولی کافی نیست وحتماً باید به فرهنگهای فلسفی نیز مراجعه بعمل آید. تعداد این فرهنگها در زبانهای خارجی زیاد است و در زبان فارسی هم در ایران اخیراً یکی دو فرهنگ فلسفی

هم قدیم و هم جدید منتشر شده‌است .

در اختیار و وضع اصطلاحات جدید تشتت آراء و اختلاف سلیقه از همه جا بارزتر است تاجایی که میتوان گفت در ایران فعلاً مکتب های متعددی پیداشده که هر یك سبك خاصی را در ترجمهٔ اصطلاحات تعقیب می کنند. یکدسته که آنها را مکتب محافظه کار میشود نامید معتقداند که وضع اصطلاح فارسی سره ناروا است اگر در زبان عربی اصطلاح دقیقی برای لفظ فرنگی نباشد، باید حتماً به کتابهای جدید چاپ مصر و بیروت مراجعه کرد و هرچه عرب زبانان اختیار کرده اند، عیناً تقلید کرد .

دستهٔ دیگر که آنها را مکتب نوخواهان افراطی باید گفت، بعکس دستهٔ اول هر اصطلاح عربی را حتی آنچه را که از سابق معمول و مصطلح بوده مذموم می شمارند و اصرار دارند که همهٔ اصطلاحات بفارسی سره یافارسی خالص بر گردانده شود. دسته دیگری، که این بنده در زمره آنها هستم، راه اعتدال می سپرند و مبنای کار را بر سهولت کلمه و رسایی و احتمال قبولیت عامهٔ آن قرار میدهند. خواه عربی باشد خواه فارسی . بزرگترین پیشوای این دسته مرحوم محمدعلی فروغی است که با ترجمه کتاب «گفتار در روش بکار بردن عقل» **(Discourse on Method)** دکارت و تألیف کتاب سیر حکمت در اروپا این سبك را تقویت کرد و به احتمال اغلب بالمال همین شیوه پیشرفت خواهد داشت .

لیکن قدر مسلم آن است که بهرحال استعمال کلمات فرنگی در ایران

کنونی منسوخ شده و دیگر کسی طرفدار آن نیست و این مایهٔ نهایت خوشوقتی است زیرا اگر جلوی سیل کلمات بیگانه گرفته نمیشد ، بیم آن میرفت که اصالت زبان فارسی درمعرض خطر واقع شود .

در ترجمهٔ کلمات بفارسی سره دوطریقه ممکن است و هر دوطریقه فعلاً در ایران هواخواهانی دارد. طریقه اول آن است که ترجمه بمعنی بشود و باشتقاق لغت و معنای حقیقی اصلی آن در زبان معن توجه به عمل نیاید .

مثلاً در ترجمه دو اصطلاح (Transcendence) و (Immanence) که در اصطلاح علم کلام آنرا تنزیه وتشبیه می گویند و در قرآن قرب و تعالی برای بیان آن استعمال شده مرحوم فروغی در توضیح فلسفه کانت (Transcendent) را برترین ترجمه کرده و حال آنکه ازلحاظ اشتقاق لغت (ranscendent) در گذرنده است. چنانکه سعدی در دیباچهٔ بوستان درنعت رسول (ص) گفته است:

شبی بر نشست از فلك بر گذشت — به تمکین و جاه از ملك در گذشت

متعالی هم برای این کلمه ترجمه خوبی است.

۱ـ کلمهٔ (Intuition) را که در اصطلاح قدما بتقریبی میتوان وجدان یاشهود ترجمه کرد، مرحوم فروغی بینش درونی ترجمه کرده که ترجمهٔ تحت اللفظی است و شاید بینش تنها از هر دو بهتر باشد. وجدان در اصطلاح فلسفه به معنای حس باطن و انفعالات نفسانی است که بانگلیسی (Passions, Inner Sense) میگویند و شهود اصطلاح نیمه عرفانیست که در انگلیسی بدان (Mystic insight) گفته میشود.

۲ـ دو اصطلاح (Subject, و (Object) اصلاً به معنای موضوع و محمول است که حالت اسمی است. و (subjective) و (objective) حالت وصفی و (Subjectively) و (Objectively) که حالت قیدی است، در اصطلاح قدما عین و ذهن و عینی و ذهنی گفته میشود، اما در مقام اضافه مثلاً در جملهٔ (The object of thought) دیگر نمیتوان این دو لفظ را بکار برد و باید گفت متعلق اندیشه یا فکر. برای توضیح نحوهٔ عمل مکتب «اشتقاق لغت». بدنیست سعی کینم به شیوهٔ آنها معادلی برای (Subject) و (object) بسازیم دو پیشوند (ob) و (sub), در لاتین بمعنی لا «بر» و «زیر» است (ject) از فعل لاتین (jecere) بمعنی افگندن است که درفارسی بنابه ضبط بعضی فرهنگها منجمله برهان قاطع یاختن است که احتمالاً با (jecere) از یك ریشه است بنابراین شاید درفارسی میتوان بجای (object)) گفت «بر یاخته» و بجای (subject) «در یاخته». درآلمانی به (Gegenstand object) معنی «روبرو ایستاده» میگویند.

۳ـ کلمهٔ معروف و کثیر الاستعمال (Idea) وضع خاصی دارد، این لفظ را درقدیم مثال ترجمه کرده بودند و جمع آن مثل را برای (Idea) افلاطونی علم ساخته اند که هنوز هم مصطلح است. اما است. پس از نقل معنی و توسعهٔ آن به هرگونه تصویر ذهنی از زمان لاك به بعد استعمال کلمهٔ مثال در نظر بعضی شاید قدری مشکل باشد؛ ولی بنده هیچ اشکالی در استعمال آن با این معنای عام نمی بینم.

۴ـ کلمه A periori و A posteriovy را فروغی از پیش وبعدی ترجمه کرده، کرده، ولی به عقیده بنده این معانی در منطق قدیم بحث مفصلی دارد. در باب برهان یقینیات را شش نوع میدانستند. اولیات و مشاهدات و تجربیات و متواترات وحدسیات وفطریات؛ ولی برخی از قدما منجمله خواجه نصیرطوسی حدسیات وفطریات راخارج ساخته بودند. متواترات همچون مبتنی بر مشاهدات است، حقاً جزو آن باید بشمار آید. بتجربیان همچون تکرار مشاهدات و استنتاج از آن است، شامل مشاهدات خواهد شد. بنابراین درفلسفهٔ جدید فقط اولیات وتجربیات را معتبر میدانند. لذا برای A periori اولی بهتراز پیشی است. این دولفظ درمنطق معنای دیگری دارند که قدما برهان لمی و انی میگفتند.

۵ـ کلمهٔ Pealen غربی است. گاهی به معنای عقل استعمال میشود گاهی به معنای جهة یا مرجح عقلی گاهی به معنای دلیل دلیل. بنابرین درفارسی نمیتوان همه جایك لفظ درمقابل آن قرارداد بر حسب سیاق کلام باید بیکی از این سه لفظ ترجمه کرد. اصل Reason (Ratio) لاتین است که مصدر آن Reo- یعنی فکر کردن است و شاید اصل سانسکریت داشته باشد. بنده نمیدانم و ممکن است با رأی فارسی از یك ریشه باشد. (Rationul) بمعنی عاقل یاناطق از همین کلمه مشتق است

۶ـ (Concept) رامعمولاً مفهوم است ترجمه میکنیم؛ ولی کاملاً درست نیست زیرا تصور در مقابل تصدیق. مثل Concept and judgement در منطق و گاهی به معنای مفهوم کلی. لیکن کلمهٔ مفهوم در حکمت قدیم دارای معنای دقیقی است و آنرا

درمقابل ماهیت و حقیقت بکار میبردند و میگفتند حقیقت، ماهیت متحقق درخارج است. بدون قید عرضیات،امامفهوم، مجموع ذاتیات و عرضیات شیئی است .از طرف‌دیگر **conception** را بایدتعقل،درمقابل‌ادراك یا **perception** ترجمه کرد. بو علی‌دردانشنامهٔ علایی‌بجای‌تصور و تصدیق‌اند ررسیدن و گرویدن گفته‌است .

۷- یکی از الفاظی که همیشه‌موجب مزاحمت مترجمین‌است، کلمه **Attitude** است. ترجمهٔ این کلمه درعربی هیئت است که تهیؤ هم از آن مشتق استو با ز معنای لغوی کلمه نزدیك‌است، زیرا **Attitude** دراصل **Aptitude** بوده که همان تهیوو وضع مناسب معنی میدهد.دراصطلاح‌حجان‌راوضع مخصوصی است که‌هیکلی‌انسانی‌درحالت های مختلف‌بخود میگیرد . دراصطلاح وقتیکه میگویم‌هیئت‌نمازگذار یعنی‌هیئت قیام و رکوع وسجودو قعودو بنابراین هیئت ذهنی ترجمهٔ صحیحی‌برای **Aptitude** خواهدبود. لیکن‌چون هیئت تنهابه‌معنای علم نجوم بکار برده شده‌وشایع درآن معنی است ، بنده لفظفراخوردرا که قریب‌به معنای اصلی است علم کرده ام‌امیدوارم اشتباه‌نکرده‌باشم.

۸- **Art** اکنون‌دراصطلاح علمی ایران هنرنامیده‌می شود وبرای این‌ترجمه مدیون آقای دکتر خانلری هستیم .تاچندسال‌پیش‌آنرا صنایع ظریفه میگفتندو صناعت و فن ترجمهٔ اصلی **Art**است . هنر درلغت و اشتقاق به معنای **Virtue** یعنی مطلق فضلیت است . چنانکه شاعری گفته :

چهار چیز شد آیین مردم هنری　　که‌مردم‌هنری‌زین‌چهار نیست بری
یکی‌سخاوت‌طبعی‌چو دستگاه‌بود　　به‌نیك نامی آنرا ببخشی و بخوری

دو دیگری آنکه دل دوستان بدست آری | که دوست آینه باشد که اندرو نگری
سه دیگر آنکه زبان را بگاه گفتن بد | نگاهداری تا گاه عذر غم نخوری
چهارم آنکه کسی چون بجای تو بد کرد | چو عذر خواهد نام گناه او نبری

و شاعر دیگری گفته است:

عادت کن از جهان سه فضلیت را | ای خواجه گاه مستی و هشیاری
زیرا که رستگار بدان گردی | امید رستگاری اگر داری
دانی که چیست آن سه شنو از من | رادی و راستی و کم آزاری

در این دو شعر چنانکه ملاحظه میفرمایید هنر و فضلیت مرادفاً استعمال شده است. Vir در لاتین مرد و Virtue به معنای مردانگی است. هنر هم اصلاً هونر است. یعنی نری نیك. پس اصطلاح هنر بمعنی Art از قبیل استعمال لفظا عم وارادهٔ معنای اخص است و این استعمال کنون چنان شایع شده که دیگر در معنای اعم استعمال نمیشود. لیك در قدیم هنر را در مورد صنایع ظریفه از لحاظ جنبهٔ فضلیتی آن بکار میبرده اند. نه از لحاظ فن و صنعت آن عیب و هنر بعنوان ضدین استعمال شده است. مثال: «عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی»

۹ـ Conscious and Unconscious این دو کلمه را هم آقای دکتر خانلری هشیار و نا هشیار ترجمه کرده اند و مصطلح شده، ولی فروغی خود آگاه و ناخود آگاه گفته که کاملاً درست نیست، زیرا خودآگاه Self-conscious است نه (Conscious) مطلقاً. بابا افضل کاشی نیاگاه را قریب به معنای Unconscious استعمال کرده است بنابراین آگاه و نیاگاه درست تر خواهد بود.

(۱۰)ـ Nature راقدسایبك معنی طبع میگفتند، به معنای دیگر چنانکه دیدیم حقیقت‌وماهیت‌موجود درخارج‌است. طبع معلوم‌نیست اشتقاقش چیست. بعضی‌گمان برده‌اند که همان Types یونانی است که سرسکه باشد. افلاطون در تعلیم مثل Archtype و Ectypee گفته‌است‌یعنی‌مثال‌اعلی‌و مثال‌ادنی.و چون سرسکه اصل‌حقیقت‌هنه‌سکه هاست که از روی‌آن‌ضرب می کنندو آن‌نقشی که‌درسرسکه موجود باشد، بالضروره درتمام سکه هایی که از روی آن ضرب شود ، هم موجودخواهد بود ،بنابراین هردومعنی صحیح است . درقرآن «طبع» به معنای ایجاد اثر ازجانب چیزسخت درشیئی نرمتر آمده‌است مثل مهردرموم چنانکه میفرماید : «طبع‌الله‌علی‌قلوبهم» یعنی «ختم‌الله‌علی قلوبهم »عمل مهر کردن و خاتم درموم زدن است و این معنی به معنای سرسکه که از روی آن ضرب می‌شود، بسیار نزدیك‌است .ظن آن میرود که طبع عربی همان Type (یونانی)باشد.عمل مهرکردن‌یعنی‌ایجاداثر Impress است که Impression یعنی‌قبول‌اثر یاخوداثر که‌بفارسی‌انطباع ومنطبعات‌ترجمه کرده‌اند،درست‌است.

(۱۱)ـ Mind راذهن و عقل‌و نفس‌ترجمه کرده‌اند. ترجمه صحیح‌فارسی‌آن منش است که ریشهٔ سانسکریت‌و لاتین دارد. درین جابد نیست متذکر گردیم که پارهٔ کلمات فارسی اصل درزبان لاتین وسانسکریت ریشه دارد. ریشه Mind درلاتین Mens است که درضرب المثل معروف Menr Sana ain carpare sano دیده‌میشو دگروهی ازنوخواهان لغوی عقیده دارند که لاتین و فارسی با هم نزدیکی خاص دارند و باید

ازلاتین عیناً ترجمه کرد بفارسی سره Evidetce که اکنون بدیهی ترجمه میکنیم ، هویدای فارسی است و باهم از یك ریشه و با Virtue لاتین و Self-evident انگلیسی نیز قرابت دارد. (Idea) هم بااین کلمه مناسبت دارد همچنین با wit .

(۱۲) Dialectic از یادلگو بمعنی گفتگو بین الاثنین و محاوره‌ٔ، ولی اصطلاحاً جدل و احتجاج ترجمه‌میشود.جدل‌و خلاف فن منطقی است که در بین متکلمین اسلامی معنای مخصوصی پیدا کرده که جدل و خلاف بین مذاهب مختلفهٔ اسلامی،می باشددر باب‌مسائل اصولی وفروعی .غزالی همین نوع جدل مذهبی را مذموم دانسته و در رسایل خودگفته است « و لقد ترکناه لصبیهٔفی العراق» .

(۱۳) Representation نمود ارساختن است. Symbol را هم نمایش و نمودگار میتوان‌گفت . غزالی نمودگار رادر کیمیای‌سعادت به همین معنی استعمال کرده است . اخیراً درایران Graph را هم نمودار میگویند کـه آنهم بازاز باب استعمال‌لفظ اعم در معنای اخص‌است. علم‌و علامت‌عربی‌آن‌است.
(کانت) Representation رابه معنای‌مطلق انچه بذهن بیاید اعم‌ازمحسوس و معقول ، گفته . مثل (Idea) در زبان انگلیسی بعد از استعمال لاك. (Phenomenon-Naumenon)

۱۴ــ (Appearance-Reality) بودونمود استسابقهٔاستعمال‌دارد. Naumenon

را فروغی کنه وذات اصلی است . اخیر آ شی فی نفسه را به جای Thing in itself گفته‌اند. ولی نفس الامر بهتر از همهٔ این هاست.

۱۵- انتزاع Arbitration آهیختن فارسی است و انتزاعی را آهیخته میتوان گفت .

Concrete را انضمامی گفته اند که نیاهیخته میتوان ترجمه کرد.

سعدی گفته :

چوغرمش بر آهیخت‌شمشیر بیم   بمعجز میان قمر زد دو نیم

۱۶-عروض Characterization, Exemplification و اتصاف است.قدما در بحث معقولات ثانیه میگفتند انچه عروض واتصافش درعقل باشد ، معقول ثانی است (Second Intention) و آنچه عروض و اتصافش در خارج باشد، معقول اول است (First Intention) مثل عروض سرخی در گل که ذات و صفت هر دو در خارج موجودند. گل متصف به‌صف سرخی‌است و سرخی برگ عارض‌است.فرنگیهامیگویند The rare exemplifier پس Exemplification اتصاف‌است. Redness characterises the rare پس characterization عروض است.

۱۷- بالاخره بعنوان قلم آخر این فهرست مختصر ، کلمه I am و 1st را باید مطرح کرد .

قدما وبه تبعیت آنان‌فروغی ، در تسمیهٔ مذاهب آرأی فلسفی مثل Realism و

Idealism وغیره از لفظ اصالت استفاده کرده و اصالت وجود و اصالت ماهیت واصالت واقع او صالت تصور گفته اند. ۱

اصولیون اصل واصالت را درمقابل Presumption گفته‌اند. مثل اصالت صحت واصالت لزوم و برائت یعنی درمقام شک درصحت علمی یالزوم و جواز عقدی باید بنا بر صحت لزوم گذاشت و استصحاب کرد تا خلاف آن ثابت شود. در فلسفه قدمااصالت رادرمعنای لغوی تران استعمال کرده‌اند. بدین معنی که وقتی میگفتند چیزی اصیل است یعنی واقع است و وجود خارجی دارد. درمقابل اعتباری که معقول است و بانتزاع عقلی از واقعیات ماخوذ میگردد. اعتباری راهم دو قسم میدانستند: آنچه درخارج منشأ انتزاع دارد و آنچه چنین منشأ انتزاعی ندارد.

کسروی تبریزی lst , lsm را به لفظ «گری» و «گر» ترجمه کرد که علامت فاعل و فاعلیت است بجای آن گذاشته مثلاً بجای Materialism مادی گری گفته است.

اخیراً بعضی مترجمین بجای گری لفظ «گرایی» راعلم کرده‌اند که از گرایش یعنی تمایل گرفته اند. بنظر بنده چندان صحیح نمی‌آید. لیکن مساله ترجمه این پسوند کثیرا لاستعمال و اساسی هنوز درزبان فارسی ایران بدرستی حل نشده است

در اینجالازم میدانم بعرض برسانم که زحمات دوست دانشمندما آقای احمد آرام در کار ترجمهٔ اصطلاحات علمی و فلسفی بسیار مغتنم است وصرف نظر

از بعضی اختلاف سلیقه های جزئی معمولاً از روش ایشان پیروی میکنم. چون این مطلب را استعرض شدم، بر خود فرض میدانم از خدمات گرانبهایی که مجلهٔ سخن سالهاست در راه آشنا ساختن فارسی زبانان با معارف غربی انجام داده نیز ذکری بمیان آورم. این مجله حقاً انقلابی در شیوه فارسی نوشتن و فن ترجمه از آثار غربی درایران بوجود آورده است.

در خاتمه باید متذکر گردم که بهمت انجمن ترجمه و نشر کتاب یك سلسله کتابهای مفید فلسفی از زبانهای خارجی بفارسی ترجمه گردیده است که بعد از آثار مرحوم فروغی تقریباً تنها کتابهایی است که بزبان فارسی در این زمینه منتشر شده است. از جملهٔ این کتابها ترجمهٔ پارهٔ رسالات افلاطون، بقلم داکتر صناعی، و جمهوریت افلاطون، بقلم روحانی و ترجمه کتاب تاریخ فلسفهٔ غرب برتر اندراسل، بقلم آقای نجف دریابندری و دوجلد از کتاب منتخبات متون فلسفی است که رسالاتی از اغسطین و اکوینا س و سپنوزا و پاسکال و بارکلی، هیوم، کانت، شوپنهاور، نیچه، ویلیام جیمز، برگسون و ایتهدواد ینگتون دارد و چندین مترجم در کار آن بوده اند منجمله آقای آرام واین بنده.

ترجمهٔ کتاب **Essay on Human Understanding** جان لاك بوسیلهٔ آقای دکتر شفق منتشر شده که مورد استفاده است. قسمت اول این کتاب راچندسال پیش این بنده ترجمه کرده بودم، ولی چون آقای دکترشفق بترجمهٔ تمام کتاب همت گماشتند

بنده از ترجمهٔ بقیه صرف نظر کردم .

آقای دکتر مهدوی استاد فلسفهٔ دانشگاه تهران نیز کتابی فلسفهٔ علمی از فرانسه ترجمه کرده‌اند و آقای دکتر غلام حسین مصاحب نیز کتاب بسیار مفید مفصلی درباب منطق ریاضی جدید **Symbolic Logic** ترجمه و تالیف کرده‌اند. کتاب مشهور **Introduction la logic** از آثار خانم امریکایی **Susan Langer** نیز که برای مبتدیان منطق جدید نوشته‌شده ازطرف این بنده دردست ترجمه‌است و انشاالله بهمت بنگاه فرانکلین چاپ و منتشر خواهد شد.

ضمناً ذکر این نکته لازم است که‌اولین اثر فلسفی اروپایی که‌به زبان‌فارسی ترجمه‌شده، همان«گفتار درروش» دکارت‌است که درعهدناصر الدین شاه‌بهمت کونت دگوبینو فرانسوی‌به چاپ رسیده است باسم رساله «دیاکرت‌حکیم». بنده تردید ندارم که درهمین مدت درپاکستان و افغانستان و تاجکستان نیز کتابها، رسایل و نشرات مفید ولازمی از زبانهای‌غربی ترجمه شده‌و تالیفات مستقل و ذیقمیتی نیز منتشر گردیده است که ازین پس به واسطه نزدیکی و همکاری بیشتر ماایرانیان میتوانیم از آنها استفاده کنیم.

ازاین کتابهابنده‌تابحال‌فقط‌ترجمه‌فارسی اخلاق ارسطو **Nicamacaen Ethics** را که‌آقای‌صلاح‌الدین سلجوقی‌درافغانستان‌ترجمه کرده‌اندو درکابل به‌چاپ رسیده است، دیده‌ام و آنرا درخورهرگونه ستایش میدانم. درپاکستان کتابهای زیادی درباب حکمت و کلام وعرفان‌قدیم‌فارسی نوشته شده و اینک هنگام آن رسیده

که حکمت غربی رانیز باین زبان ترجمه کنند، زیرا کشوری که چون علامهٔ فقید محمد اقبال حکیمی بلند آوازه پارسی به جهان اسلام داده است میسزد که دراینکار همت بیشتر گمارد.

امیدواثق دارم که همکاری و اشتراك مساعی چهار ملت مسلمان و فارسی زبان مادر راه ترجمهٔ علوم و معارف و فلسفهٔ غرب ثمرات بسیار بابرکت ببار خواهد آورد و دراین راه انشأ الله بنیادفرهنگ ایران نیزکه به همت و جدیت جناب آقای دکتر خانلری اداره میشود، سهم بسزایی خواهد داشت.



ترجمهٔ داستان

از همان هنگامی که ما سر دم مشرق زمین اخذ جنبه های مادی تمدن غربی را آغاز کردیم، ضرورت ترجمهٔ ادبیات غربی نیز احساس شد. زیرا که ادبیات به معنای وسیع کلمه در حقیقت تفسیر و توضیح تمدن است. و ما اگر به هنگام اقتباس مظاهر مادی تمدن غربی از ادبیات غربی غافل می ماندیم، ناچار از شناختن آن مظاهر مادی عاجز می بودیم.

بنابرین امر ترجمه که در همهٔ اعصار به عنوان وسیلهٔ اختلاط و امتزاج فرهنگهای گوناگون اهمیت داشته است، در عصر حاضر برای ما اهمیت خاص دارد. در مورد کتابهای علمی و فنی صدق این نکته آشکار است. ما که تراکتور به کشور خود وارد می کنیم، لابد باید کتابهای مربوط به تراکتور را هم به زبان خود ترجمه کنیم.

نکته که ممکن است اهمیت آن، لااقل بر پاره یی از مردم، پوشیده بماند اسر ترجمهٔ آثار ادبی به معنای اخص است.

در این نیم قرنی که ما به ترجمهٔ آثار غربی به زبان فارسی سرگرم بوده ایم، همواره عده یی وجود داشته اند که گاهی از گوشه و کنار و گاهی از میان گود این نکته را عنوان کرده‌اند که، ما در این لحظهٔ تاریخ باید کوشش خود را به ترجمهٔ آثار علمی و فنی، شاید فلسفی، منحصر سازیم و فقط روزی به ادبیات بپردازیم که فاصلهٔ خود را با ملتهای پیشرفته از میان برده و فرصت پرداختن به تفننهایی چون ادبیات را بدست آورده‌باشیم. به‌گمان بنده‌این نظر پایه واساس محکمی ندارد. حقیقت این‌است که ادبیات، خصوصاً ادبیات به معنای غربی کلمه، همیشه فرع مهم تمدن عصر بوده و بنوبهٔ خود در آن تأثیر داشته‌است. در آثار ادبی‌مغرب زمین ما انسان غربی را در حال زیستن، در حال تاثیر پذیرفتن از محیط و تاثیر کردن بر آن مشاهده می‌کنیم. ما از این دریچه‌می بینیم که آن‌دستگاهی که‌به جامعهٔ غربی موسوم است آن همه آثار شگفت، از خوب و بد، از آن‌صادر می‌شود، در داخل خود چگونه عمل می‌کند. و ما اگر بخواهیم مظاهر مادی‌این تمدن‌را اخذ کنیم، از مشاهدهٔ دقیق نحوهٔ عمل داخل این‌دستگاه‌ناگزیریم.

به هر حال، خوشبختانه می توان گفت که در کشور ما مترجمان‌آثار ادبی منتظر ننشستند و ازهمان ابتدای تماس پیدا کردن با زبانهای‌غربی به‌ترجمهٔ آثار ادبی هم پرداختند. نخستین ترجمهٔ شکسپیر به‌زبان فارسی‌بیش از پنجاه سال‌پیش صورت‌گرفت. پیش از آن‌هم بسیاری کسان به‌ترجمهٔ ادبیات پرداخته‌بودندو

پس از آن هم دیگران این کار را ادامه دادند. و امروز می‌توان گفت که مقدار زیادی از ادبیات مغرب زمین به فارسی ترجمه شده و در ایران انتشار یافته‌است. این نهضت ترجمه دو تاثیر مطلوب و نامطلوب در زبان فارسی داشته است. از یک جهت ترجمهٔ ادبیات غربی دخالت بسیار داشته است. در پایان‌دادن بدورهٔ انحطاط نثر فارسی که در ایام پیش از انقلاب مشروطهٔ ایران از وظیفه طبیعی خویش یعنی دلالت معنی و ایجاد تأثیر، سخت پرت‌افتاده‌بود. این دوره که از قضا مقارن یکی از دوره‌های پرثمر ادبیات مغرب زمین بود، به‌حکم موجباتی که در عرصهٔ اجتماعی و سیاست نیز منجر به انقلاب شد، می‌بایست به‌پایان‌برسد. در همین ایام بود که‌نویسندگان ایرانی رفته رفته بازبانهای‌غربی‌آشنا یی‌یافتند و به ترجمهٔ ادبیات غربی پرداختند. دقت و روشنی معانی کلمات در ان آثار و اهمیت مضمون و معانی نوشته که به‌هرحال در ترجمه بیش از هرچیز دیگر منظور نظر است، مترجم را تشویق می کرد که‌زبان متکلف نویسندگان منحط را کنار بگذارد و برای بیان مقصود خود از زبان ساده وطبیعی، که همیشه در دهان تودهٔ مردم‌جاری بوده‌است، کمك بگیرد. درنتیجه، زبان رفته‌رفته به راه طبیعی خود بازگشت و کلمات که‌بایدگفت ازمعنی خالی شده بودند، بار دیگر سرشار شدند و ازآن حال کندی و پژمردگی که‌داشتند،بیرون‌آمدند. نهضت ترجمه از این حیث در نثر جدید فارسی‌تاثیر مفید و مطلوب داشته استو همین تاثیر است که ما اکنون می‌توانیم آثار نویسنده گان‌گوناگون‌ازسروانتس تولستوی‌و همینگوی گرفته تافروید و انیشتین‌و راسل‌رابه‌زبان‌فارسی‌بخوانیم

و احساس کنیم که نه تنها مضامین و معانی آثار آنان در حین ترجمهٔ صدمهٔ فراوانی ندیده بلکه مشخصات و سبک و لحن این نویسندگان نیز کما بیش در زبان فارسی انعکاس یافته است. در پیشرفتی که از این حیث در نیم قرن اخیر در زبان فارسی حاصل شده مترجمان بی‌شک دخالت داشته اند.

ولی متاسفانه باید افزود که تأثیر ترجمه به همین جنبهٔ مفید و مطلوب ختم نمی شود وقتی که چرخ ترجمه به کار افتاد دیگر جلوش را نمی توان گرفت.

امروز در ایران سالی هفتصد هشتصد عنوان کتاب منتشر میشود.

و از این میان در حدود هشتاد، نود درصد ترجمه است. سابق بر این، هر کسی جرئت این را نداشت که به کار ترجمه بپردازد، یا اگر هم می پرداخت وسیله انتشار اثر خود را نمی توانست به آسانی فراهم آورد. شخص بایستی حتماً فضل و کمال یافته و سری توی سرها در آورده باشد تا بتواند به امر خطیر ترجمه و انتشار کتاب بپردازد.. امروز هر کسی که مختصر اطلاعی از یك زبان خارجی داشته باشد، به خود حق می دهد که به ترجمه و انتشار کتاب بپردازد. حتی اخیراً مترجمانی در تهران ظهور کرده‌اند که زبان خارجی مطلقاً نمی دانند. کاری که این مترجمان نوظهور می کنند این است که ترجمه های قدیم را پیش روی خود میگذارند و با تغییر دادن جملات و عبارات آن و وارد کردن شرح و بسطهای بیجا و اطناب کسالت آور، روایت جدیدی از کتاب تهیه‌می کنند و به نام ترجمهٔ جدید به چاپ‌می رسانند.

به‌علاوه، در گذشته مترجمان غالباً مردمان متفنن بودند و محتاج به گفتن نیست

که مردم متفنن در کار خود حوصله و وقت بیشتر به کار می برد. چرا که اگر حوصله و وقتش را نمی داشت اصولاً به صرافت تفنن نمی افتاد. امروز که ترجمه کیمیایش به صورت حرفه درآمده است ناچار مانند سایر حرفه ها گروهی مردم کم استعداد غیر ماهر نیز به این حرفه جدید روی آورده اند.

در نتیجهٔ کار این گونه مترجمان، که در سالهای اخیر عدهٔ آنها رو به افزایش بوده است، سیل ترکیبات بیگانه و عبارات غلط و ناهنجار و حتی نامفهوم به زبان فارسی جاری شده است. در نتیجه، «نوعی زبان ترجمه یی» پدید آمده است که نه تنها قوانین دستور زبان و روال کلام فارسی در آن جاری نیست، بلکه بسیار اتفاق می افتد که اصولاً عقل و منطق بشری بدان راه نمی یابد.

این نوع ترجمه در کتاب و مجله و روزنامه فراوان است و مقدار زیادی از خواندنیهای مردم فارسی زبان، خصوصاً نسل جوان، از این گونه است.

در نتیجه امروز نه تنها مترجمان بلکه بسیاری از نویسندگان هم از این «زبان ترجمه یی» متأثر شده اند و دیگر کمتر کسی را می توان یافت که وقتی قلم به دست می گیرد، بتواند خود را از نحوهٔ بیان وحتی عبارات وترکیبات بیگانه فارغ نگاه دارد. از این جهت البته تأثیر نهضت ترجمه در زبان فارسی نامطلوب بوده است.

نتیجهٔ ساده یی که از این مقدمه به دست می آید این است که نفس عمل ترجمه که به هر حال از آن ناگزیر هستیم، تقصیری ندارد. ترجمه هم مثل سایر شئون زندگی تابع قانون خوب و بد است. ترجمه خوب تاثیر مطلوب و ترجمه بد تاثیر

نامطلوب دارد. پس باید در این موضوع مطالعه کنیم که ترجمه خوب چگونه ترجمه یی است و چه مشخصاتی باید داشته باشد.

راه ترجم راهی است باریك و دشوار. و بنده اکنون میخواهم کوشش کنم که این راه را تاآنجا که می‌توانم، روشن سازم. مطلبی که من مترجم در پیش روی خود میگذارم، ترکیبی است از معنی وصورت که «زبان ترجمه یی» جدید به «محتوی» «وشکل» تعبیر شده است. من برای این که مطلب را از زبانی بزبان دیگر ترجمه کنم درذهن خود به تجزیهٔ این ترکیب می‌پردازم ومعنی را از صورت منتزع میکنم تا آن راباصورت دیگری تطبیق دهم. اما برای انتخاب صورت جدید چه ملاکی در دست دارم؟ من میدانم که یك معنی را، اگر نه همیشه، لامحاله غالباً می توان به بیش از یك صورت بیان کرد. پس اگر معنای مورد بحث را به هر صورت که شد به فارسی درآوردم، هر چند که عبارت فارسی ام هیچ عیب و نقصی هم نداشته باشد، وظیفه واقعی خود را انجام نداده‌ام؛ من باید مطلب را به نحوی به فارسی دراورم که نه تنها ازحیث معنی بلکه ازحیث صورت نیز بااصل منطبق باشد. امااینجا کار من دشوار می‌شود. اگر پس ازواردکردن مطلب به‌ذهن عمل انتزاع معنی‌را ازصورت بیش ازاندازه پیش ببرم، ناچار پی صورت راگم خواهم کرد و به هنگام ریختن صورت جدید قالبی در دست نخواهم داشت. ازطرف دیگر اگراین عمل انتزاع رابه حد کافی پیش نبرم، صورت زبان بیگانه ازفضای ذهن‌من بیرون نمی رود تابتوانم صورت مادریم راجانشین آن کنم. به عبارت‌دیگر

قالبی که در دست من ماند بسا که باطبیعت زبان مادریم سازگار نباشد. پس چه باید کرد ؟ ؟

به نظر من آنچه در این جا از آن به «صورت» تعبیر کردیم یک کل واحد نیست؛ بلکه از دو عنصر متفاوت تشکیل شده است. یکی ساختمان زبان مورد بحث است که محکوم قواعد دستور آن زبان و تابع استعمالات اهل آن زبان است. دیگری تمایلی است که در اصل معنی به جهت پذیرفتن صورت خاصی وجود داشته و ملاك انتخاب نویسنده در ترجیح یك صورت ممکن بر صورت ممکن دیگر قرار گرفته است.

این عنصر بیش از ساختمان زبان با جنبه عاطفی مطلب و در نتیجه با عواطف نویسنده مربوط است و همان چیزی است که در اصطلاح ادبی سبك نویسنده نامیده می شود. همهٔ نویسندگان انگلیسی بزبان انگلیسی سخن می گویند، ولی هر یك سبکی خاص خود دارند. تفاوت این سبکها بیش از آن که موضوع بحث زبانشناسی باشد، موضوع بحث روانشناسی است.

زبانهای مردمان مختلف است ولی روانها ابنای بشر از هم دور نیست. به به قول مولوی :

« جان گرگان و سگان از هم جداست
متحد جانهای مردان خداست »

پس علاوه بر معنی، در صورت مطلب نیز عنصری وجود دارد که میان من فارسی زبان، چخوف روسی زبان و همینگ وی انگلیسی زبان مشترك است.

کاری که من باید بکنیم، این است که پس از وارد کردن مطلب ذهن خود امر انتزاع معنی را از صورت، تا آنجا پیش ببرم که عنصر لفظی و دستوری صورت از میانه برخیزد و عنصر عاطفی آن برجای بماند. در این لحظه معنایی که من در ذهن خواهم داشت منتزع محض نیست، بلکه فی‌المثل ماده سیالی است که در ظرف عاطفی لطیفی قرار دارد. پس من می‌توانم با توجه به این ظرف عاطفی قالب تازه‌یی از لفظ برای آن بسازم و معنی را بدان منتقل کنم. بدین ترتیب من بی آنکه لفظ خارجی را در ساختمان قالب لفظی جدید دخالت داده باشم، برای معنای مورد بحث خود صورتی در زبان جدید ساخته‌ام که آن معنی ذاتاً بدان تمایل داشته است. بنده گمان می‌کنم که در هر ترجمهٔ واقعی، هرچند که مطلب ساده و غیره هنری باشد، همین جریان کمابیش طی می‌شود. به عبارت ساده بدین ترتیب مترجم موفق می‌شود که در نقل مطلب از یک زبان بزبان دیگر بی آنکه عین کلام نویسنده را بکار برد، لحن کلام او را نگاه دارد.

یکی از نتایجی که ازین بحث می‌توان گرفت این است که در ترجمه تطابق لفظ بالفظ ضرورت ندارد و این نکته وقتی بیشتر مصداق پیدا می‌کند که دو زبان مورد بحث متعلق به دو فرهنگ متفاوت و دارای سیر تاریخی دور از هم باشند. در ترجمه از انگلیسی به فرانسه، یا برعکس، مترجم کمابیش می‌تواند امیدوار باشد که در برابر هر کلمه از زبان متن کلمه‌یی در زبان ترجمه وجود دارد. ولی در ترجمه از انگلیسی به فارسی، یا برعکس، چنین انتظاری نمی‌توان داشت فرهنگ انگلیسی و فرهنگ فارسی حداقل تا امروز از یکدیگر دور بوده‌اند و هر یک سیر

تاریخی جداگانه یی را طی کرده‌اند. بنابراین به نظر من کوشش برای اینکه ما در برابر هر کلمهٔ انگلیسی فی المثل نظیری در فارسی پیدا کنیم که عین همان وظایف کلمهٔ انگلیسی را تعهد کند، کوشش بیهوده است و به جایی نخواهد رسید. به نظر من کاری که ما می‌توانیم بکنیم این است که اکنون که با مسالهٔ اخذ تمدن و معارف مغرب زمین روبروشده‌ایم، مفاهیم این تمدن و معارف را درست بشناسیم و آنگاه در زبان خود با آزادی کامل برای تبیین آن مفاهیم به کاوش و جستجو بپردازیم. بدین ترتیب مانعی نخواهد داشت که در برابر یك لغت فرنگی در دو مقام مختلف دو لغت فارسی به کار ببریم و برعکس در برابر دو لغت فرنگی به ضرورت از یک لغت فارسی استفاده کنیم. این امر به همان اندازه که به مترجم ازادی می‌دهد، وظیفهٔ او را سنگینتر می‌سازد. کار او دیگر گزارش ساده نخواهد بود بلکه اینجا مترجم باید به آفرینش بپردازد، باید دستگاه ظریف و بغرنج اثر هنری خود را از اقلیم خود پیاده کند و آن را در اقلیم دیگری کار بگذارد.

از اینجا لازم می‌آید که مترجم اثر هنری خود تاحدی هنرمند باشد. هنرمند هم برای آنکه بتواند عمل کند، احتیاج به آزادی دارد. منتها باید دانست که این آزادی کار مترجم را نه تنها آسانتر نمی‌کند، بلکه آن را دشوارتر می‌سازد زیرا که معنای آزادی در اینجا این نیست که مترجم هر جا که به مشکلی برخورد، آن را حذف کند و بار را از دوش خود بردارد. در کار ترجمه هم مانند عرصهٔ اجتماعی آزادی وقتی معنی می‌کند که رشد و مسئولیت وجود داشته

باشد. مترجمی که رشد کافی یافته باشد و مسئولیت بشناسد، می‌تواند بار آزادی را بر دوش بگیرد. ترجمه های باارزش زبان فارسی از «حاجی بابای اصفهانی «گرفته تا دن کیشوت همه» با چنین شرایطی به وجود آمده است.

بایک مثال می‌توانیم مسئله را به‌ساده ترین شکل خود مطرح کنیم فرض کنیم در یك زمان یکی از آدمها میگوید: “Shall we goto the move ?” و دیگری جواب میدهد : “Yes why not” امروز بسیاری از مترجمان این گفتگوی ساده را باین صورت ترجمه می کنند :

اولی: آیابه سینما بریم؟

دومی :بله چرانه ؟

یااگر مترجم خیلی پخته‌گی نشان بدهد، ممکن است اندك تغییری رادرسطر دوم مجاز بداند و آنرا بدین صورت درآورد: « بلی‌چرا نرویم»

مطلب در نهایت سادگی است و طبیعتاً جای آن نیست که‌مترجم‌ازدرك آن عاجز باشدمترجم غلطی نکرده است .عیب ترجمه درین است که‌مترجم دراسارت کلمات و ساختمان لفظی متن اصلی باقی مانده وآن اند ازه رشدند اشته است که مسئولیت آزادی رابرعهده بگیرد و قدم رااز حدود الفاظ متن بیرون بگذارد وحال آنکه اگر یک بار به این گفتگوی دوسطری گوش دهیم، خواهیم دید که مردم فارسی زبان، حداقل فارسی زبانان ایرانی، بدین صورت گفتگو نمیکنند. اکنون فرض کنیم که این گفتگو رابدین صورت درآوریم:

اولی :«می آیی برویم به سینما؟»

دومی :«بسیارخوب برویم.»

در اینجا بنظر میرسد که ترجمه از متن دور شده است زیرا که در سطر اول کلمهٔ «می آیی» وجود ندارد و درسطر دوم هیچ کدام از کلمات ترجمه با متن مطابقت نمی کند، اما حقیقت این است که اگر آن دو نفر انگلیسی زبان فارسی زبان می بودند، گفتگوی آنها دربارهٔ رفتن به سینما صورتی درحد و دهمین ترجمه اخیر بخود میگرفت حال اگر نتیجه یی را که ازین مثال ساده بدست می آید، به اشکال مختلف و بغرنج گفتگو و توصیف و تحلیل وغیره تعمیم دهیم، میتوانیم حدود آزادی و درعین حال دشواری کار مترجم رمان را تصور کنیم.

و امادر ترجمه مکالمهٔ رمان نکتهٔ دیگری هم هست که بنده کوشش خواهم کرد نظر خود رادربارهٔ آن توضیح دهم. می دانیم که در رمان، خصوصاً رمانهای جدید، هنر مکالمه نویسی سهم مهمی دارد وحتی دربسیاری از رمانها، خصوصاً آثار نویسندهگان جدید امریکا نویسنده کار پرورش آدمهارا به کمک هنر مکالمه نویسی انجام می دهد. واهمیت این امر گاه به حدی است که اگر درترجمه مکالمات دقت و هنر کافی به کار نرود، اصلی رمان صدمهٔ فراوان می بیند ومقصود نویسنده حاصل نمیشود بدبختانه دراین کار، به علت ظرافتی که دارد، غالب مترجمان در می مانند و نتیجه این است که خواندن ترجمهٔ رمانهایی که مکالمهٔ فراوان دارد، غالباً دشوار و ملال انگیز است در هرمکالمه یی که میان دو یاچندنفرجریان می یابدعلاوه بر رابطه معنوی یعنی وحدت موضوع که اجزای مطالعه رابه یکدیگرمربوط می کند، همواره یک نوع رابطه دیگرنیزطبیعتاً بین آن اجزاءوجوددارد که برشباهت یا همانندی الفاظ یاترتیب قرارگرفتن آن الفاظ در اجزای

مکالمه متکی است.بدین معنی که اگر فی المثل درسطر اول مکالمه، گوینده به امری اشاره کند، درسطر دوم یاسوم نیز اگر گویندهٔ دیگر بخواهد به همان امر بازگردد، طبیعتاً همان کلمه یی راکه گوینده، اولی به کاربرده‌است ازدهان او تحویل می گیرد .مثلاً اگرگویندهٔ اولی بگوید:

«من سال گذشته رادرزندان گذراندم.»

گویندهٔ دوم فی‌المثل می پرسد:

«درکدام زندان ؟»

البته کلمهٔ «محبس» با«زندان» مترادف است .اولی‌بسیار بعیدمی نماید که‌گوینده دوم درسوال خود کلمهٔ «زندان» رانشنیده بگیرد ومترادف «محبس»رابه کاربرد .مگرآنکه قصدخاصی داشته باشد.دراین مکالمه کوتاه مفهوم «زندان» یا «محبس» رابطه معنوی را تشکیل می دهد وقطع‌آن البته مکالمه رابی ربط ومهمل خواهد ساخت .اما تکرارلفظ «زندان» ازرابط دیگری حکایت میکندمن آن را«رابطهٔ» صوری خواهم نامید.

گمان می کنم همهٔ کسانی که ترجمه رمانهای غربی رابه فارسی خوانده اند متوجه این نکتهٔ شده‌باشند که درمکالمات این رمانها نوعی تنافروبی ربطی احساس می‌شود که گاهی حتی مکالمه را در جایی که نباید، خنده آورمیکند.اگرمترجم‌دردرک مطلب‌اشتباه نکرده و رابطهٔ معنوی‌اجزای مکالمه قطع نشده باشد، این تنافرنتیجه ازمیان رفتن همین رابطهٔ صوری‌است. بدیهی است که‌این رابطه چونکه متکی برصورت وترتیب لفظ‌است‌برخلاف

رابطهٔ معنوی درضمن ترجمه به خودی خود برقرار نمی ماند.مترجم وظیفه دارد که پس از نقل معنی، چنین رابطه یی میان اجزای مکالمه در زبان دوم ایجاد کند .دراینجا بازمی بینم که وظیفه مترجم در دایره گزارش ساده محدود نمی ماند و به حدآفرینش میرسد.

بازبرای حصول این مقصود مترجم به آزادی احتیاج دارد.

متأسفانه بایدگفت که درترجمه بیشتررمان ها نه‌تنها برای حصول این مقصود کوششی نمی شود،بلکه به سبب اشتباهاتی که مترجمان در درک معنای عبارت می کنند، بسیاری اوقات رابطه معنوی وصوری هرد و گسیخته می شود وخواننده ازآن جزحیرت نصیبی نمی برد.

جالب اینجاست که این گونه ترجمه های گسیخته و نامربوط درادبیات جدید ماهم موثر واقع شده است .

بدین‌معنی که گروهی ازجوانان پس از خواندن مقدارزیادی ترجمه غلط و نامربوط که طبعاً معنای روشنی نمی توانند داشته باشند ،گمان میکنند که ابهام وگسیختگی مطلب خود سبکی ازسبکهای جدید استو دربی‌معنی بودن آنها معانی غریب جستجو می کنند و چون تقلیدآن هم چندان دشوار نیست نمی توانند دربرابر وسوسهٔ نوشتن مطالب گسیخته و بی ربط مقاومت‌نمایند بنده بی آنکه قصد وارد شدن در بحث هنرنو وکیفیات آن وچگونگی درک آن راداشته باشم ،میخواهم عرض کنم که مقدارزیادی ازنمونه‌های هنرنو درزمینه های داستان وشعرفارسی درسالهای اخیر بدین طریق بوجود

آمده است. حال از این وضع باید شاکر باشیم یا شاکی بسته به این است که از این نمونه های هنر چه اندازه لذت می بریم.

امانکته یی که در بحث راجع به ترجمه مکالمه ناگفته ماند این است که در مورد داستانهایی که مکالمات شان به زبان شکسته محاوره یی نوشته شده تکلیف مترجم چیست؟

تا پانزده بیست سال پیش رسم کلی و عمومی این بود که هر نوع مکالمه یی را به زبان فصیح ترجمه کنندو می توان گفت که رو یهمرفته کمتر کوشش برای مشخص ساختن مکالمه از سایر قسمتهای داستان صورت می گرفت اما در دهه بعد از شهریور هزار و سیصد و بیست، همرا با انقلاب اجتماعی، در میان نویسندگان تمایل آشکار و شدیدی به جهت ضبط صورت ملفوظ کلام فارسی بوجود آمد والبته مانند سایر زمینه ها در این زمینه نیز کار به افراط کشید. در این میان مترجمان هم نمیتوانستند از تاثیر این تمایل بر کنار بمانند.

در نتیجه، ترجمهٔ مکالمه به زبان شکسته محاوره یی رواج گرفت و به خصوص در میان جوانان پیشرو و پرشور هواداران فراوان پیدا کرد.

بنده خودم در چند داستانی که از انگلیسی به فارسی درآورده ام. غالباً همین طریق را اختیار کرده ام ولی در اینجا باید اعتراف کنم که پس از گذشت چندسال، شاید به سبب عکس العمل خواندن مقدار زیادی نمونه های بد محاوره شکسته، شاید هم بجهت نقصان گرفتن شور جوانی، اختیار این طریق را قابل تامل میدانم در عین حال باید باز هم اعتراف کنم که به هیچ وجه نمی توانم قول

بدهم که اگر بار دیگر بخواهم فلان داستان جدید امریکایی را به‌فارسی ترجمه کنم، حتماً فارسی فصیح «عصا قورت» داده به کار خواهم برد این مساءله یی است که گمان میکنم در اطراف آن هنوز بحث مفصلی نشده و بنده بخود امید می دهم که در این مجلس از نظریات دوستان استفاده کنم.
آنچه مسلم است زبان فارسی محاوره یی هر چند ممکن‌است در تهران و کابل باهم تفاوت داشته باشد، به هرحال امری است موجود. نویسنده و مترجم نمی تواند این را نشنیده بگیرند. زیرا که حداقل این است که خودشان‌در زنده‌گی روزانه آن را به کار می برند. می ماند اینکه درچه مواردی و تاچه حد می‌توان این زبان را به کاربرد. این خود البته بحث دقیق و مفصلی است. که بنده‌فعلاً قصدوارد شدن‌در ان راندارم. نکته یی که‌در اینجامیتوان‌بدان‌اشاره کرد این است که باشکستن کلمات وافعال و ضبط کردن آنها به صورتی که از دهان‌توده مردم‌شنیده میشود، البته زبان محاوره‌یی بوجود نمی‌آید. روح وجوهر آن‌در صورت‌ضبط کلمات‌نیست، بلکه‌در ساختمان جمله و روال‌عبارت است. نوشتن کلمهٔ «میگویم» به صورت «میگم» برای هیچکس نویسنده‌ویا مترجم، دشوار نیست‌ولی‌در میان نویسنده‌گان‌و مترجمان بسیار نادراند کسانی که بتوانند باگوش ذهن خود تفاوت زبان نوشتن رابازبان گفتن‌درک کنند. اینجاهم چون ظاهر کار خیلی سهل وساده‌به نظرمیرسد و داوطلبان ترجمه بزبان محاوره فراوانندو شایدبر اثر خواندن آثار این‌آقایان است که‌انسان‌آرزو می کندای کاش‌این تخم لق‌از روز اول به دهان مترجمان خام‌طبع نیفتاده‌بود .

اصولاً باید دید که نویسنده در چه مواردی کلام غیر فصیح و زبان محاوره به کار می برد. یک فروشنده دوره‌گرد اصفهانی ممکن است برای تبلیغ کالای خود به جای «ارزان می فروشیم» فریاد بزند: «ارزون میرفوشیم» نویسنده یی که مثلاً در داستان خود می خواهد تصویری از فروشندهٔ اصفهانی رسم کند، عین کلام او را ضبط می کند. این کار به فضای داستان او رنگ محلی خاصی می بخشد و به مقصود او کمک می کند. وقتی که مثلاً مارک توا ین هم در داستان «ماجراهای هکلبری فین» کوشش می کند که عین کلام سیاه‌پوستان سواحل میسی سیپی را ضبط کند جز این مقصودی ندارد. حال اگر ما مکالمات کتاب «هکلبری فین» را بخواهیم به فارسی ترجمه کنیم تکلیف چیست؟ اگر آن را به لهجهٔ چاله میدانی تهران ترجمه کنیم (و این کاری است که غالب مترجمان جدید می کنند) مقصود نویسنده را حاصل نکرده‌ایم، زیرا ناگفته پیداست که میان چاله میدان تهران و ساحل رودخانهٔ میسی سیپی مختصر فرقی هست. وقتی که مترجم همان لهجه چاله میدانی را هم نتواند درست بنویسد، دیگر لغو بودن عمل او جای انکار ندارد. بنا بر بن وقتی که آن فضا و رنگ خاص محل در هر صورت از دست می‌رود، چه داعی دارد مترجم فارسی زبان فلان لهجه محلی خاص را اصل قرار بدهد.

درحالی که مسلم است نه تنها خواننده فارسی زبان افغانی از آن چیزی نمی فهمد، بلکه خوانندهٔ کرمانشاهی و گیلانی هم از آن بیگانه است. به نظر من این مسألهٔ ترجمهٔ مکالماتی که رنگ محلی دارند، مسالهٔ بسیار دشواری است و

حقیقت این است که خود بنده راه حل آسانی برای آن نمی شناسم. در داخلهٔ ایران لهجهٔ تهران به واسطهٔ نفوذ را دیو وتلویزیون و روزنامه رفته‌رفته گسترش پیدا کرده و تاحدی عمومیت یافته است، ولی خود بنده مثلاً اگر بخواهم مطلبی را به زبان شکسته محاوره ترجمه کنم هیچ دلیلی نمی بینم که لهجهٔ تهرانی را که درست هم نمیتوانم به لهجهٔ جنوبی خودم که بهتر می‌دانم ترجیح دهم باتوجه به این نکات گمان می کنم که پیشنهاد کردن راه‌حل این مسالهٔ محتاج به مطالعه و بحث مفصلتر از این است.

بنده از این بحث نتیجه می‌گیرم که اولاً، ما فارسی زبانان به هیچ وجه از ترجمه‌داستان به زبان فارسی بی‌نیاز نیستیم. ثانیاتاثیر ترجمه‌در زبان ما مطلوب و مفید بوده است. و تقصیر تاء ثیرات نا مطلوب آن متوجه خود ماست که جازه‌داده ایم مترجمان غیر صالح در میان ماقدعلم کنند. ثالثاً بر خلاف تصور گروهی ازسردم ترجمهٔ داستان به هیچ وجه آسان نیست، بلکه علاوه بر احاطه بر زبان و فرهنگ خارجی لازمه اش داشتن قریحهٔ داستان نویسی وافرینندگی است و مترجمان داستان به معنای واقعی کلمه بسیار نادراند. به‌سبب‌این ملاحظات‌در انتخاب داستان برای ترجمه باید دقت فراوان به‌کار برد و فقط آثاری را برگزید که در زبان اصلی خود مقام نمایانی یافته باشند و جایشان‌در زبان فارسی حقیقتاً خالی باشد. آثاری که ارزش حقیقی نداشته باشندو ترجمه شان هم از عهده هر خام طبعی بر اید خود بهتر آن است که‌اصلاً ترجمه‌نشوند کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم.

ترجمه و ادبیات ملی

در بارهٔ ترجمهٔ داستان معروضهٔ خیلی پر مضمون و مفید دانشمند محترم آقای نجف دریا بندری را شنیدیم. بی‌شبهه آقای محترم مسالهٔ خیلی مهم را موضوع بحث خود قرار داده اند که اکثریت این حالت ها در کار ما، در کار تاجیکان نیز دیده میشود. اگر اجازت فرمایند، بنده هم در این موضوع از دانستنی های خود بخدمت انجمن عرض نمایم.

چطوریکه درآنجا بعضی از ناطقان گفتند، هیچ یک ادبیات هر سر خود در داخل حدود ملی خود، بدون ارتباط و مناسبات با زبان و ادبیات ملت های دیگر ترقی نمی کند، پیش نمیرود، کمال نمی یابد. یک معنای زبان و ادبیات خود میگوید که ارتباط و مناسبات است.

نویسندهٔ بزرگ روس، الیکسی مکسیموویچ گورکی گفته است: «ادبیات، بهتر و خوبتر و آسانتر از همه، خلقها را بهم آشنا میکند.»

بار دیگر نویسندهٔ معروف معاصر روس، انتاکولسکی، گفته است: «ترجمه عالیترین وسیلهٔ دوستی بین خلقها است.»

بزرگی و دهای سرامدان ادبیات ماوشما، محض در آن بود که آنهافقط در حدود ملی خود محدود نمانده‌اند. زبان و ادبیات ملت دیگر را بخوبی آموخته و حتی در آن زبان چنان اثرهایی آفریده اند که تو گویی در اصل آفریدگار آن زبان بوده‌اند. اکثریت آنها «ذولسانین» بوده‌اند.

چنانچه، ابوعلی ابن سینا راهنوز هم قسمی از شرقشناسان غرب «عالم و شاعر عرب» مینامند؛ زیرا که این پدر بزرگوار ماو افتخار خلق تاجیک بزبان عربی چنان سخن گفته است که گویندگان و شاعران عرب انگشت حیرت گزیده‌اند.

شاعر و متفکر بزرگ خلق آذربایجان، فضولی شیرین بیان، نیز هم به‌ترکی هم بفارسی و هم به‌عربی عیناً بیك رنگ لطافت‌شعر گفته است.

نوایی، شاعر شهیر و سرامدادبیات خلق اوزبیك، با تخلص فانی، بزبان دری دیوان بزرگی دارد.

مختصر، سرامدان ادبیات بزرگ فارس، تاجیك بماچنان گنجهایی باقی گذاشته اند که در ترکیب آنها ثروت خلقهای عرب، تورك، آذری، تاجیك، فارس و غیره هویداگشته. از جهت رنگینی و بایگری خود مارا درحیرت میگذارند.

ماوارثان آن گنجینه های بی‌بهاحارصانه از آن در دانه هااستفاده میبریم، میخوانیم و لذت‌میگیریم؛ ولی بیشتر سر فهم‌نمی رویم که برای بدست‌آوردن آن لعلهای گران‌بها

سرآمدان‌ماچه کانهایی را کنده اندو از کدام سرچشمه هاآب نوشیده اندو در کدام بوستان وگلستانها سیر کردند .

بلی ،برای ترقی و پیشرفت ،برای گلگونی و خوش آب و رنگی ادبیات یک خلق ، ادبیات خلقهای دیگر شرایط و امکانیت های زیادی بعمل‌می‌آورند که بعضاً مااین رادرك نکرده میگذریم .

ادبیات ساویتی تاجیك ازادبیاتهای خلق برادری مملکت ساویتی‌و دیگر خلقهای همزبان همجوار خود استفاده برده‌حالابدرجهٔ تکامل خودرسیده‌است آثار پرقیمت‌استادان‌ما۔ عینی‌ولاهوتی ۔نظم‌شیرین‌و دلپسندمیرزاتورسونزاده داستانهای ، میرسید میر شکر ، روماتهای ساتیم الوغ زاده، رحیم‌جلیل‌و دیگران به بسیار زبانهای خلقهای دنیا ترجمه و نشر شده‌اند. ماهرچند که‌در نظم و شعر سرایی میراث های عالمشمول و هزارساله را دارا هستیم، ولی‌دیگر آثار ادبی رومان ، پاوست، درامه، کینادرامه‌تورگیه' بمعنای‌نام‌ریه‌لستانهٔ امروزه آسان نبودند. حالاهمهٔ این اثر های مختلف ادبیات‌درمارونق‌و تکامل یافته، به‌نشوونماست. برای بدست درآودن این فضیلت هاترجمه‌واسطهٔ اولین درجه گشته رول سهم بازیده است‌و کار ترجمه بماامکان و شرایط بوجود آورده که خودمان شکلی ملی این اثر ها را آفریم .

همین راقیدمیکنم که رومانها پیسه هاوسینه‌ریه‌هایی که‌امروزماداریم و در تاجیکستان نوشته شده اند، عیناً تقلیدو شکلاً روبرد ازآثار خلق‌دیگری نیستند و رمانهای استاد عینی،ساتیم‌الوغ زاده، رحیم‌جلیل‌و دیگران که‌بزبانهای

مختلف شرق و غرب ترجمه شده اند، اسلوب، رنگ بار و شکل ملی خود را دارند؛ ولی در عین زمان از رومانهای ملتهای پیشقدم دنیا چندان کمی نیز ندارند.

رومانهای تاجیکی را خلقها روسیه، فرانسه، گیرمانیا، پولند، چیخاسلاواکیه، هندوستان، عربستان و دیگر خلقهای باسمنونیت میخوانند و بهره ور میشوند.

کینا فلمهای تاجیکی که از روی سیناریه های مؤلفان تاجیک بر داشته شده اند، (چنانچه مؤلف سیناریه های «ابوعلی ابن سینا» و «قسمت شاعر» درامه تورگ تاجیک ساتیم الوغ زاده است) سر او ارمکاناتهای بین الخلقی گردیده اند؛ ولی کسی در بارهٔ آثار ملی تاجیک بودن آنها شبهه نکرده است.

امکانیت و یاری ترجمه در پیشرفت این اثر ها بما همین شد که پیش کار را کشاد. چطوریکه مولانا بیدل میگوید: «هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد» این چنین ادبیات تاجیک هم در آفریدن اثر های نو خود اول از ترجمه استفاد برد.

اکثریت مانویسنده گان تاجیک زبان روسی را خوب آموخته، از آثار سر امدان سخن ادبیات روس تعلیم گرفته ایم.

اکثریت نویسنده گان ما به کار ترجمه مشغول شده از ترجمه تعلیم ادبی خود را گرفته اند. ترجمه چنان محکمی است که ترجمان در اثنای کارش اثر ترجمه شونده را اثر کیب از ترکیب جدا کرده می بیند، می آموزد و بعد آنرا بزبان مقصود برمیگرداند. در اثنای این عملیات نویسندهٔ حساس خواه ناخواه در تحت تاثیر و نفوذ نیک و

بداثر ترجمه شونده میماند. گاها حتی نویسنده یا که‌ترجمان سست‌ارادهٔ زبان و اسلوب طبیعی خود راگم کرده ، به تاثیر زبان ترجمه ماندنش ممکن‌است، ولی بیشتر نویسنده‌گان در کار ترجمه می آموزند، ملکه نویسنده‌گی‌خود را۔ میافزایند ،از ترجمه عبرت میگیرند .

استادابو القاسم لاهوتی پس از هجرت از ایران در مملکت ماوطن‌دوم‌خود رایافت . درآنجا بوی پیش از همه ادبیات پیشقدم ساویتی روس و بعدادبیات۔ ملتهای برادری دیگر یاری دادندکه شعرشیرین فارسی‌رابدرجهٔ بلندانقلابی بالابردارد. استادلاهوتی بهترین ترجمان شعرهای پوشکین است‌باقلم‌این‌استاد بامهارت اثرهای بی همتای شکسپیر «اتیلا» «رامیاوجولیته» و«شاه‌لیر»بزبان تاجیکی ترجمه شده است. که‌ثروت بی بهای شعر و درامه تورگیهٔ تاجیك را تشکیل میدهد. اگر به ایجاد یت‌استادبادقت نظر کنیم، خواهیم دیدکه پس‌از به‌ترجمه سر کردن وآموختن نظم روسی و شعر خلقهای دیگر، اسلوب‌کار ایشان دیگر شده مانده .استاد همه صنعت و بایگری‌نظم فارسی رادرمرام‌داستان های نو، درسلك شعر سرایی نوکار فرمودهٔ ایجادنو، هنرنو نشان‌دادند.

استادصدرالدین عینی هم به ترجمه مشغول شده . اثر نویسندهٔ فرانسوی فریدیند د یوشین «قمر» رابه تاجیکی (ازاوزبکی)ترجمه کردند.این‌ترجمه چنان باسهارتانه شده‌بود که خوانندهٔترجمه‌بودن‌آنرا هیچ نمی‌فهمید.این‌ترجمه را «ترجمهٔآزاد» گفتن ممکن نیست؛ زیرا که استادعینی، چطوریکه‌خودایشان

در اثنای تحریر کار دیگر ترجمه‌ان دقت میکردند و نمی گذاشتند که آنها خود سری کرده از نسخهٔ اصلی دور شوند، ولی استاکارانه زبان ترجمهٔ ایشان را اسلوب آثر اتاجیکی کرده‌اند.

استادعینی ترجمهٔ بسیار نکرده باشندهم، تحریر اثر های ترجموی از دستشان بسیار گذشته است. استاد با احساسات نازك نویسنده‌گی متن تاجیکی اثر را خوانده استاده. آن‌جایی که غلط ترجمه‌شده باشد یا که پر تافته‌شده باشد، در حال قید میکردند و باترجمان همان جای اثر را تفتیش کرده، دیده اصلاح میکنانیدند. با همین طریقه از دست استاد خیلی ترجمه گذشته است که آنکس خواه ناخواه با اسلوب و گرفت وگیر نویسندهٔ کتابهای ترجمه شده آشنا میشدند و به ایجادیت ایشان رونق نوی میدادند.

شاعر شهیر و متوفای ما پیرو سلیمانی، زبان روسی را خوب میدانست. بنابران کار ترجمه یکی از کارهای اساسی وی شده‌بود. پیرو برای تیاتر ما پیسهٔ ذفورمانف (بلوا) و برای نشریات دولتی تاجیکستان اثر سیرهٔ فیماویچ (سیل آهنین) راترجمه کرده‌بود. این هردو اثر آب وتاب و شیرینی خود را هنوز هم نکرده اند.

همیطور اکثریت نویسنده و شاعران مادر عین زمان ترجمانی هم کرده‌اندو از ترجمه برای کار ایجادی خود یك عالم سبق گرفته اند.

چنانچه در بالا قید کردیم، کار ترجمه سویه نویسنده را بلند میبرد، بوی راه و روش می آموزد. نویسنده آموخته استاده شکل ملی آنرا می افریند. چنانچه

من در اولهای کار ایجای خود (سالهای سی) باری پاویست مشهوری لیبدنیسکی را که «هفته» نامدارد، بزبان تاجیکی ترجمه کردم وقتا که کس یك اثر ادبی راترجمه میکند، شبهه نیست که آنرا دوست داشته، پسندیده ترجمه میکند والاترجمهٔ بی‌آب و رنگ و خشك تیره میبراید. من هم که «هفته» لیبدنیسکی را دوست داشته، ازصمیم قلب به‌آن نزدیك شدم، بمن و به‌احساسات من بی‌تاثیر نماند و درنتیجه خودم «دو هفته» نام پاویست نوشتم. که در زمانش مقبول خواننده گشته بود. «هفته» لیبدنیسکی و دو هفته من همان یك چیز، یك راه و روشن نبوده هرکدام بر خود اثرهای سلی میباشند؛ ولی یاری و تاثیر ثمره بخش ترجمه دراین شد که درادبیات تاجیك «دو هفته» به‌میدان آمد.

آنتون چیخف رادوست میدارم و او رادرمکتب حکایه‌نویسی معلم بزرگ خود میشمارم. به ایجادیت او محبت و عشق داشتن مرامجبور کرد که یك سلسله حکایه‌های چیخف راترجمه کنم آندم خیلی جوان و کم تجربه بودم. روانی سخن و مهارت حکایت بندی چیخف بمن چنان وانمود که ترجمه کردن وی گویا کارچندان مشکل و پرمشقت نخواهد بود؛ زیرا که جمله‌های کوتاه و پرمعنی حکایه‌های مختصر و دقت انگیز راهر کس هم گویا ترجمه کرده میتواند؛ ولی وقتا که به‌کارسر کردم، دانستم کار مشکل وپر عذابی رابه‌خود دروادیده‌ام.

بهرحال قوت و غیرت جوانی، یاری دوستان امکان داد که از حکایه‌های چیخف یك مجموعهٔ کلانی باترجمه من براید. مکتب ادبی چیخف و ترجمه اثر

های آن به من بی تاثیر نماندو من این بار کوشش کردم که در حکایه های کوتاه و مختصر معنای کلانتر و مضمون چقورتری را داده توانم. در این راه هنوز تکاپو دارم. کجاست که من صدیك آن هنری را که چیخف بزرگ داشت، از خود کنم.

«تهران مخوف» کاظمی رانیز من بایکجایگی آقای رحیم هاشم بچاپ حاضر کردیم ؛ لیکن این دفعه کارما ترجمه نبود. ماجمله بندی مؤلف را چطور یکه بود، برجا گذاشتیم . فقط بعضی لغتها را تغییر دادیم. کارمان بدنبود مگر که آن کتاب زود پهن شدو نشریات «عرفان» انرادو باره نشر نمود.

ترجمه های بنده از آثار نویسنده گان روس، اوکراینی، قزاق، تورکمن اوزبیک و غیره کم نیستند. ازین تجربه کم و بیش خود خلاصه برآورده میگویم که ترجمان پیش از همه باید اثر ترجمه میکردگی خود رادوست داردو پسندد) درما شاید، در شما هم ترجمانهایی هستند که از هر زبان، از هر مولف و هرچه راست آید، ترجمه کردن میگیرند. نه زبان اثر ترجمه میشدگی راپخته و درست میدانند، نه زبان خودرا دارند. اما دعوای ترجما نی میکنند و نتیجهٔ کار این قبیل ترجمانها همین میشود که بزبان ادبی ویرانیها پیدا میشودو خواننده از خواندن کتاب ترجمه دست میکشد. اینگونه ترجمانها ترجمان نبوده بقول استاد عینی، تلماچ میباشند. اما ترجمان حقیقی ذوقی دارد و موافق طبع خود ترجمه انتخاب میکند. هرآنچه که من سستر بحانه، بی عشق و هوس ترجمه کرده‌ام، چندان عمر زیادی ندیده از میان رفتندو هرآنچه که موافق طبع انتخاب نموده، ترجمه کرده‌ام، به تاریخ باقی مانده اند.

بعضاً در شرق اثر دیگرخلقها را بطور آزاد ، تماماً آزادترجمه و نشر میکنند.
گاهافقط سال اثر ترجمه شونده را گرفته باسخن پردازی و رنگین بیانی چنان ترجمه میکنند که گمان میکنید آن اثر اصلاً بزبان ترجمان نوشته شده است؛ ولی وقتا که ترجمه را باستن اصلی مؤلف مقایسه میکنید، می بینید که ده کجاو درختان کجا!
وقتاً که من سواد برآورده، بخواندن کتاب شروع کردم، بدستم ترجمه های استاد محمود طرزی افتادند که از ژیول ویرن کرده بودند. درآندم ان اثرها را باشوق و ذوق میخواندم و به نزاکت سخن و هنر ترجمان حیران میشدم؛ اماهمینکه روسی خوان شدم و بعضی از ترجمه های محمود طرزی را باستن روسی آن مقایسه کرده دیدم، معلوم شد که آن استاد اساساً مال اثرها را گرفته، شاید برای خوانندگان زمان خودش باشد ایشان فهم کرده است. هر جا که تفصیلات علمی و تکست مشکل آید، پرتافته ، فقط مضمون حکایه راداده است .

اینگونه ترجمه حالا خلاف کار ترجمانیست. محمود طرزی محض برای خوانندگان همانروزه، مشکل نشود گفته باین، راه قدم گذاشته است ولی اساس رومانهای ژیول ویرن که قسمت علمی آنهاست، میبایست حتماً ترجمه میشد .

ترجمه آزادی که ازمتن اثردور میرود، درما پسند نمیشود.ما بر ضد اینگونه

خو د سر یها مبار زه میبر یم و میگو ییم که‌تر جمان‌بایداثر مؤ لف‌ر اپو ره‌بی‌این وآن وحتی اسلوب‌آهنگش ر امحافظه کر ده‌استاده‌بخو اننده‌خو در ساند.در آن‌حال آنچه از تر جمه مر اداست حاصل میگر دد،و الا خشك و بی حاصل خو اهد بو د

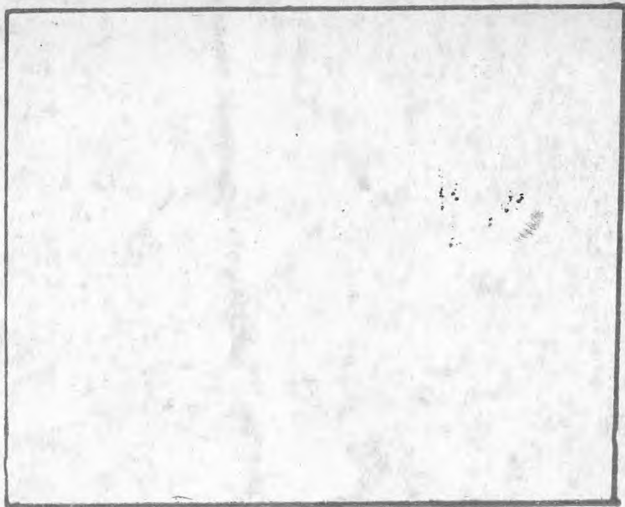
کار تر جمه کار دو ستی و قر ابت است. در اثنای این کار نو یسنده‌و تر جمان بهم قرین ودوست میشوند و حاصل کار آنهانیزدو ستی دو خلق رامستحکم‌مینما ید.

تشکربه دقت‌تان.









نشر گروه «اتحادیه نویسندگان ج.د.ا.»